مذهب اصالت عشق

«اسرار عشق قرآنی»

جلد 6

******

THE RELIGION OF PURE LOVE

استاد علی اکبر خانجانی

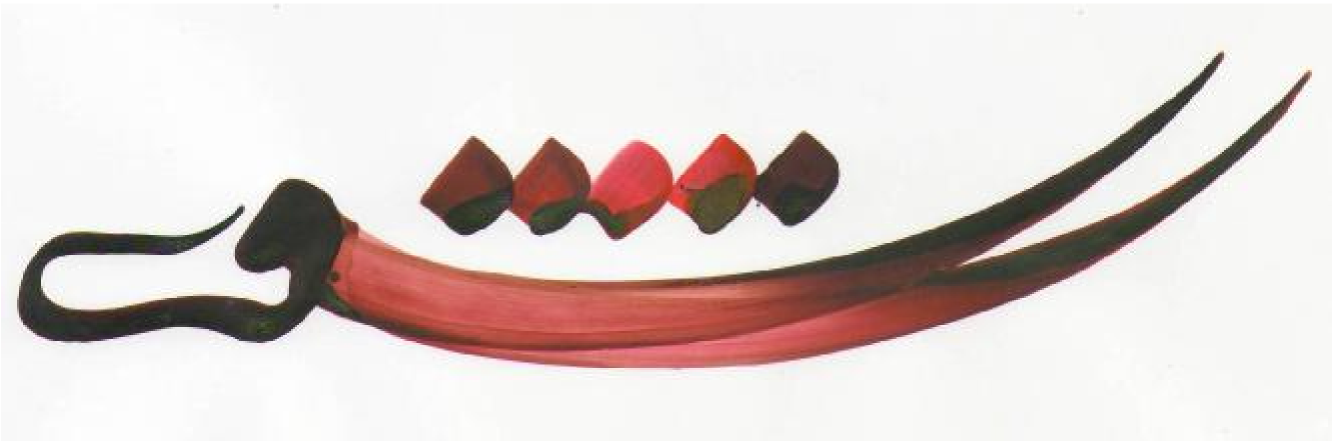
بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **مذهب اصالت عشق (جلد ششم)**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **فروردین** 1391 **ه .ش**

تعداد صفحه : 72



عشق شمشیر است آنهم با دو سر   یک سرش بر خود زند یک سر، دگر

ع.خ

مقدمه:

اگر بر من نظر داری

تو ای رند جگرخواره چه آشوبی بسرداری　　　توای زیبای مکّاره چه رقصی در کمر داری
منم دُردی کش دوران دل خونبارهٔ انسان　　　بر این دیوانهٔ داغان چه داغی نو نظر داری
زمهری اینچنین عریان زجانی اینچنین بی جان　　　زصبری اینچنین آسان چه طوفان درسفرداری
دراین خوف و رجاء ما در این سیر فنای ما　　　درین درد خفای ما چه تیری پشت سر داری
منم مفقود کوی تو منم آن نای هوی تو　　　منم مجنون بوی تو هنوزم دربدرداری
گهی ازترس چون بیدم گهی چون قاف امیدم　　　من اندر بحر تردیدم که آتش مستمر داری
بکن رحمی بر این مجنون بر این سرگشته بی چون　　　که میغلطم به خاک وخون به کی درپشت درداری
به مویی بندم ای دلبر به بادی می شوم پرپر　　　به داغ دُرد آن حیدرمباد آندم که قهر داری
اگر خواهی تو تاب من دو صد کن این عذاب من　　　ز افیون ده شراب من اگر بر من نظر داری
تو با من آنچنان بودی که با عالم نه آن بودی　　　به حالم عشق وجان بودی مرا کی در ضرر داری
چه میدانم که چیستم من که هستم یا که نیستم من　　　چنین مجنون زیستم من چه محفوظ از خطر داری
منم آن چشم و اَبرویت منم آن زلف شب بویت　　　منم مشهود آن رویت زخود بر خود نظر داری
درین خُمخانه مُردم من به مستی جان سپردم من　　　غریق برّ دُردم من تو از موتم خبر داری
تو موتی نو به این جان کن جنونی نو به میدان کن　　　هرآنچه خواهی خودآن کن خداراخیره سرداری
قسم بر جان کرارت که بعد وصل این بارت　　　بپرهیزم ز اغیارت اگر زیرم زبر داری
به جز یاری تو ننگ است بجز آغوش توسنگ است　　　چه بوی توخوش آهنگ است مرا هردم ببر داری
بجز تو با که گویم من بجز رویت چه جویم من　　　بجز زلفت چه بویم من به هر ذره مقرّ داری
زآبی آتش افروزی زآتش قلب شب سوزی　　　که شب گردد زنو روزی سحرگه دیده تر داری
هنوز هم غافل و زارم به پیشت شرمها دارم　　　به این دردم سزاوارم تو عفوی سربه سر داری
در آغوشت قرارم نیست ولی جای فرارم نیست　　　در این میدان کنارم نیست قراری در مفرّ داری
گدای گنج رحمانم ز رحم تو چه ویرانم　　　فقیر شاه قرآنم زفقرم کان زر داری
تو مهرت مستمر داری بجان خشک و تر داری　　　به کافر هم نظر داری عجب خیری به شرّ داری
به نور مصطفای تو به عشق مرتضای تو　　　به خون کربلای تو خلاصم کن تو بر داری

ع.خ

بسم اللّه ربّ العاشقین

۱- بنام خدائی که چون نامش بری با تو سخن گوید و چو یادش کنی همنشین با توست و چون دوستش بداری به دیدارت آید و چو عاشقش گردی بر جای تو نشیند و همو شوی. و چو انکارش کنی رزق و حیات جاویدت بخشد و کاری به کارت نداشته باشد.

۲- حیف از آن عمری که با «من» زیستم. «خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت کند بر او منّت می نهد» یعنی من او را از او می گیرد و من الهی خودش را در او می نهد تا با خدا زندگی کند یعنی عاشقانه و الهی! زیرا من فردی هر کسی همان عدمیت اوست به اسم مستعارِ «من»!

۳- اگر خدا از دل یاد شود دیدار شود، این بدان! و دل باید به اندازه کافی زنده باشد تا بتواند او را یاد کند. و دل در فراق یاران زنده شود اگر در عصمت و وفا بمانی. دل در جهاد تقوائی و عدالت زنده میشود. دل در دوستی با خدا و مؤمنان و نبرد با اشقیاء و کافران است که زنده میشود. دل در جستجوی معرفت زنده میشود. در خدمت به مستضعفین زنده میشود.

۴- «چون خدای را از درون خود یاد کنید دل متجلّی و منور گردد.»قرآن- خدای دل در نقطه مقابل خدای بیرونی و آسمانی است.

۵- بنام «خدائی که جهان و جهانیان را آفرید و سپس بسوی خودش باز گردانید» قرآن- آفرینش همان رحمانیت است و رجعت دادن بسوی خودش هم رحیمیت است. و این دو نوع رحمت است دو نوع عشق: عشق دهنده و عشق باز گیرنده! عشق تصرفی و عشق ایثاری در بشر. و روند معکوسش در خداوند است که اول ایثار می کند (رحمانیت) و سپس باز پس می گیرد و تصرّف می کند (رحیمیت).

۶- آفرینش جدید و عرفانی در قلمرو رحیمیت رخ می دهد که همان روز پنجاه هزار ساله است برای عامه بشری که به دو روش جبری و اختیاری صورت می گیرد که روش اختیاری همان آفرینش عرفانی است در بهشت. و روش جبری و انکاری هم آفرینش دوزخی است که از همین دنیا آغاز می شود برای آنان که امامی زنده دارند.

۷- به همین دلیل قبل از ظهور محمد و علی، هر کسی که می خواست با خدایش دیدار کند می بایستی عروج می کرد و راهی خلاف راه طبیعی جهان می رفت. ولی در روز قیامت پنجاه هزار ساله که با اسلام محمدی آغاز شده همه روی به خدا و در حال عروج هستند بواسطه عروج روح. پس کافیست که آدمی بینا باشد و سبقت گیرد.

۸- سوره حمد که بزرگترین اعجاز قرآن است بقول خود قرآن و ستون صلوة است و درب ورود به کتاب خداست (فاتحه) سوره قیامت است قیامت جاری که پنهان شده است. سوره یوم الدین است (مالک یوم الدین) که تمام درخواستها و دعاهای این سوره درباره قیامت و برای آنست. و بدان که یوم الدین در لغت به معنای هنگامه قیامت است و هنگامه دین به معنای راه. پس یوم الدین یعنی وقت به راه افتادن به سوی خدا. وقت رجعت الی الله و دیدار با خدا بر پل صراط مستقیم که بواسطه معرفت نفس پدید می آید. و بقول علی این صراط وجود خود امام هم هست پس ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا صراط المستقیم یعنی چگونه جز تو را نپرستیم و جز از تو یاری نخواهیم که ما را به امام برسانی. زیرا امام همان عرش مکین است یعنی محل دیدار انسان با خدا در عالم مکان (مکین) بهمراه امام حیّ و پیر طریقت. و لذا کل این سوره با ضمیر «ما» بیان می شود که: ما را به صراط برسان. زیرا هیچکس به تنهائی این راه را طی نمی توان کرد هر چند که لحظه دیدار کاملاً تنهائی است «و به تنهائی بسویش باز می گردید» قرآن– و سوره حمد و کلاً نماز تلاش در این رجعت الی الله است که همان سیر و سلوک عرفانی میباشد. پس اقامه صلوة محور سلوک عرفان است و اینست که بی امام هم نمی شود و مابقی بازی و ریا و سیر الی الشیطان است. بدان!

۹- حال باز هم بهتر درمی یابیم که چرا رسول اکرم فرموده که بایستی بگونه ای اقامه صلوة نمود که گوئی خدای را دیدار می کنیم. یعنی نیت تقرب الی الله بایستی منظورش همان لقاء الله باشد.

۱۰- پس اگر بقول امام رضا در قرآن بایستی خدای دیدار شود سوره حمد هم فاتحه الکتاب است و بی امام حی نتوان بر کتاب وارد شد و لذا علی ع خود را نقطه بای بسم الله نامیده است در بسم الله الرحمن الرحیم.

۱۱- پس در صلوة بهمراه امام حی (پیر طریقت) به امام زمان میرسیم و بر این عرش مکین، پروردگارمان را ملاقات می کنیم و اینست یوم الدین یا قیامت دین! و بدان که در قرآن تقریباً در همه موارد واژه «یوم» همان روز قیامت است یا هنگامه قیامت در همه این نوع اشارات: «و در آن روز (یوم)...» که دیگر از ترجیع بندهای قرآنی است.

۱۲- و رابطه با امام حی یا پیر طریقت البته که باید رابطه ای عاشقانه باشد و قلوبشان مربوط شده باشد تا این راه طی شود بر صراط! و این صراط مستقیم که از موی باریکتر است فاصله از دل مرید است تا دل امامش و آنکه به دل امام ملحق شد وارد بر جنات نعیم خدا شده است و در محضر حق است: «براستی که مخلصین (عاشقان) در وجود نعیم هستند

و از دست پروردگارشان شراب می نوشند و رزق می برند...». «و منت نهادیم که قلوب مؤمنان را بهم مربوط نمودیم که اگر دو برابر کل جهان را می داشتید قادر به این رابطه نمی بودید» قرآن – و این قدر عشق عرفانی است که بسیار برتر از دو برابر کل دنیا و ارزشهای موجود در آنست و چه بسا برتر از کل دنیا و آخرت است که مترادف دو جهان می باشد که به قول مولوی: دیوانه کنی هر دو جهانش بخشي، دیوانه تو هر دو جهان را چه کند!

۱۳- و آن طناب محکم که مرید را بر این صراط باریکتر ز مو محفوظ از سقوط می دارد اطاعت بی چون و چرا از مراد است و این اطاعت بهمراه خدمت همان طی طریق این راه از دل خود است تا دل امام که محضر خداست و عرش مکین رحمانی حق. و این تحقق بسم الله الرحمن الرحیم است و سوره حمد و صلوة وجودی!

۱۴- پس بدان که رحمانیت خدا برای آدمی همان خلقت ازلی و قدیم است که با حفظ تقوا از آن مراقبت می کند تا در جمادیت سقوط نکند. و اما رحیمیت همان خلق جدید عرفانی است و وادی تقرب الی الله و امامت. «هر چیزی را آفریدیم» یعنی رحمانیت. «و سپس بازش گردانیدیم» یعنی رحیمیت! که به دو روش ناری یا نوری و جبری یا اختیاری و کافرانه یا مؤمنانه و جاهلانه یا عارفانه طی می شود بی امام یا با امام! عشق نژادی یا عشق نزادی! از درب نعمت و یا غضب و ضلالت: صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لاالضالین! و این کل قرآنی شدن انسان است از هریک از این دو راه که سوره حمد عصاره آن است بقول رسول اکرم ص.

۱۵- «... براستی که آنان شیاطین را به جای خداوند به رهبری و سروری خود گزیدند و پندارند که هدایت شدگانند» اعراف ۳۰- این واضح ترین توصیف کفر جاهلانه بشر در قرآن کریم است که شیطان را خدا فرض می کنند و در درستی راه خود تردیدی هم ندارند. پس شیطان را پرستش می کنند بجای خدا و نیز تبعیت می نمایند. زیرا در این آیه از لفظ «ولایت» استفاده شده است که به معنای دوستی و اطاعت توأمان است. پس این شیطنت بمعنای عیاشی و فسق و فجور و لاابالیگری و توحش نیست بلکه شیطان پرستی در لباس دین است و مصداق فویل للمصلین (وای بر نماز گزاران) می باشد که به قول قرآن از روی سهویت و تقلید و نمایش نماز می خوانند و می پندارند که خدا را می پرستند حال آنکه نماز بی امام، نماز فاقد حفاظت است و لذا شیطان در آن رخنه می کند. و اینست که اینقدر در قرآن به مؤمنان توصیه شده که بر نمازهایشان محافظت داشته باشند «... و آنانکه ایمان آورده و بر نمازشان محافظت می کنند» مؤمنون ۹- انعام ۹۲- معارج ۳۴ و آیاتی دگر. که تقریباً همه مترجمین و مفسرین، این محافظت بر نماز را به موقع، اقامه نماز کردن می دانند و بس که معنای آشکارا تحریفی است زیرا محافظت بر چیزی به معنای محافظت از سرقت و تباه شدگی آن چیز است مثل محافظت بر عصمت و فروج که در اکثر موارد در کنار محافظت بر نماز آمده است. در حالیکه محافظت نماز از رسوخ و دخل و تصرف اجنه و شیاطین و وسواس الناس و خناس است یعنی همان اموری که اساس شکیات نماز و وسواسهای مربوط به آنست که همه نمازگزاران فاقد امام حی به آن دچارند که دردي بی درمان در تاریخ فقاهت و شریعت بی امام می باشد که فقاهت و شریعت شیطان زده است از نوع فقاهت خوارج در صدر اسلام. که البته محافظت زمانی بر نماز هم بی تردید فقط وجه بیرونی آن است حال آنکه فویل للمصلین ناظر بر جنبه باطنی و روحی نماز می باشد که می تواند وسیله خداپرستی را ابزار شیطان پرستی سازد. و اینست که همه قاتلان امامان و عارفان همین نمازگزاران شیطان پرست فاقد امام بوده اند. و این مصداق بارز عشق شیطانی و پرستش شیطان است و ولایت شیطان در انسان! و فقط چنین نماز شیطانی است که اهلش را به چنان باور و یقینی می رساند که در هدایت شدگی خود تردیدی ندارند. «کافران در هر آنچه که می کنند تردیدی ندارند» قرآن – در حالیکه مؤمنان بر سر ایمان خود چون بید می لرزند از خوف و هیبت الهی و ترس از نفس خود که این تردیدی بر حق و عارفانه است که از نشانه های هدایت است که در قرآن مکرراً مذکور است. گویند پس از فاجعه کربلا از شمر پرسیده شد که آیا هنوز هم در حقانیت حسین و یارانش تردید داری. که می گوید: اتفاقاً الان دو صد چندان بر کاری که در کربلا کردم مطمئن ترم که ذلت او و خاندانش را شاهدم که مورد غضب الهی قرار دارند!؟ و می دانیم که شمر نیز همچون ابن ملجم از فرط نماز شب و سجده های طولانی، پینه بر پیشانی داشت و قرآن بر گردن. بی شک چنین یقین مالیخولیایی مصداق خداپرستی ذهنی و خیالی است که به قول قرآن کسانی هستند که خدای را فقط به حرف می خوانند. و این حد از شدت و خلوص کفر و ظلمت و حماقت مطلق حاصل دیدن حجت حق و امام است و انکار و عدم اطاعت. پس این حد از حماقت و جنون حاصل جهل و نادانی غریزی ماقبل از آشنایی با دین و فطرت دینی نیست بلکه حاصل کتمان و انکار مستکبرانه حجت خداست از روی آگاهی و عمد! و لذا درباره این کافران شیطان پرست می فرماید که «گروهی را هدایت کرد و گروهی هم به حق گمراه شدند پس شیاطین را به جای خداوند به دوستی و اطاعت گزیدند و پنداشتند که هدایت شدگانند» اعراف ۳۰- و بی تردید هیچ کس شیطان را به اسم شیطان نمی پرستد بلکه فقط به اسم خدا می تواند پرستش کند. همانطور که خود ابلیس هم پس از انکار آگاهانه و عمدی حضرت آدم بعنوان نخستین خلیفه خدا، به کفری آشکار گرائید چون در قبال امامت آدم، تکبر کرد و به جنگ با عشق خدا به آدم پرداخت. انکار حجت های الهی و رسولان حق و عارفان واصل هم دقیقاً تکرار کفر ابلیس است. منتهی ابلیس بجای خدا به خودپرستی پرداخت زیرا نخواست خدای آدم را سجده کند گفت من خدای خودم را می پرستم. ولی حضرت آدم عرش مکین خدا بود و خدائی جز بر این عرش نبود که پرستیده شود. لذا سجده بر آدم همان سجده بر خدا بود و لاغیر! در غیر اینصورت عین شرک

است که بنده هم بر خدا سجده کند و هم بر آدم! آیا نه اینست! و لذا پس از دیدار و درک وجود امامان حق و سپس انکارشان که عین انکار خداست زین پس خدائی جز ایده محض و هوای نفس نخواهد بود. پس هر که زان ماجرا به بعد، به انکار خلفا و اولیای الهی بپردازد مرید و بنده ابلیس است زیرا اینان وارثان آدم بر روی زمین می باشند و قابل سجده اند. در غیر اینصورت خدا فقط ایده و اسم مستعاری بر ابلیس است که پرستیده می شود.

۱۶- پس کل ماجرای کفر بشر، انکار و عداوت عشق بین خدا و بنده ای از اوست. و کل شرک بشری هم تردید در این عشق است و برای آن شریک آوردن خاصه از نژاد خویش. و نفاق هم حاصل تصدیق این عشق و عدم اطاعت از امر آنست.

۱۷- «بدانید که شیطان دشمن آشکار شماست همانطور که لباس پدر و مادرتان (آدم و حوا) را بدر آورد و زشتی هایشان را بر یکدیگر آشکار ساخت و از بهشت برون راند» اعراف -۲۷
می دانیم که آدم و حوا در بهشت عریان بودند و پس از وسوسه شیطان و نزدیکی به درخت ممنوعه زشتی عورتهایشان بر همدیگر محسوس شد و نامحرم گردیدند و لذا به قول قرآن شروع کردند به چسبانیدن برگهای درخت بر بدن خود. پس در این آیه که شیطان لباسهایشان را برون کرده و موجب آشکار شدن زشتی های آنان در مقابل یکدیگر شد بایستی سخن از آشکار شدن زشتی های نفوس آنان بر همدیگر باشد یعنی تا قبل از نزدیکی به شجره نسبت به یکدیگر به لحاظ معرفتی در حجاب و جهل بودند و بخود آمدند و امیال و خلق و خو و صفات زشت یکدیگر را دیدند که همین زشتی باطنی موجب آن شد که به لحاظ جسمانی هم برای یکدیگر زشت شوند. پس شجره ممنوعه باید شجره بخودآئی و معرفت نفس هم بوده باشد که نشئه عشق جنسی را پرانده است زیرا در نشئگی عشق جنسی هر دو یکدیگر را زیبا می دیدند و بلکه همه صفات زشت یکدیگر را هم زیبا می دیدند. پس شجره ممنوعه قاعدتاً همان بروز شهوت و رابطه جنسی بوده است که زمینه پیدایش شجره تولید مثل هم می باشد و لذا همه زن و شوهرها بناگاه پس از ماه عسل یا شب عسل، بخود می آیند و عیوب همدیگر را به لحاظ جسمی و شخصیتی می بینند و عشق هم از میان برمی خیزد و لذا همه پس از سپری شدن این دوره کوتاه عسلی، از ازدواج خود نادم می شوند که البته ندامتی جاهلانه و کافرانه است. زیرا با این واقعه زن و مرد بخود آمده و از نفس خود باخبر می شوند یعنی نبی می شوند. و لذا ازدواج را نیمی از دین نامیده است رسول اکرم ص.

۱۸- ولی متأسفانه عامه زن و شوهرها پس از نزدیکی به شجره ممنوعه و همخوابگی اگر طلاق نگیرند تا آخر عمر تقریباً دچار طلاق عاطفی (قلبی) شده و باطناً از یکدیگر می گریزند و بقول قرآن نسبت به یکدیگر عدو می شوند. بخصوص زن که خود را مورد تجاوز و خیانت می یابد که گوئی فریب خورده است. حال آنکه بایستی طبق قول قرآن از یکدیگر بسوی خدا بگریزند نه بسوی شیطان. که متأسفانه اکثراً بسوی شیطان می روند. در حالیکه اگر روی بخدا کنند و به لحاظ ایمان و عرفان رشد کنند همین رابطه جنسی طبق وعده الهی می تواند منجر به لقای الهی شود. بقره۲۲۳- بشرط آنکه از شرّ و عداوت حاصل از شیطنت رابطه بسوی خدا بگریزند منتهی نه خدای خیالی بلکه خدای حقیقی و زنده در وجود اولیای الهی. «و خداوند هر چیزی را از یک زوج آفرید تا خداوند را به یاد آورید پس بسوی خدا فرار کنید...».

۱۹- می دانیم که طبق قول قرآن کریم، ابلیس به وعده جاودانه گشتن و فرشته خوی شدن آدم و حوا بود که آنان را توصیه به شجره ممنوعه نمود. در حالیکه آدم و حوا در بهشت طبق قول الهی این دو صفت را دارا بودند ولی بنظر می رسد که دچار شک و شبهه و بدبینی شده بودند که از همین درب بود که ابلیس به آنان راه یافت. یعنی دچار غفلت و نسیان و سهویت نسبت به نعمات الهی شده و شاکی گردیده بودند که ابلیس را پذیرا شدند تا مشکلشان را برطرف کند. آنچه که خوی فرشته گی و حس جاودانه عشق جنسی را خدشه دار می سازد رابطه جنسی است. ولی نزدیکی به شجره وضع را به نفرت و عداوت کشانید زیرا موجب نوعی قیامت باطنی این دو در مقابل نگاه همدیگر شد و باطنشان را آشکار ساخت و یکدیگر را بسیار زشت دیدند. و این زشتی را فهم نکردند و لذا به یکدیگر تهمت زدند و عدو گشتند و از بهشت بیرون رانده شدند. و این عین واقعیت همه زناشوئی ها در آغاز ازدواج است. و فراق و طلاق عاطفی یک امر و حق الهی است که بایستی این دو را بسوی خداوند سوق دهد تا در نزد خدا یکبار دگر با حق برتری بهم رسند که این حق در وجود رسولان الهی و اولیای هدایت است که ما آنرا هُوی رابطه من- توئی نامیده ایم. همانطور که از امام زمان عج روایت شده که هر که مرا درنیابد بر همسرش حرام است.

۲۰- «آنانکه دیدار با ما را باور و شوقی ندارند دل به دنیا دادند و از نشانه های ما هم غافل شدند. اینان بواسطه آنچه که یافتند در دوزخ می شوند» یونس ۸-۷ «براستی آنانکه دیدار با خداوند را تکذیب کردند هدایت نشدند» یونس۴۵- آدمی که امید و میل و شوقی به دیدار با خدا در همین دنیا نداشته باشد طبعاً در مادیات حیات خاکی گم و گور شده و دلش سنگ می گردد مگر اینکه چشم و دلش در این جستجو باشد و امید به این لقاء داشته باشد در همین دنیا و نه فقط در قیامت کبرا. و این یک امر منطقی است و در غیر اینصورت خاصه در زندگی پر زرق و برق مدرن حتی یاد ذهنی خدا هم از بین

می رود و وجود آدمی در ثقل صنعتی دوزخ تباه می شود. نـه تنهـا هدایت الی الله کـه حداقل دیـن و ایمـان هم بدون چنین اراده و عشقی ممکن نیست در آخرالزمان!

۲۱- یاد قلبی خدا (ذکر) جز در عشق به دیدارش ممکن نمی آید و در غیر اینصورت از ذکر جز ورد نمی ماند «آنانکه خدای را جز به حرفی نمی خوانند» این مسئله به لحاظ تجربه روانی بشر هم امری بدیهی است خاصه در اشتغالات لحظه افزون عصر جدید که ذهن و روان آدمی دچار نسیان و انهدام است و حافظه در خطر نابودی قرار دارد. یعنی حتی یاد ذهنی خدا هم روز به روز ناممکن تر می شود. اینست که نیاز به مُهر و تسبیح الکترونیکی است که بجای آدمی ورد بخوانند و خدا را یاد کنند.

۲۲- همه می پندارند که تنها چیزی را که در زندگی به یقین می شناسند همانا عشق و محبت و دوستی و رحمت است زیرا همواره آنرا جستجو و ادعا کرده اند. در حالیکه عموماً هر گاه که به آن رسیدند به آن نسبت جادو و جنون و دسیسه و همه نسبت های ناروای دیگر را می دهند. این معامله ای است که عامه بشری با مردان حق می کنند. محبت و عشق حقیقی را فقط دلی تجربه و درک کرده که لااقل زمانی میزبان یکی از اولیای الهی بوده باشد.

۲۳- این بدان که دل آدمی، وجدان هستی اوست فی ذاته. پس هیچ ناحقی را در خود نمی یابد حتی هر کسی یا چیزی را که در او اندک ناخالصی باشد. دل، غیر خدا و مردان خدا را در خود تصدیق نمی کند و هر چه غیر از این را در خود می سوزاند و دفع می کند. و اینست که همه دلدادگیهای نژادی و جنسی عاقبتی جز آتش و نفرت ندارند. این بدان دلیل است که دل، ذاتاً خانه حق است و حق وجود است. پس دلت را بشناس و حقوقش را ادا کن و به آن ستم و تجاوز مکن که بخودت بازمی گردد. و بدان که بقول خداوند در یک سینه بیش از یک دل نیست و در هر دل بیش از یک نفر جای نمی گیرد و مابقی شرک است که به خسران هر دویشان می انجامد و هر دو را از دست می دهی هم خدا و هم خرما، هم نزاد و هم نژاد را.

۲۴- هیچ چیزی در نزد آدمی آن چیزی نیست که باید باشد یعنی اصلش نیست یک بدل و جعل است پس هر چیزی در نزد آدمی و در آدمی جانشین و به مافات یک چیز دیگری است که وجود ندارد. و همه این چیزهای جعلی و جایگزینی، جای فقدان عشق و محبت را گرفته اند جای خدا و یا ولی خدا را. و لذا چون آدمی به یکی از اولیای الهی رسید گوئی که به همه چیز رسیده و لذا به ناگاه از عالم و آدمیان بی نیاز می گردد زیرا به حق همه چیزها رسیده است به عشق!

۲۵- «آنانکه شوقی به دیدار با خدا ندارند دنیاپرست می شوند» یونس۷- «آنانکه میلی به دیدار با ما ندارند... قرآن را تبدیل می کنند...» یونس۱۵- «آنانکه شوقی به دیدار خدا ندارند هدایت نمی شوند» یونس۴۵- و می بینیم که دیدار با خدا نیز ترجیع بند مکرر دیگری از قرآن است که علت العلل صدق و ایمان و هدایت و معرفت و سعادت بشر است. یعنی در آخرالزمان میل به لقاء الله اصل اول و اساس دین و ایمان و عقل و صدق و سعادت و رشد و معنویت است. و این یعنی عشق! و بی عشق نه دین است نه قرآن و نه هدایت!

۲۶- و براستی در همین ترجمه ها و تفاسیر رایج قرآن نیز آشکارا شاهدیم که حتی لفظ «لقاءالله» را رضای خدا و جزای خدا، ترجمه کرده اند یعنی قرآن را آشکارا تحریف و تبدیل کرده اند. رجوع کنید به ترجمه های رایج!

۲۷- «و یُحقّ الله الحقّ بکلماته» یونس۸۲- و خداوند، حق را بواسطه کلماتش محقق می سازد. و این عالیترین حدّ بلاغت سخن از مردان اهل قلم است که غایت کرامت عارفان است که بواسطه کلام خود، حقایق موجود در آن کلام را بر مخاطب در درون یا برونش و یا هر دو، آشکار می کنند. و این کمال گاه تا سرحد لقاءالله است. یعنی می گوید ببین و آنگاه می بینند. این همان مقام کن فیکون است که اصل آن قرآن است و سپس اهالی آن. بنده از این باب در تجربیاتم در زندگی سابقاً سخن فراوان گفته ام. و بدان که این قدرت خلاقه الهی در انسان حاصل کمال ایمان و ایقان به کلمات خداست و باور به خویشتن! «براستی که حق نازل شد بر تو از جانب پروردگارت و در آن تردید مکن» یونس۹۴- و هر که را حق آید و حق را به حقش تصدیق کند دارای قدرت حق شود و به این قدرت هدایت گردد. «بگو که ای مردم براستی که حق از جانب پروردگارتان بر شما نازل شد پس هر که هدایت شد بسوی خود هدایت شده و هر که گمراه شد از خودش گم شده است و من وکیل کسی نیستم» یونس۱۰۸-

۲۸- «و بدرستی که ابراهیم آه کشنده ای بردبار بود» توبه۱۱۴- «بدرستی که ابراهیم بردباری بود که بسیار آه می کشید» هود۷۵- چرا خداوند به این صفت ابراهیمی که همواره آه از نهادش برمی آمد اینقدر اشاره و تأکید دارد: اَوّاه! آه، اندوه و حزن و دلتنگی فراق در عشق است که بالاخره ابراهیم را به ملکوت آسمانها برد و در آنجا تجلی ملکوتی حق را

دیدار نمود. این آه نشان حیات دل و روح است و آنرا که آتش این آه نیست زنده نیست بقول مولانا. «مردگانند نه زندگان. ولی نمی دانند که مرده اند» نحل۲۱-

۲۹- «... و بدانید که چون صبح سحر خدای را بخوانید آنچه که خوانید مشاهده کنید» اسراء۷۸- و «چون شبها بیدار بمانی پروردگارت مقام محمودت دهد» اسراء۷۹- سخن از لقاءالله است سحرگاهان. و مقام محمود که مقام محمدی است که معراج است یعنی اسراء- بدان که این برای همه مؤمنان امّت است که محمد ص اسوه و حجّت آنست و گشاینده درب آسمان! پس بدان که صبح ها خدا دیدنی است! اسراء۷۸- بخوانش تا ببینی اش!

۳۰- «آنکه ستم کرد بخود کرد آنکه فریب داد خود را فریفت آنکه خیانت نمود بخود نمود و...» پس عذاب گناهان امری وجودی و فی نفسه است یعنی از خود پس بر خودی: علیکم انفسکم! و این یعنی خدا در ذات آدمی حضور دارد و عین عین ذات هر امریست و خود عین امور است. او خود با هر امری حضور ذات است. و این یعنی وحدت وجود! و نیز اینکه «هر که هدایت شد بسوی خودش شد و هر که نیکی کرد بخودش کرده و...» یعنی ای انسان تو خود علت و معلول خودی. تو خود فاعل و مفعول خودی. تو خود شاهد و مشهود خودی. تو خود خالق و مخلوق خودی! و این یعنی توحید! و با اینحال خدا برتر است و این برتری نیز برتری توست. بدان! و اگر او از رگ گردن به تو نزدیکتر است پس او خودِ خود توست. پس انکارت به او انکار خویش است. و لذا یادش، بخودآئی توست و نسیانش، خود- فراموشی توست. و اینها همه آیات خداست در کتابش، بخوان کتاب وجودت را تا بیابی خود را. و هر که خود را یافت قرآن را یافته است!

۳۱- این بدان که یافته نشوی الا در قرآن. و زنده نشوی الا به قرآن. و جاوید نگردی الا با قرآن. و دیدارش نکنی الا به نور قرآن. و اما قرآن را درنیابی الا به عشق! و عشق نیابی الا به قرآن ناطق!

۳۲- آیات بیّنات یعنی آیاتی که حقایق و اسرار نهانشان، عیان شده باشد یا به عقل و عرفان و یا به کشف و شهود. و اینها کانونهای هدایت و سیر و سلوک روحانی و محرکات عرفانی برای مؤمنان است که بدون آن حرکتی آغاز نمی شود بقول قرآن.

۳۳- و بدان که هر مخلوقی در عالم یک آیه است که اسراری نهان دارد که در مسیر سلوک و هدایت، رخ می گشاید که هر رخی به مثابه تجلّی درجه ای از اسمای الهی می باشد. و بدینگونه کل جهان هستی، حضور و ظهور اسمای الهی و ذات حق است که جز اهل معرفت و هدایت از آن غافل و کورند.

۳۴- بدین لحاظ کتاب حاضر حامل آیات بیّنات کثیری در وجه عقل و عرفان و حکمت است که برای اهلش می تواند زمینه بیّنات اشراقی و شهودی باشد.

۳۵- پس یقین دان که مسیر هدایت سراسر علم و عرفان و کشف و اشراق و شهود است و نه قلمرو خواب و خیال و اوهام و خرافه. البته عقل و علم توحیدی که بر علیّت اشراقی- شهودی استوار است.

۳۶- پس بدان که هر شی ای در عالم، صورت یک کلمه است و عالیترین کلمات کلمه الله است که وجه اعلای خداست که هر کسی جلوه ای از آن را با خود داراست و آن جمال خود اوست که صورت ناسوت آن اعلی العلیین است.

۳۷- و نیز اینکه همه بیّنات آیات عالم و آدم از درب فروج وجود انسان سالک درک و دریافت می شوند که همان حواس و اعضای آدمی هستند که البته نهایتاً بواسطه دل به معرفت می آیند. از جمله چشم و گوش و بینی و دهان و دستان و اعضای جنسی که هر یک دربی از فروج هستند که محافظت بر آنها از وظایف درجه اول دین و اخلاق و عبادات است که از این دربها، اجنه و شیاطین و خناس وارد نشوند تا بینات الهی تبدیل به بینات ابلیسی نشوند. بدان!

۳۸- و نیز بدان که مواقع درک و ظهور این بیّنات همان «مواقع نجوم» هستند که در قرآن مذکورند که هر یک موقعی خاص دارند مثل صبح و مغرب و شام و طلوعِ فجر و شب و روز و هفته و ماه و سال و قرن و هزاره و امثالهم. که امروزه در موقع کبیر قیامت پنجاه هزار ساله قرار داریم که همه بینات غیبی را در معرض ظهور قرار داده است پس نخستین و واجب ترین بیّنه ای که بایستی درک و باور کرد همانا بینه آخرالزمان و قیامت است لااقل از وجه عقل و حکمت و عرفان نظری! «سوگند به مواقع نجوم یاد نمی کنم که سوگندی بس بزرگ است و آن قرآن کریم است...» واقعه۷۷-۷۵- یعنی همه آیات بینات قرآن کریم که کل آیات جهان است برخاسته از مواقع نجوم است که موقعیت های زمینی و ماه و خورشید و ستارگان است و آثارشان بر تن و روان و حواس و هوش و دل انسان. و از طریق این موقعیت

های قرآنی است که می توان از اسارت و خسران زمان و نسیان دهر خارج و رستگار شد و به امام زمان پیوست و از اهالی آخرت شد.

۳۹- پس کل جهان هستی، تعیّن قرآن است و قرآن هم تأویل جهان است. و این تعین و تأویل همان اول و آخر خلقت انسان است و کل این واقعه، کارگاه خلقت جدید می باشد. و از عظمت واقعه است که خداوند می فرماید:« پس وای بر آنان، وای بر آنان و باز هم وای بر آنان و وای بر آنان» یعنی وای بر غافلان که جهان لامتناهی را بیهوده پنداشته و اسباب بازی هوس های خود قرار داده اند. و از این بازیگری است که به جهنم می روند تا دست از بازی بکشند و آدم شوند!

۴۰- پس می بینیم که کل این بیّنات الهی چیزی جز «طباع تام» (طبیعت کامله) نیست بقول رسول اکرم ص. یعنی همه چیز طبیعی است و هیچ چیز غیر طبیعی وجود ندارد و رخ نمی دهد از جمله خود وجود حضرت حق. پس این انسان است که از طبیعت خود ساقط شده است و لذا خداوند اکثر مردمان را پست تر از حیوانات و نباتات نامیده است. در واقع، اهل هدایت شدن و عارف و متقی شدن یعنی طبیعی شدن! و لذا کل قرآن را هم کتاب طبیعیات به معنای حقیقی کلمه می یابیم کتاب گاو و زنبور و عنکبوت و انجیر و ماه و خورشید و انسان و واقعیت!

۴۱- «...و اوست که همه را از نفس واحدی آفرید که هر کسی را جایگاه دائم و ابدیست و جایگاه امانی و موقتی...» انعام۹۸- «و خداوند رزاق هر جانداریست و هر چیزی را دو جایگاه است محل قرار و محل وداع...» هود. یکی در نزد خداست و دیگری در نزد غیر. یکی در ذات است و دیگری در قلمرو صفات. یکی بودن است و دیگری شدن! یکی محل ماندن است و دیگری مجرای رفتن. یکی عاشقانه و مطمئن است و دیگری فاسقانه و مشکوک! یکی امّ وجود است و دیگر عاریه است. یکی جاوید است و دیگری زمانمند! یکی خویش است و دیگری غیر. ولی تا غیر نباشد خویش را نمی شناسی. تا مرگ نباشد زندگی را درنمی یابی. تا فرار نباشد قراری نیست. تا تنهائی نباشد عشقی نیست. و آدمی در همه ذرات و کرات می چرخد و جابجا می شود در همه آدمها و عوالم به میهمانی می رود تا عاقبت به خود خدائی خود می رسد و قرار می گیرد. «آنچه که در نزد خدا دارید باقیست و مابقی نابودی شماست» خداوند این جهان لامتناهی و بی نهایت موجود را آفرید تا آدمی عاقبت به خودش برسد و قدر خود را بداند که بهترین جای جهان است تنهائی و عشق! عاشق بودن بی معشوق! عشق محض! در خود بودن و برای همه بودن! نه در همه بودن و برای خود بودن!

۴۲- بدان که همه اعضای بدن و بلکه ذرات تن، دربهای ورود به دل است و تن راه دل است پس بپوشانش بر غیر. الا بر آنکه مالک ایمان و امین روح توست. که «این ابلیس بود که برای نخستین بار آدم و حوا را عریان ساخت» قبل از آنکه بر هم محرم و خودی شده باشند لذا عدو گشتند و از بهشت رفتند و در فراق افتادند. زیرا راز دل با محرمان حق موجب هدایت و محبت است و با نامحرمان حق موجب ضلالت و عداوت که از آن خدا آشکار می شود و از این شیطان! مجادله۱۰-۷

۴۳- آنکه بازی می کند با عشق، می بازد به عشق، قلب خود را، تا دگر بازی نسازد قلب کس! یعنی خداوند، عشقبازان را خلع دل می کند تا دیگر دلی را به بازی نگیرند نه دل خویش و نه دیگران! زیرا دل منظر حق است. هر که با حق بازی کند می بازد نه فقط بازی را، که خودش را. اصلاً کسی که با عشق بازی می کند قبل از هر چیزی با دل خودش بازی می کند و چنین دلی هرز و هیز و بیهوده می شود و دیگر بدست صاحبش نمی آید و در هیچ امری به او پاسخی نمی دهد و مصداق این آیه است که: و گوئی که آنانرا دگر دلی نیست! اینان مصداق این شعر مولانایند که: زاحمقان بگریز که عیسی خود گریخت! زیرا فقدان دل عین فقدان وجدان و ادراک است و این شقاوت و بی دلی منجر به اشد حماقت می شود: کورند و کرند و لالند و بازنمی گردند! این سرگذشت اشقیاء و حمقاست و سرنوشت بازیگران با ناموس الهی در انسان یعنی عشق!

۴۴- اینجانب رسالت داشته ام تا با سنگدلترین آدمها، حد اعلای عشق ورزم تا دلشان را زنده کنم و آنگاه آنها را دعوت به اطاعت از امر حق نمایم و حجت را بر آنان تمام کنم در قیامت کبرا! و همچنین مدعیان ایمان را بیازمایم تا خداوند ببیند صدق یا کذب مدعیان را. «مدعیان ایمان را امتحان می کنیم تا خدا بداند صدق و کذبشان را» و واضح است که آنانکه توبه نمی کنند کل شقاوت و عداوتشان را بر علیه بنده بسیج می کنند بخصوص بدلیل رسوائی و بدتر از آن بدلیل عذابهایی که پس از اتمام مهلت توبه بر سرشان نازل می شود. «هرچه نیکی از خود ماست و بدبختی های ما از جانب رسول است». پس در اینجا رابطه بین رسولان با خداوند کمتر از عشق ناب نمی تواند باشد. زیرا خاصه رسولان عشق و معرفت مسئول عشق ورزی با شقی ترین مردمانند و سپس بایستی سپر بلای عداوتشان با خدا هم باشند زیرا انتقام خود از خدا را از رسولانش می گیرند. درد و رنجی عظیم تر از این نیست که به شقی ترین مردمان بیشترین عشق و ایثار نماییم و بیشترین کفر و تهمت و عداوت را هم به جان بخریم برای رضای خدا. این رضا کمتر از عشق نمی تواند بود. با

توجه به اینکه اکثر قریب به اتفاق این اشقیاء کافرتر و عدوتر از قبل می شوند با خدا و رسولش. دستشان که به خدا نمی رسد پس انتقام کفرشان را از رسولش می گیرند. «اینقدر خدا و رسولش را آزار ندهید...»- زیرا رسول عشق، خلیفه خدا هم هست زیرا این عشق به خلق، یک بازی یا فن نیست و عین حقیقت است و همان عشق خدا به اشقیاء بواسطه وجود این عارفان عاشق می باشد. پس آزار این کافران نسبت به این عارفان عین آزارشان به خود خداوند است. و این مصداقی بارز از یاری بین خدا و بنده است «اگر یاری کنید خدای را یاری کند شما را» پس این یاری عین عشق ورزی بین خدا و عارف است و از جنس نیاز نیست و این شرح احوال عبادالله المخلصین است در قرآن که می فرماید: من با آنها بی حساب و آنها هم با پروردگارشان بی حسابند و از بابت اعمالشان محاسبه نمی شوند زیرا صاحب و مسئول اعمال خود نیستند زیرا محل اراده و فعل خدایند.

۴۵- و بدان که عارفان واصل، همان انبیای مرسل در آخرالزمانند که قلب دین خدا یعنی عشق او را اشاعه می دهند. و این مصداق آن حدیث است که بهترین مریدان انبیای الهی در آخرالزمان ظهور می کنند این عارفان عاشق، مصداق این مریدان هستند. و بواسطه عشق به این مرسلین است که به عشق الهی متصل شده اند و اینانند آن خلفایی که در قلب انبیای الهی زیست می کنند بقول ابن عربی. و یا آن انبیای مرسل در قلب این عرفا زندگی می کنند. به نظر بنده! و این همان معنای حشر با انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین است که در قرآن مذکور است که: نیکو رفیقانی هستند! نساء ۶۹- این حلول نیست حشر و همزیستی است. همانطور که خلفای الهی هم دچار حلول خدا در کالبد خود نیستند بلکه تجلی خدا از بشر هستند همانطور که خدا از سنگ و درخت هم چون خواهد تجلی کند و او هر چه خواهد تواند. و آنانکه منکر تجلی او از مخلوقاتش هستند ناتوانی خود را به خدا نسبت داده و مصداق آن بنی اسرائیل هستند که گفتند: دست خدا بسته است!؟

۴۶- «براستی آنانکه ایمان آورده و اعمالشان را به صلح کشانیده اند ایشان بهترین خلق هستند که اجرشان در نزد پروردگارشان بهشتهایی است که در آن زیست می کنند که در زیر آن نهرهای جاودان تا ابد جاریست و خداوند راضی از آنهاست و آنها راضی از او. و این از آن کسی است که برای ربّش خاکسار باشد» بینه ۸-۷

این همان خوشبختی دو دنیاست که برتر از این ممکن نیست در وعده های الهی در کتابش! ولی این خوشبختی ابدی که فقط هم بهشت غرایز نیست بلکه بهشت رضوانی است که خداوند را خشنود و راضی کرده است و انسان را هم به کمال خشنودی از خدا رسانیده است اجر چیست؟ آمنوا و عملو الصالحات... لمن خشی ربه! یعنی ایمان و عمل صالح و خشوع در نزد ربّش! این را که کدام مدعی دین است که ندارد؟ لااقل هر اهل دینی به نظر خودش این سه صفت را لااقل داراست. ولی بهشت عدن و جاویدی که در آن زیست می کنند برای ابد، کجاست؟ زیرا همه وعده های بهشتی و دوزخی خدا برای بشر دارای فعل استمرار است و از همین دنیا جاریست که البته نوع اخرویش از هر دو حیث، بسیار شدیدتر است باز طبق کلام خدا در کتابش! به طور مثل در همین جهان اسلام که یک میلیارد و نیم مسلمان زندگی می کنند چند درصدش اصلاً حداقل آرامشی را دارا هستند و در تشنج دائم به سر نمی برند در حالیکه اکثریت آنها بر حسب ظاهر حامل این سه صفت هستند. و کمترین صفت اهل بهشت آرام دل است و مابقی طلبشان! پس براستی مسئله چیست و اشکال کار در کجاست. و می دانیم که مضمون آیه مذکور دهها بار در قرآن تکرار شده است و و اصلاً گیریم که همه این وعده ها فقط برای حیات پس از مرگ و قیامت کبرا باشد یک مؤمن که بایستی دارای حداقل آرامش درونی باشد طبق دهها آیه و حدیث. مگر اینکه باید پذیرا شویم که این ایمان و عمل صالح و خشوع در نزد مربّی که سه شرط این سعادت ابدیست به کلی متفاوت از باورهای عامه مردمان است از باب این سه صفت. یعنی لاجرم می رسیم به همان تعریفی از ایمان و عمل صالح و ربّ که ما در آثارمان طبق معارف قرآنی و عقلانی عرضه کرده ایم.

۴۷- پس ایمان حقیقی و قرآنی یعنی ایمان به یک امام زنده. و عمل صالح هم یعنی ارادت و اطاعت صالحانه و بی چون و چرا از امام و در صلح بودن با امر او که جز در اطاعت بی چون و چرا مصداق دیگری نمی تواند داشته باشد. و خشوع در قبال ربّ که همان خاکساری و تواضع و ولایت پذیری و امرپذیری از امام است بعنوان مربی روح و جانشین ربوبیّت حق بر زمین! که صدها آیه و حدیث در حقانیت این ادعا وجود دارد که آورده ایم که علاوه بر این و مقدّم بر این حکم عقل و تجربه است و معرفت نفس که دریایی حجت از این باب هم در مجموعه آثارمان عرضه داشته ایم. یعنی بهشت موعود قرآنی، اجر ادای حقوق عشق خداست به مؤمنان از درب وجود اولیایش. بدان!

۴۸- کل قرآن کریم مخاطبی جز رسول خدا محمد مصطفی ندارد که حدود نیمی از آن مستقیماً شخص رسول را هم مخاطب نموده است. آیا قرآن با مرگ رسول، منسوخ شده است؟ آری یا نه؟ اگر پاسخ آری است پس بایستی برای هر عصر و هر قومی یک رسول زنده باشد تا خداوند اوامرش را از طریق او به خلق برساند به زبان مردمان هر سرزمین و عصری! زیرا خداوند در کتابش بارها فرموده است که هیچ قومی بدون رسول نیست. ولی اگر پاسخ منفی است و قرآن عربی محمد ص منسوخ نشده است پس کل این کتاب خطاب به رسولان زنده ای در هر عصر و قومی می باشد که اوصیاء و اولیاء و علما و رسولان محمدی در تاریخ بشرند تا قیامت. پس دیدیم که در هر دو صورت یک پاسخ و وضعیت واحدی حاصل می

شود تا همین محکمات قرآن عربی درست باشد. آیا نه اینست! خطاب خداوند در قرآن کریم در این آیه و چندین آیه مورد مشابه همین رسولان محمدی هستند که: «خداوند شما را برگزیده تا در او جهاد کرده و پیرو دین حنیف ابراهیم باشید که رسول شاهد و شهید در شماست و شما هم شاهد و شهید بر مردم...» اینان رسولان محمدی هستند که مشمول وحی ای هستند که از جانب پیامبر بر قلوب اینان دوباره وحی می شود به مصداق سوره نجم! این بدان ای مسلمان و مخصوصاً ای شیعه امامی تا از اسارت عصر و نسیان دهر و خسران مذهب موروثی رها شوی و نفاق از جان و دل برکنی و عشق روی حق را جستجو نمایی در وجود رسولی زنده که بر روی زمین راه میرود و می خورد و می خوابد همچون من و تو!

۴۹- و مگوئید که این کتاب نیز همچون قرآن تکرار مکررات است این کتاب همچون قرآن تکرار مکررات نیست. و اگر آنرا تکرار مکررات می یابی اسیر دور باطل روزمرگی خویشتنی . این سخنان تکراریست درست مثل زندگی من و تو! که هر شبانه روز تکرار یک دور باطل است چون فلک زده ایم!

۵۰- و چقدر خداوند سوگند یاد می کند به این فلک زدگی ما به شب و روز و ماه و خورشید و زمین و صبح و ظهر و ماه و سال و مرگ و زندگی! یعنی که نجات شما در درک اسرار همین فلک زدگی شماست ای فلک زده ها! پس از زمین به آسمان مگریزید و از فیزیک به متافیزیک و از واقعیت به خیالات و از دنیا به عقبای مفروض و... و از خود به خدای معدوم!

۵۱- اینکه خداوند اینقدر این بهانه گیریهای بنی اسرائیلی مردمان را در کتابش تکرار فرموده است که دست آخر می گویند «تو هم که بشری مثل ما هستی که می خوری و در بازار راه میروی...» ادعائی منسوخ و متعلق به اعصار کهن نیست که ورد زبان بنی اسرائیل و اعراب جاهل بوده باشد و بس. بخدا که همین اواخر عین همین بهانه را از جوان بسیار روشنفکر و تحصیل کرده و بغایت متشرعی شنیدم آنگاه که کار به انتخاب و عمل صالح رسید گفت: «شما حیف است که مثل بشر باشید...!!» پس قرآن، تکراری و منسوخ نیست زنده و جاری و حی و حاضر است برای کسی که دارای دینی زنده است و نه دین مرده شور خانه و قبرستانها و عشرتکده های تعزیه ای!؟ «خدا بکشد تو را ای انسان که چه سان ناسپاسی... پس وای بر تو» قرآن-

۵۲- بازهم آیاتی تکراری و بیهوده (؟) که خواندنش ثواب اوقات بیکاری و بیعاری است: «چو ایمان آورده باشید به خدا و رسولش و جهاد کرده باشید در راهش ... داخل می کند شما را در بهشتی که در زیرش نهرها جاریست با خانه های پاکیزه ... و آن دیگری را که عاشقید یاری از جانب خداست که گشایش و پیروزی بسیار نزدیک به شماست... پس یاران خدا باشید شما هم همانطور که عیسی ابن مریم به حواریونش گفت که: کیست که یاری کند مرا به سوی خدا...» صف ۱۱-۱۴ سخن از یک زندگی طبیعی در آغوش پاک طبیعت است همانطور که مسیح با یارانش دائماً در طبیعت می زیستند و کوهسارانی که بی تردید نهرهای آب در آن جاریست که صورت ناسوتی همان بهشت جاوید اخروی است که فرموده «بهشت بسیار نزدیک شده است از برای مؤمنان ...» و آنرا که عاشقید همان مؤمنی خالص تر و عارف تر از شماست و مثل شماست که دل به خدا دارد و خدای را یاری می کند و از جانب خدای یاری می شود پس یاریش کنید... همانطور که حسین هم در کربلا گفت: کیست که مرا یاری دهد به سوی خدا... و این ندای همه مخلصین در تاریخ است که بجای نزول جبرائیل با انبیاء و اولیاء و صدیقین محشورند و از وحی محمدی برخوردارند در قلوبشان! بدان ای عزیز و دنبال نخود سیاه ناجی آسمانی یا زیر زمینی نباش که این خطوات شیطان است. کمی هم به زمین و روی آن نظر کن و اینقدر کافر مباش!

۵۳- و اینک حجت خدا را از کتابش دریاب در تصدیق عین همین سخن که درباره رسولان زنده آخرالزمان گفتیم: «اوست آنکه برانگیخت در مردمان امّی رسولی از خودشان که می خواند به ایشان آیاتش را و پاک می سازد ایشان را و تعلیم میدهد کتاب خدا و حکمت را. در حالیکه پیش از این در گمراهی آشکار بودند. و نیز دیگر مردمانی که هنوز ملحق نشده اند به رسولانشان...» جمعه-۳-۲
آیا فهمیدید؟ تعجب می کنید نه؟ خیلی معنای غریبی است این نوع آیاتی که در این دفاتر عشق از قرآن برکشیده ایم معنای لغوی آنرا که بیش از هزار سال است که آشکارا تبدیل و تحریف شده اند. آری سخن از رسولانی است که پس از پیامبر اسلام خواهند آمد و نیز مؤمنانی که بعدها در آخرالزمان به این رسولان ملحق خواهند شد. ای مسلمانان، ای شیعیان، ای اهل فکر و مخصوصاً ای طلبه های علوم دینی خواهش میکنم که این آیه سوم از سوره جمعه را از بر کنید و همه جا بخوانید تا باور شود که خداوند با محمد ص درب رحمت و نور و هدایت و وحی را بر مردمان نبسته که عامه تر و همه جائی تر و در دسترس تر نموده یعنی نعمت خود را کامل کرده است. کمال و اتمام نعمت خدا در اسلام اگر این نیست پس چیست؟ لابد شفاعت اشکهای روضه هاست و یا دخیل بستن بر مقابر ائمه است و سفره های اشرافیت اسلامی برای... اگر قرار باشد که اینها نعمات الهی و آنهم کمال و اتم نعماتش در اسلام باشند پس معلوم نیست که مذلت ها و عذابهای الهی کدامند و چگونه؟ اینست که شاهدیم گردانندگان این بساط مذلت اسلامی وقتی به حق و حقوق خود میرسند دست به دامن

فمینیزم و حقوق بشر آمریکائی می شوند زیرا آنچه که از اسلام و قرآن از اعماق تاریخ بر جای مانده جز عورت سالاری عربی و زن ذلیلی سعودی و دفاتر صیغه قاچاقی چیز دیگری نیست و همه این فلاکتها و هلاکتها و ضلالتها جز عذاب انکار عشق خدا به انسان محمدی نیست که انسانی جهانی است که غیر از زبان عربی هم میداند و حرف می زند «... پس حذر کن از ایشان. بکشد ایشان را خدا...» منافقون-۴- امان از منافقان که عداوتشان با خدا و دینش، شیطان را رو سفید کرده است. زیرا شیطان با خود خداوند عداوت ندارد که اگر می داشت رسول او نمی شد و خداوند با او عهد نمی بست. ولی خداوند این منافقان را اعداءالله یعنی دشمنان خدا نامیده است که در پناه مذهب نژاد پرستانه خود و بنام دین خدا با رسولانش می جنگند و سپس از قبرستان به بعد، اطاعتشان می کنند.

۵۴- «ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید که خداوند برای شما ذکر را نازل کرده است و آن رسولی است که بر شما آیات الهی را مبیّن و آشکار می سازد تا مؤمنان اهل صلح و اطاعت را از تاریکی بسوی نور هدایت کند و آنانرا بر بهشتی که در زیرش نهرهای جاودان جاریست داخل نماید و رزق شما را خداوند نیکو سازد. خداست آنکه هفت آسمان و زمین مثل آنها را آفرید و فرود می آورد امر را بین آنها تا بدانید که خداوند بر هر کاری تواناست...» طلاق ۱۲-۱۰
بدان که رسولان محمدی جمال ذکرند یعنی جمال یاد خدایند و دیدار با آنها عین دیدار با خداست و هیچکس نمی تواند در یاد آنها خدای را یاد نکند. پس وجودشان عین عرش مکین است و اینست که موجودات عالم را تأویل قرآنی می کنند و آیات قرآنی را تعیّن در جهان می بخشند و این است معنای بینات. (که آیات الهی را آشکار می سازد) تا مؤمنان مرید خود را که بی چون و چرا اطاعت می کنند (عمل صالحانه) از کوری به بینائی برساند چگونه؟ پس معلوم است که حامل روحی از جانب خداست و دارای دم مسیحائی است و مریدان را زنده به روح می کند و چشم دلشان باز می شود و با نگاهشان بر بهشت وارد می شوند که «متقین در بهشت چشمها زندگی می کنند» ذاریات. و با این نگاه روحانی و نوری است که طبیعت ناسوتی عین بهشت ملکوتی می گردد و قطعه ای از ارض ملکوت می گردد «ای مؤمنان بدانید که زمین من وسیع و وسعت بخش است» و بدینگونه است که رزق مؤمنان هم تحول می یابد و خطاب به همین هاست که می فرماید «پس در غذای خود نظر کنید» یا بقول حافظ «آنانکه خاك را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمي به ما کنند»
و اما بنگر اعجاز آیه ۱۲، طلاق که: خداوند هفت آسمان و هفت زمین از جنس آن هفت آسمان آفرید که امر و اراده اش را و روحش را (بگو که روح، امر خداست) بین و در رابطه بین این هفت زمین و هفت آسمان فرود می آورد. یعنی همان کاری که ما در مجموعه آثارمان در کل عمر مفید خود مشغولش بوده ایم و این همان معنای «بیّنات» است یعنی اسرار و حقایق امر خدا که «بین» این زمین ها و آسمانها فرود می آید و کار جهان هستی و آدمیان را سامان می بخشد در امر هدایت و ضلالت. یعنی همه آثار اینجانب مصداق کامل «بیّنات» در قاموس قرآن است که «خداوند هر که را که خواهد هدایت کند بیّناتش را بر او نازل می فرماید». قرآن- و خداوند بینات خاص الخاص خود را بر این بنده نازل فرمود که شرح برخی از این «بیّنات» را در طی آثارمان آورده ایم و تحت الشعاع این بینات الهی سائر مسائل بشری را در قرآن و آیات قرآنی برای مردمان بیّنه نموده ایم که همان معنای تبیین ایدئولوژی اسلامی است به معنای دقیق قرآنی. به بیان دیگر اگر بینات بیان و نشان دادن اسرار و حقایق امر الهی است که بین زمین ها و آسمانها فرود می آید این همان نشان دادن رابطه بین فیزیک و متافیزیک، دنیا و آخرت، ماده و معنا، ناسوت و ملکوت، تاریخ و السّاعه، وحی و عقل، عرفان و عرف و... می باشد که روح حاکم بر کل آثار ماست که همان واقعه احیای دین و به روز کردن قرآن و جاری ساختن وحی و نشان دادن عرش بر فرش و خدا در خود است. اینست که رسول اکرم ص به موقع نزول این آیه چون از ایشان پرسیده شد که معنای در «بین» زمین و آسمان چیست، فرمودند که «اگر بگویم مرا خواهید کشت و ملحدم خواهید شناخت». پس هذا جنون العاشقین! این بینات قرآنی همان حقایقی از آثارم هستند که بواسطه آن منافقان و جاهلان و دکانداران دین فسیلی- تاریخی، بنده را متهم به بدعت و الحاد می کنند که بگذار بکنند بهتر از لعنت الهی است «آنانکه بیّنات ما را که بر ایشان نازل می کنیم از مردم پنهان می دارند مورد لعنت خدا و همه لعنت کنندگان قرار خواهند گرفت».
پس همانطور که در شرح راز این بین «زمین و آسمان» قبلاً نشان داده ایم که این جز معنای عشق ورزی خدا با انسان نیست پس انسان هم باید حق عشق او را ادا کند و آن همان بیان کردن این بینات برای مردم است به قیمت خون و آبرو و آسایش خودش. و این یعنی عشق را با عشق پاسخ دادن! این همان ظهور لامکان است در مکان و ظهور خدا از خود. یعنی ظهور آسمان از زمین و ظهور عرش بر فرش: عرش مکین! و اینست رسالت عرفانی رسولان آخرالزمان که جز با عشق ورزی ادا نمی شود که کمترینش جانبازی است. این بدان!

۵۵- و اینست معنای دیگری از این کلام امام صادق که «هر که از تقیّه خارج شود از دین خارج است» زیرا امر هدایت در آخرالزمان سراسر از راه بیان اسرار الهی میگذرد که همان ظهور آسمان بر زمین است و این همان بیان عرفانی صراط المستقیم است و اشراق! «خداوند هر که را خواهد هدایت کند بیناتش را بر او نازل می کند» یعنی ظهور آسمان بر زمین را و راه بین زمین تا آسمان را بر او آشکار می سازد که همان راه بین خود تا خداست: خود تا خودآ! بدان که روح اسرار قرآنی را بیان کردیم که سرّ بیّنات است و راه هدایت و سلوک عرفانی و سیر الی الله! که البته سالکان فاقد رسالت باید که این اسرار را تقیّه نمایند ولی آنکه دارای رسالت اجتماعی-عرفانی است حسابش دگرست زیرا پیشاپیش مرده و بارها کشته و شهید شده است.

۵۶- پس «بیّنات» که مجرای هدایت روحانی و سلوک عرفانی است یعنی آنچه که از امر خدا بین دنیا و آخرت و فیزیک و متافیزیک نازل می شود که طلاق بین این دوهای متضاد را به وصال و یگانگی و این-همانی می رساند و بیهوده نیست که این آیه آخر سوره طلاق است.

۵۷- «و خداوند بر عرش یکسان شد» و این آیه مکرر قرآنی جز در فهم راز بیّنات یافته نمی شود. این همان یکسانی و یگانگی خداست در زمین و آسمان و در ماده و معنا و در دنیا و آخرت و در خیر و شر و در بود و نبود. پس اینک بهتر در می یابیم که چرا ما سرّ عشق و سرّ خلقت و سرّ وجود و سرّ توحید را سراسر در معنای «بودِ نبود» خلاصه کرده ایم: زمینِ آسمان! آسمانِ زمین! در این معنا جاودان بمان که جان کل این رساله عشق است که از کتاب خدا رخ نموده است. ما نخست به قدرت عقل محض به این سرّ رسیدیم و اینک بقدرت ذکر و وحی و قرآن! عقل قرآنی، وحی عقلانی، پدیده شناسی عرفانی...

۵۸- و اصلاً اصطلاح «پدیده شناسی عرفانی» که ما تعریفش نمودیم و به عنوان یک مکتب، مدوّن کردیم بیان همین بیّنات است: نشان دادن متافیزیک در فیزیک و خدا در خود!

۵۹- پس تعریف عرش در قرآن که بیان «ماسویٰ الله» است «استویٰ علی العرش...» حدید۴- همان ظهور یگانگی و توحید خداوند است در دنیا و آخرت و فیزیک و متافیزیک و زمین و آسمان. یعنی عرش قلمرو این یگانگی و وحدت وجود است. و لذا خداوند در حیات دنیا از عرش است که دیدار می شود که برترین بیّنات اوست. و همانطور که گفتیم «استویٰ» یعنی یکسان شدن و یکی شدن و این- همان گشتن! پس آیات مربوط به عرش وحدت وجودی ترین آیات خداست.

۶۰- و عجبا که خداوند همانطور که بارها فرموده است رسولانش را همواره از امیّیون برمی گزیند یعنی از غیر اهل کتاب. و نه لزوماً به معنای بیسوادی. زیرا بسیاری از انبیای اولوالعزم قبلاً باسواد و بلکه دانشمند بودند مثل موسی و ابراهیم. بلکه به لحاظ دین و معرفت دینی امّی و عامی بودند و بقول معروف ملّای دینی نبودند و سواد و علم و دین کتابی نداشتند یعنی اهل کتاب نبودند و دینشان امّی و فطری بوده است نه کلاسیک و اسکولاستیک! چرا که قرار بوده به وحی قلبی برسند و نور دین را از فطرت خود و از قلمرو باکره وجود کشف کنند. و این معنای اشراقی بودن است که اساس بیّنات می باشد. و همه عارفان اصیل و واصل هم چنین بودند و اگر هم نبودند ماجراهای پرسودائی مثل مولانا را در رابطه با شمس داشتند.

۶۱- و اینست که سیر و سلوک روحانی و هدایت الهی برای علمای رسمی و تحصیل کردگان مدرسه ای علوم دینی و فلسفی دو صد چندان شاقه تر است و نبردی خونین می طلبد از نوع آنچه که شمس با مولانا کرد و خود کشته شد و مولانا زنده گشت و این بدلیل عدم درک و توانائی تصدیق قلبی بیّنات است یعنی نمی توانند خداوند را بر عرش دریابند!

۶۲- پس برخلاف ادعای ملاصدرا که تحصیل فلسفه را برای سلوک عرفانی و هدایت الهی و ایمان دینی اولین واجبات می داند ما آنرا بزرگترین آفت و حجاب هدایت الی الله می خوانیم. ادعای ملاصدرا یکی از شأن های نزول این آیه است که: «اهل کتاب می گویند که ما را با امیّیون چکار!» فرقی نمی کند همه اهل کتاب و کتاب پرستان و پرستندگان علوم مدرسه ای از اهل کلام تا فقه و تا فلسفه مصداق این کلام خدایند در قبال انبیاء و اولیاء و عرفای صاحب بیّنات الهی و نور و علم هدایت و رحمت! و بدان که حجابی ظلمانی تر از این در راه هدایت الی الله وجود ندارد و اینست که در قبال ظهور جهانی امام زمان عج که مظهر عرش مکین خداست شقی ترین معاندان همین کتاب پرستان و علمای کتاب زده اند و پرستندگان مذاهب آبا اجدادی از هر کدامش. زیرا این اهل کتاب به مثابه پیامبران مذاهب آباء اجدادی (سنت پدران) می باشند و وجود و دین امام زمان را سراسر امری جدید و بدعت می شمارند همانطور که رسول اکرم ص این امر را پیشگوئی کرده اند ولی این پرستندگان کتاب، این حدیث را هم تکذیب می کنند زیرا تکذیب خودشان است.

۶۳- پس «امر» دارای ذاتی وحدت وجودی است که بر میانه اضداد فرود می آید «تا بدانید که خداوند قادر بهر کاری است...» طلاق- و ناممکن ترین کارها، یگانه سازی اضداد است. پس این همان امر عشق است که منطق علیتی آن سراسر دیالکتیکی است. پس دیالکتیک همان منطق عرش خدا در زبان علیتی بشر است و برتر از این بیانی ممکن نیست.

۶۴- عشق بین زمین و آسمان، مرد و زن، کافر و مؤمن، رسول و مردم، دوست و دشمن و... و نهایتاً بود و نبود! اینست معنا و روح امر خدا که نازل می شود بین زمین ها و آسمانها! در این معنا گر تمام عمر بیندیشی می ارزد. در همین یک آیه از قرآن کل روح قرآنی حضور دارد و کل وحدت وجود و عشق عرفانی بیان شده است.

۶۵- و نیز هفت درجه کلی از اضداد و توحید و عشق ممکن می آید به مصداق هفت آسمان و زمین همجنس آن بقول قرآن. که آخرین و هفتمین آن بین بود و نبود است: بین زمین هفتم و آسمان هفتم! زمین هفتم همان پست ترین درجه از زمین یعنی درک اسفل السافلین است. و آسمان هفتم هم که قلمرو هی هاهوت اعلی العلیین است. و این همان عشق بین بود و نبود است. و این عشق عارفان واصل است به اهالی درک اسفل السافلین که شقی ترین و کافرترین و پست ترین موجودات عالمند از جنس عشق بین شیخ صنعان و دخترک ترسا! و کل نقاط عطف حیات دینی- عرفانی و رسالت بنده نیز در این قلمرو هفتم قرار داشته است که عشق ورزی بنده با اشد اشقیاء کافر و خاصّه منافق بوده است که یگانگی و عشق بین آسمان هفتم و زمین هفتم است.

۶۶- پس این نزول امر خدا که همان روح و اراده کلی اوست که جهان و جهانیان را هدایت و ساماندهی می نماید که بین اشد اضداد (زمین و آسمان) فرود می آید تا بدانیم که بر هر کاری قادرست زیرا این ناممکن ترین کارهاست، به مثابه عروسی قرآن است و حجله گاه توحید حق!

۶۷- و همه بیّنات الهی به مثابه فرزندان و مخلوقات و تجلیات این عروسی اضداد و زمین ها و آسمانهاست. اینان لبّ لباب هدایت الی الله هستند.

۶۸- بنابراین هر عشق عرفانی کارگاه خلق جدید و آفرینش نوینی است که مولّد گوهره های جاودان بیّنات قرآن است جهت هدایت سالکان و مؤمنان مستعد!

۶۹- بیّنات که امور نازل شده در بین اضداد عالم است درجات ظهور و حضور عرشی خداست و تجلی همان درجه از لقاءالله بر بنده ای مخلص ِ صاحب رسالات الله است و به مثابه عروسی کائنات و عروسی اسرار قرآنی است: عروسی آنکه بر عرش است به معنای وصال وجود انسان و خدا: توحید! و این وقوع وحدت وجود است و ظهور لقای الهی که طبعاً بهمان درجه از این وصال و ظهور جمال، علائم قیامت هم بارز می گردد و همه این حوادث بیان یک واقعه است: دیدار خدا بر عرش در درجات تجلی و دیدار و وصال فی الله و فنای بالله! بدان! و اینک از همین منظر معارف توحیدی قرآن مشاهدات و حوادث ماورای طبیعی زندگی اینجانب قابل درک است بعنوان نزول امر خدا بین زمین و آسمان هستی این بنده! این همان نزول روح و هو نیز می باشد. پس جمله وقایع قرآنی است و نه بدعت و نه کذب و جنون! ولی با اینحال کافران و منافقان همواره گویند که: او شاعری ساحر و مجنون است!

۷۰- و بدان که هرگز بیّنات الهی و اسرار عشق حق در انسان و جهان، و حق وحدت وجود و معنای فنای فی الله و وصال عرفانی به این حد و کمال و وضوح و سادگی و محسوس و قرآنی- عقلانی تبیین نشده بوده است در کل تاریخ معرفت دینی و اسلامی! آنهم به بیان امّی و زبان مدرن و به نثر و عاری از استعاره و مثال و رمزپردازی! محققین این وادی بر درستی این ادعا معترفند! و این بدلیل قلمی خاص الخاص است که پروردگارم از سر لطف و فضلش به این بنده حقیر سراپا گناه اعطا فرموده است تا حق دین محمد را در آخرالزمان بر جهانیان محقق فرماید که شامل حقوق همه مذاهب حقه جهان نیز می شود.

۷۱- همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودم اینجانب حدود چهار سال پیش که شروع به تبیین تخصصی معرفت قرآنی نمودم حدود چهل شبانه روز شب تا به صبح سحر در عین بیداری و هوشیاری و در حال نوشتن شاهد بر حضور جمالی عروس قرآن در مقابل رویم بودم. که اینک حق کبیر آن واقعه را بهتر درمی یابم. و خود بنده نیز بتدریج این اسرار را در آیات قرآنی یافتم که این جستجوئی کلاسیک و کتابی البته نبوده و بلکه نوعی نزول باطنی بوده است و خود قرآن با من سخن گفته و کل زندگی ام را تبیین قرآنی فرموده است و بدین گونه به کرم پروردگارم کل تن و دل و روح و جان و اعمال و سرگذشتم قرآنی گشته است. و این نه امری ویژه بنده که ویژه همه مخلوقات خداست که به نور معرفت نفس و جهاد مادام العمر ممکن شده است که همان واقعه آفرینش جدید عرفانی است و قیامت فردی!

۷۲- سوگند به خدائی که مرا از عدم تا به اینجا آورده است خود من نیز پس از حدود پنجاه سال سیر و سلوک روحی به تازگی احساس می کنم که با خداوند و کتاب و دین و پیامبران و امامانش و نیز با جهان هستی در حال آشنا شدنم و از تاریکی خارج می شوم. چرا که ربّ و امام من خود او بود. پس خوشا بحال آنکه امامی زنده و حاضر و مجسم دارد که به زبان بشری با او سخن می کند و امر الهی را به او ابلاغ می نماید. که اینست کمال نعمت خدا! و صراط المستقیم او یعنی امامت!

۷۳- هر چند که به یک لحاظ کل روح و امر حق را در همان واقعه نزول روح و هوی الهی در زادگاهم دازگاره حدود پانزده سال پیش از این یکجا یافتم و در طی این پانزده سال به یاری حق مشغول شرح و بسط و تفصیل آن بوده ام. همانطور که از برخی از آثار مختصر آن دوره که بطور طبیعی بصورت شعر آمده بود اینک در این دفاتر بهره می برم که بیانگر عصاره همه این معارف گسترده و بی کرانه است مثل چاره عشق، روی عشق، قیامت عشق، ساربان داغداران و شأن نزول لااله الاالله و غیره. براستی اینک به یقین می بینم که اسوه و الگوی رشد و هدایت بنده بطور خودبخود و ناآگاه، محمد مصطفی ص سرور انبیاء و اکمل انسانها بوده است و بلکه مراحل زندگانیم نیز مطابقت حیرت آوری با زندگانی آن حضرت پیدا کرده است از یتیمی مادام العمر تا عمو و دائی معاند و شقی که تمام عمر بر علیه من دسیسه می کرده اند تا هجرت حیرت آورم به اقصیٰ نقاط جهان در آغاز جوانی و سالها تأمل و تفکر و سرگردانی در غار تنهائی ام دازگاره و نزول روح در همانجا و سپس برون رانده شدنم از زادگاهم و تهدید به قتل از جانب فامیل شقی ام و... . نزول بیّنات الهی و درک و دریافت عرفانی- قرآنی آن روح و امر الهی بتدریج و... و در حقیقت کل راه زندگانی ام چیزی جز خواندن کتاب وجودم یعنی قرآن نبوده است آنهم به زبان امّی و بدون کمترین دانش عربی و علوم کتابی و تحصّلی!

۷۴- و بدین طریق خداوند یکبار یکجا و بار دگر بتدریج قرآن و عرفان و حکمت و علم تأویل و علم هدایت و رحمتش را عطا فرموده است. و من اینک که قرآن را می خوانم گوئی زندگینامه باطنی و همچنین ظاهری خود را مطالعه می کنم. بخدا که قرآن کتاب آفرینش آحاد بشری است. و اینست بزرگترین اعجازش که از همه معجزات الهی در کائنات لامتناهی برتر است. براستی که جام جهان نما و جان نماست این کتاب مجید و عزیز و حکیم و کریم و مبین و علیّ و عظیم و... که به نظر اینجانب شامل سائر اسمای الهی جمعاً می شود بجز الله! در این باب قبلاً مفصلاً سخن گفته ایم.

۷۵- و عجبا که خداوند اراده کرده بود که بنده همه معارف توحیدی را بدون آشنایی با قرآن عربی تبیین کنم به یاری عقل و معرفت محض. و تبیین این معارف و حقایق به بیان قرآن عربی آخرین و کاملترین مرحله از این تبیین محسوب میشود که این واقعه اجابت دعائی به درگاهش بود در حالیکه در کام مرگ به سر می بردم و شبانه روز خون بالا می آوردم که: «خدایا اگر یک بار دیگر چند صباحی مهلتم دهی قرآنت را تأویل به عشق تو می کنم و عشقت را به مردمان جهان معرفی می نمایم از زبان خود تو!» و چنین شد که شاهدید!

۷۶- که بلافاصله پس از عیادت امام مبین بناگاه خونریزی ام بند آمد در حالیکه پزشکان جوابم کرده بودند و به زور مرا از بیمارستان مرخص نموده بودند به امر مأمورین زندان. و با کتاب «نیستی شناسی» این سیر نوین آغاز شد که به ترتیب رسید به این کتابی که در دست دارید: نیستی شناسی، فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم، عرفان تاریخ، خلق جدید، اخلاق عرفانی، مردم شناسی قرآنی، روانشناسی قرآنی، متافیزیک قرآنی، توحید عملی و حکمت حکومت که بالاخره در ماه رمضان مذهب اصالت عشق (عشق قرآنی) آغاز شد که به مثابه معراج مجموعه آثار بنده است که همه آثار و معارف بنده را تأویل و تعین به عشق نموده است. که در طی این چند ماه براستی در عشق و مستی قرآنی غوطه خورده ام و چنین حدی از شور و مستی و عشق الهی را فقط در ماههای نزول روح و هو (۱۳۷۲) تجربه کرده بودم و بس که البته چیزی جز مستی طهورائی کوثر محمد- علی نبوده است که جمال این کوثر همان عروس قرآن است که تجلی زمینی آن عرش نشین می باشد.

۷۷- از خدا خواسته ام و بار دگر می خواهم تا عمر باقی مانده ام را تا به آخرین ایامش مرا از قرآنش جدا نسازد و مشغول تکمیل و تدوین همین اثر دائرة المعارفی باشم تا آیه ای از کتابش بی تأویل و تعین عشقش باقی نماند. که البته مطالبه دیگري هم از او دارم و آن درک و دیدار ظهور جهانی اوست که همه آثارم به ترجیع بند نام مقدسش و به عشق وجود و ظهورش رقم خورده است پس به گمانم کسی مستحق تر از بنده برای این واقعه نباشد که رب غیبی من نیز کسی جز او نبوده است.

۷۸- و عشقی را که او در طی زندگانیم بمن نموده، من نیز همان را به شقی ترین بندگانش نمودم و درس عشق ورزی آموختمشان. هرچند که هضم و جذب و فهم این درس تا به آخر عمرشان و بلکه تا به قیامت کبری ادامه خواهد داشت. که تقریباً همه شان تا سرحد عداوت خونین با من سقوط کرده و بتدریج بخود می آیند و اینان خلق جدید خود را بدینگونه برگزار می کنند تا از نابودی رهایی یابند.

۷۹- «و اهل دوزخ گفتند اگر گوش میدادیم به حرف رسول و تعقل مینمودیم اینک از اصحاب دوزخ نمی بودیم»ملک -۱۰ براستی آدمی اگر گوش میداد تعقل هم می کرد. چون گوش نمیدهد زیرا نمی خواهد که حقایق را بشنود پس تعقل هم ندارد زیرا بر اساس داده های دروغین به ذهن، تفکری ممکن نمی شود تفکر و تعقل محصول صدق یافته هاست. اینست که جز مؤمنان حقیقی عقل و فکر ندارند زیرا مؤمن نه دروغ می گوید و نه دروغ می شنود. و دروغ قدرتمندترین تیغی است که

ایمان را زایل می سازد. بدان! و لذا بقول امام صادق مؤمن هر گناهی را ممکن است مرتکب شود الا دروغ. که در اینصورت دیگر مؤمن نیست الا اینکه جداً توبه کرده باشد.

۸۰- پس گوش دادن به سخن رسولان الهی و آیات قرآنی، منشأ تعقل است. زیرا این نوع کلام نوری هستند و ذهن را منور می کنند و عقلانیت همان کارکرد ذهن در روشنایی است. و کلام دروغ و ناحق، ذهن را تاریک می سازد و ذهن در این شرایط جز هذیان و خیالبافی محصولی ندارد که حاصلش موجب گمراهی صاحبش می شود.

۸۱- آن نوری که در قرآن کریم آمده که همواره با رسولان و اولیای حق حضور دارد که بواسطه این نور، مؤمنان هدایت می شوند و کافران به عذاب می رسند و منافقان رسوا می گردند همان کلام حق است. این کلام اگر صادقانه گوش داده و اندیشیده شوند ذهن را روشن و دل را زنده می سازند. و اینست که در دهها آیه از قرآن همه برکات و کرامات و مکاشفات و بیّنات الهی نهایتاً به قرآن معطوف می شود یعنی کلام حق که نورانی و روح بخش است.

۸۲- «پس سوگند یاد نمی کنم به مقامات ستارگان که این سوگندیست عظیم اگر بدانید براستی که آن قرآنی کریم است در کتابی نامرئی که به آن دست نیابند الا پاک شدگان» واقعه ۷۹-۷۵ «پس سوگند یاد نمی کنم به آنچه می بینند و نمی بینند براستی که آن سخن فرستاده ای کریم است... و حق یقین است». حاقه ۵۱-۳۸«پس سوگند یاد نمی کنم به شفق... پس چون قرآن بر آنان خوانده می شود چرا سجده نمی کنند» انشقاق۲۱-۱۶«سوگند به آسمان صاحب برجها و روز موعود و شاهد و مشهود... که اوست قرآن مجید در لوحی محفوظ» بروج ۲۲-۱
«سوگند به آسمان و رونده در شب... که آنست سخني آشكار كننده...» طارق۱۳-۱
گوئی که خداوند زمین و آسمانها و هرچه در آنهاست را از قرآن و برای قرآن آفریده است و آنانکه حقایق قرآن را درک و سجده می کنند مستحق هستی و کرامت پروردگار و بهشت روی او می شوند. و این قرآن است که آدمی را برای خداوند تعلیم و تربیت می کند و از نو می آفریند تا لایق دوستی و عشق او گردد. و اینهمه پیامبر و امام و عارف و اولیای الهی هم جز برای قرآن نیامدند و خودشان هم پرورده قرآن هستند و قرآنی هستند. و انسان کامل هم قرآن ناطق و زنده است یعنی انسان قرآنی و قرآن انسانی! و گوئی کتاب قرآن هم سراسر در وصف و عظمت قرآن است و معرفی آن. و به این میشود گفت مذهب اصالت قرآن. زیرا کل جهان، قرآنی است و از قرآن و برای قرآن. و قیامت هم جز قیامت قرآن نیست یعنی قیام و ظهور قرآن! که خود خداوند هم از بطن آن رخ می نماید! آیا این عجب نیست!

۸۳- در روایت آمده که خداوند خالق در قیامت کبرا چون قیام کند و رخ نماید با کتابی است در دست راستش که آن قرآن است که همان بساط جمع شده کائنات می باشد طوماری به دست خدا. پس حال بهتر درمی یابیم که چرا خداوند سخن از هر چیزی که در جهان می کند می فرماید «پس بدانید که آن قرآن است» و عاقبت هم کل جهان هستی لامتناهی تبدیل به کتاب قرآن می شود. پس دو تا قرآن داریم: مصوّر و مکتوب: مجسّم و منقول! که کمال آن همانا انسان است: انسان کامل که قرآن ناطق خوانده می شود: علیین! و اینست که باز طبق روایات اسلامی خداوند در قیامت کبرا هم به صورت علی رخ می نماید و علی وجه اعلای اوست یعنی عالیترین جلوه اوست!

۸۴- آیا می توان گفت که خداوند هم خود قرآن است. همانطور که او در ازلیّت قبل از خلق عالم چیزی جز علم و کلمه محض نبود و آن قرآن بود، قرآن بالقوه تا مکتوب شد بر لوح با قلمش. و سپس شد آنچه که شد: کن فیکون! پس این قرآن بود که ظاهر شد و ظهورش جهان و جهانیان گردید و کمال این ظهورش خدا شد خدائی که در ازل قرآن بود، کلمه بود!

۸۵- حال بهتر در می یابیم که چرا خداوند به هر چیزی در عالم سوگند یاد می کند که این چیزها، قرآن است. «سوگند یاد نمی کنم به قیامت (از فرط عظمتش) و به نفس لوامه... و به ماه چون خسوف گردد و خورشید و ماه چون جمع شوند و... و انسان بر خویشتن بیناست... و براستی که برماست جمع آوردن و خواندنش...» قیامت ۱۸-۱. یعنی در قیامت کبری که کل موجودات جمع می آیند در یکجا، این قرآن است که جمع میشود بدست خدا و خواندن آن! در این معنا تا ابد بمان!

۸۶- پس بدان که عشق هم که از آن سخن می گوئیم چیزی جز عشق قرآنی نیست همانطور که در طی این رساله گام به گام که عشق را جستجو کردیم به قرآن رسیدیم و دیدیم که این کتاب عشق است و بلکه عشق است که کتاب شده است. و این همان عشق معرفت است و معرفت عشق. «چون عاشق شدم که خود را آشکار کنم آفریدم». این که عاشق ظهور خود شد همان قرآن بود قرآن بالقوه، کلمه! «خداوند در ازل کلمه بود و کلمه، خدا بود».

۸۷- پس اینک بهتر درمی یابیم که چرا عشقی جز عشق علم و معرفت نیست و آنکه چنین عشقی ندارد اصولاً عشقی ندارد جز حرص و هوس! و آن عشق هم جز قرآن نیست پس اساس عشق، عشق به قرآن است. و قرآن خود عشق به ظهور است و عشق هم یعنی اراده به ظهور! و این یعنی قرآن! که دارای دو ظهور است: ظهور ابداعی و رجعی! «جهان را آفریدیم (ابداع) و سپس بازگردانیدیم (رجعت)»: یُبدی و یُعید!

۸۸- پس طبیعی است که کتاب قرآن چیزی جز وصف قرآن نباشد. و در اکثر سوره ها اول و وسط و آخرش توصیف و تمجید قرآن است از خودش! آنقدر که خداوند از قرآنش تمجید کرده از خودش نکرده است و آنقدر که به قرآنش غیرت دارد بخودش ندارد. و حال بهتر در می یابیم که چرا همه اسماء و صفات الهی به قرآنش هم منسوب است آنهم در قرآن!

۸۹- و نیز آن امری که بین زمین و آسمان فرود می آید تا نشان دهد که یکی است هم قرآن است. و این یکسانی زمین و آسمان و بود و نبود و خالق و مخلوق هم از قرآن و در قرآن و عین قرآن است. پس عشق است قرآن! و درک قرآنی از هر چیزی همان درک عاشقانه آن چیز است حال آنکه درک فرقانی چنین نیست زیرا بین زمین و آسمان و خیر و شر و... فرق و فاصله می اندازد. هرچند که فرقان هم عضوی از قرآن است. زیرا قرآن است که در عرصه ظهورش به کثرت و فراق افتاده و در قیامت بدست خداوند جمع می آید هم جهان و هم قرآن و هم انسان و هم خدا!

۹۰- و آنچه هم که آنرا «تبیین» جهان و اسلام و قرآن نامیده ایم همان نشان دادن حق امر الهی در «بین» (بینهنّ) چیزها و در قلمرو فاصله ها و فراقها و نیستی هاست که: این خلأ ها و نیستی ها، همان هستن است: آنچه که نیست، هست! اینست عشق! بودِ نبود! اینست معنای عرش خدا که یکسان است در او و با او و از او همه چیزها خاصه بود و نبود! فهم کن این معنا را تا فهم کنی فهمیدن را ای عزیز! و عشق، فهمِ فهم است: معرفت شناسی!

۹۱- و قرآن یاد است یادِ بودن! خودآئی خدا! «و این کتاب به یاد آوردن است» و عاشق خود شدن است و اراده به ظهور خویشتن!

۹۲- بخدا سوگند که اگر قرآن به دادم نرسیده بود نابود شده بودم. زیرا خود را به یاد نمی آوردم هرچه می اندیشیدم یادم نمی آوردم خودم را که چیستم و از کجایم و به کجایم. «دورانی بر انسان گذشت که هیچ به یاد نمی آورد...» دهر-۱- و این نسیان همان نابودن است هرچند که حاصل جریان زمان (دهر) است که آدمی را از نزد و دل خودش می برد و بر باد می دهد! اینست ندای قرآن و علی که: باز ایستید! بازگردید! به کجا می روید: این تذهبون؟ و اینگونه بود که «قرآن را بر تو نازل کردیم نازل کردنی»: نزلناه تنزیلا!؟ یعنی چه؟ یعنی نزولی مستمر و مکرر و چند باره و جاویدان: نازل کردیم آنرا نازل کردنی! یعنی نازلش کردیم که بازهم نازلش کنیم. این همان وحی ای است که وحی می شود از خدا به رسول و از رسول به رسولان رسول یعنی اولیای محمدی در آخر الزمان. پس وحی منقطع نشده است بلکه جاری شده است در قلوب مؤمنانش از قلب محمدی. و لذا دیگر نیازی به جبرئیل نیست. «ای رسول وحی کن آنچه را که به تو وحی کردیم» و آنگاه: وحی کرد به بنده اش آنچه را که وحی کرده بود و نیست آن مگر وحی ای که وحی کرده می شود. نجم ۱۰و۴- «و اینست آفرینشی دگرباره» نجم ۴۷- و نیز وحی دگرباره! بدان!

۹۳- «نزدیک شد قیامت زیرا ماه شکاف خورد و دوشقه شد» قمر-۱ آری! چند سال قبل از آنکه قیامت بر من رخ نماید و پرده از مقابل دیدگانم کنار رود «قیامت هر آن جاریست و آنرا برای مدتی پنهان کرده ام» ماه بر من فرود آمد و به یکباره در مقابل دیدگانم دو شقه شد! ماهی انسانی که از وجود مردی ربانی بنام شمس تبریزی طلوع کرده بود. «و سوگند به ماه آنگاه که طلوع کند» و براستی که همه این وقایع، قرآن بود که بر من واقع می شد در مقابل نگاهم و خوانده می شد در دلم و چند سال بعد دوباره خوانده شد در کتابی عربی بنام قرآن! و دیدم که عربی و عجمی اش هر دو یکی است!

۹۴- «و اینکه آدمی را جز از تلاشهایش نیست. و بزودی تلاش خود را می بیند و به تمام و کمال اجرش را می یابد که غایت همه تلاشها به سوی پروردگار توست. همو که تو را می خنداند و می گریاند و می میراند و زنده می سازد ... و بر اوست آفرینشی دگرباره ... پس اینک سجده کنید خدای را و بپرستیدش» نجم ۶۲-۳۹
و این سوره معراج و لقاء الله است. اگر می خواستم بدون این آیات و بی خبر از این حقایق قرآنی به مختصر و مفید ترین شکل واقعه دیدارم با او را وصف کنم جز این وصفی برتر نمی بود. «و آنچه که نزد پروردگارت داری برتر و پاینده تر است از آنچه که در نزد خودت در دنیا داری» قرآن- و آن جمال اعلای پروردگارست که نوع خاکی و عاریه ای اش را در صورت خودت هم داری. «هر کسی را روئی است که از آن اوست».

۹۵- «و به تحقیق یکبار دگر دیدش در نزد سرو آخرین که خانه بهشتی در نزدیکی آنجاست...و براستی دید از نشانه های بزرگ پروردگارش...» نجم ۱۸-۱۳

در راه غار تنهایی ام که براستی بهشت من بود (دازگاره) و اندکی تا آنجا راه مانده بود درخت سرو کوهی قرار داشت که از کودکی بر مسیر جاده خاکی مال رو هرگاه به آن می رسیدم قلبم می لرزید بی آنکه بدانم چرا؟ بالاخره در چهل سالگی دانستم و دیدم که این درخت سرو آخرین بر راه خانه بهشتی ام نشانه ای است در محل قرار موعود! و دیدمش دو بار به دو تجلی. «و هرچیزی را مذکر و مؤنث آفریدم تا مرا به یاد آورید»- و اما بار سوم در زمان و مکانی دگر آنگاه که ماه و خورشید جمع آمده بود دیدمش خود را. و خود را در نزد او دیدم آن وجه اعلای پروردگارم که در نزد من هم بود به امانت و در نزد او هم بودم در پادشاهی زمین و آسمانها! و همه اینها قرآن است هم وقوع قرآن و هم نزول قرآن و هم تأویل قرآن و هم تعین آن. و اصلاً بدون قرآن آیا این وقایع هیچ معنایی می داد. به همین دلیل آنانکه قرآن را تصدیق نمی کنند این وقایع را سحر و جادو و جنون می خوانند! این نمونه ای آشکار از بیّنه ای است که حاصل نزول امر خدا بین زمین و آسمان (فیزیک و متافیزیک) است. بیندیش!

۹۶- بی قرآن همه چیز بیهوده و بی معنا و بازی است. و این کمترین حق آنست!

۹۷- پس «بیّنات» آن حقایق و معارف و نوری هستند که فاصله بین زمین و آسمان (فیزیک و متافیزیک– دنیا و آخرت، خود و خدا و...) را بر می دارند و این را همان می یابند و می نمایانند. و اینست توحید و راه و رسم هدایت الی الله تا دیدار با خدا بر عرش استویٰ (یگانگی)! «و خدا هر که را هدایت کند بیناتش را بر او نازل می فرماید» یعنی طلاق و فراق را از میان برمی دارد آنگونه که آیه آخر سوره طلاق می فرماید.

۹۸- پس بینات قلمرو وصال و یگانگی و تقرب الی الله و معراج و لقاءالله هستند: وحدت وجود!

۹۹- و قرآن امر خداست که بین زمین ها و آسمانها (فیزیک و متافیزیک) فرود آمده است و می آید همواره تا قیامت کبرا! از ابن عباس حافظ درجه اول قرآن درباره معنای آیه «بینهنّ» سئوال کردند که گفت: آنچه را که از رسول خدا شنیدم اگر بگویم سنگسارم میکنید! این عین همان رازیست که امام سجاد هم فرموده است که اگر بگوید به جرم بت پرستی سنگسارش کنند! مگر عارفان را به همین جرم سنگسار و مصلوب و مثله نکردند. زیرا بینات الهی را بیان کردند. «و هر که بینات الهی را که بر او نازل شده پنهان دارد مورد لعنت خدا و همه لعن کنندگان است» قرآن - «هرکه حقیقتی را بداند و از مردم پنهان دارد مورد لعنت خدا و ملائک و خلق است» رسول اکرم ص –

۱۰۰- «اهل کتاب (خداپرستان کتابی) و مشرکین آنگاه با هم کافر شدند که با بینات روبرو شدند ... و بلکه امر شدند تا خدای را (خالصانه) عاشقانه بپرستند... که اینست دین پایدار. و آنانکه بر آن کافر شدند بدترین مردمند و آنانکه ایمان آوردند بهترین مردمند. آنان در دوزخ ابدی و اینان در بهشت جاویدند که خدا از آنها راضی و آنها هم از خدا راضی هستند...» بینه –
اینهم خلاصه سوره بینه که آب پاکی بر روی دستمان ریخت و تکلیف همه را روشن کرد و میزان کفر و ایمان را معلوم کرد که جز عشق نیست. «در قیامت آخرین میزان عشق است» علی(ع)- یعنی رویداد بینات الهی که همان ظهور متافیزیک در فیزیک و آخرت در دنیاست مستلزم پرستش عاشقانه حق است. و آنانکه عشق را نمی خواهند بینات را انکار می کنند. پس بدان که بینات در یک کلمه همان حقایق و معارف عرفانی و وحدت وجودی است. و بدان که هرگز مذهب عشق و وحدت وجود تا این حد محکم و روشن و زلال از بطن قرآن کریم به عرصه ظهور نرسیده بوده است که در این دفتر و خاصه در این سطور! الحمدلله رب العاشقین!

۱۰۱- یکی را که جوانی در سرآغاز انتخاب سرنوشتش بود گفتم: «اگر برای خودت خاطری نداری بخاطر من، خود را تباه مکن و خسران دو جهان را پیش خرید مکن زیرا من تو را دوست دارم و تاب تحمل تماشای بدبختی و عذابهایت را ندارم...» پوزخندی زد و رفت و من نجوای دلش را شنیدم که: «چقدر احمقی! اتفاقاً درست به همین دلیل خودم را بدبخت می کنم تا تو را عذاب بدهم!» اینانند اشقیاء و اعداءالله و ساکنان دوزخ جاودان! اینانند دشمنان عشق! بدان! و بر حذر باش که از این جماعت باشی! و نیز اگر پنداری که از این شقاوت بکلی مبرائی بدان که شدیداً بدان مبتلائی! همه منکران بینات رسولان زنده و اولیای الهی از این جرگه اند! همه دشمنان عارفان زنده! نه پیامبران و امامان و عارفان مرده!

۱۰۲- عارفان و اولیای الهی در آخرالزمان رسالتی جز تبیین بیّنات الهی ندارند که انوار هدایت خدا بسوی مردم است و بنای عشق الهی را پی ریزی می کند که تنها دین آخرالزمان است. پس اینان همان پیامبران آخرالزمانند که حاملان کتاب تأویل و علم هدایت و رحمت از جانب خدا می باشند. قرآن-

۱۰۳- حال دریاب و بنگر به نمونه هائی از بیّنات الهی که نابترین محصول نزول امر خداست بین زمین و آسمان تا شاید نور هدایتی برای شما باشد: طبیعت همان بهشت زمینی است. خود، خدای زمینی است. صنعت، همان دوزخ زمینی است.

صورت آدمی همان وجه اعلای خدا بر روی زمین است. هر درخت سروی، سدرةالمنتهی روی زمین است. هر زیباروئی همان حوری و غلمان روی زمین است. امام، بقای خدا بر زمین است. تنفس همان دمیدن روح خدا در انسان است. چشم آدمی، چشم خدا و دست آدمی دست خداست بر زمین. هر زن و شوهری همان آدم و حوای روی زمین هستند و... .

۱۰۴- پس شاهدید که مجموعه آثار ما سراسر بیّنات الهی بوده که حامل نزول امر خدا بین زمین ها و آسمان ها در دل ماست که از قلم ما جاری می شود. و اینست ویژگی قلم و آثار ما!

۱۰۵- وجود بنده در این دوره همان خلاء و فراق و نیستی بین زمین ها و آسمانهاست که امر خدا دمادم بر آن نازل می شود و بیناتش را می بینم و می شنوم و می بویم و می فهمم و می نویسم! پس من آن خط و مرز بین بود و نبودم و دنیا و آخرت و مرگ و زندگی! من فرقانم که قرآن از آن جاری می شود به زبان زمان!

۱۰۶- پس من «بَینَهُنّ» هستم یعنی بین چیزهایم و نیز بین انسانها: رابطه! و اینست که از من جز عشق جاری نمی شود! و لذا هر چه که بر من فرود می آید بر روابط بین چیزها در جهان فرود آمده است از جمله بر روابط بین انسانها! پس هر آنچه که بر من فرود می آید بر قلوب همه انسانها فرود می آید. و اینست سرّ آثارم! سرِّ سَره بودن!

۱۰۷- پس من خود سرّ آشکارم! یعنی بیّنه دورانم! و لذا همه آثار قلمی و رفتاری و وجودی من بیّنات هستند که در آن زمین و آسمانها یکی هستند و همه انسانها نیز! و ماده و معنا و دنیا و آخرت و فیزیک و متافیزیک! و این تعریف مختص همه علیین است در درجات علویّت که کاملش همان امام زمان عج است که انسان کامل است.

۱۰۸- پس مسلم شد که عالیترین و عریانترین بیّنات عشق است و عالیترین عشق هم عشق علیینی است. چرا که حاصل نزول امر خدا بین دو دل است آنهم دلهای مؤمنان!

۱۰۹- پس واضح شد که معجزات الهی که همان بیّنات هستند حاصل نزول امر خدا بین متافیزیک و فیزیک (زمین و آسمان) است که اسرار غیبی را از عالم ارض آشکار می سازد یعنی ظهور متافیزیک در فیزیک!

۱۱۰- پس بدان که همه بیّنات الهی، ذاتی عاشقانه دارند. «از آیات بیّنات الهی یکی مقام ابراهیم (در کعبه) است که هر کسی بر آن وارد شود ایمان آورد...» آل عمران ۹۷- و ماجرای پیدایش خانه کعبه که پر واضح است که سراسر بیان عاشقانه ترین روابط بین انسانها و انسان و خداست و این خانه یادگار غایت این ماجراست که تجسم ایمان مطلق یعنی عشق است و لذا سنگ این خانه نیز حامل نور عشق خداست به انسان و انسان بخدا. پس هر که بر آن وارد شود عاشق گردد و مؤمن! و حجرالاسود تجسم این یگانگی فیزیک و متافیزیک می باشد!

۱۱۱- از این منظر راز اماکن و اشیای متبرکه را در همه جای زمین بهتر در می یابیم که بینات الهی هستند که در روابط بین انسان و جهان فرود آمده اند و تجسم حضور وجهی از متافیزیک در فیزیک هستند!

۱۱۲- حال اگر مشتاق درک و دیدار لفظ و معنای عشق در قرآنی، معنا و لفظ «بیّنه» و مشتقاتش را در قرآن جستجو کن که اصلاً قرآن کتاب بیّنات الهی است و لذا برترین معجزه خدا در عالم ارض می باشد که یکجا برتر از همه معجزات انبیای الهی جمعاً می باشد. بدان!

۱۱۳- پس اینک حقیقت کامله لفظ و معنای «بیان» را هم بدان: بین، بیان و بیِنه! یعنی بیان حقیقی و کامل همان بیّنه است یعنی نور حقایق الهی در سیاهی و سواد الفاظ و واژه ها حضور و ظهور می یابد. «و خداوند، حق را از کلماتش محقق می سازد» قرآن- این معنای بیِنه الفاظ و واژه هاست که اول و آخر بیان و بیّنه است: از کلمه الله تا لقاءالله!

۱۱۴- بیان یعنی به بین چیزها رفتن و در میان آنها قرار گرفتن و چیزها را در آن بین آشکار ساختن! که کاملترین این در میان آمدن همان عشق است که موجب می شود عاشق در معشوق عیان گردد و این کمالِ بیّنه است!

۱۱۵- پس کل جهان هستی که قلمرو ظهور وجود عدمی خدا در ازل است یک بیّنه کامل و مطلق است و بیّنه ترین بیانات است و جامع همه بیانات!

۱۱۶- کل جهان هستی «بین» است بیّنه است بین وجود و عدم! این همان معنائی از برزخ است!

۱۱۷- «همچنین مکرر می آوریم آیات را تا مبادا گویند که درسی خوانده است برای آنکه بیان کنیم از برای کسانی که علم دارند» انعام۱۰۵ –
یعنی این آیات و بیانات الهی و قرآن هر چند که بظاهر همان کلماتی هستند که در مدرسه همه آنرا می آموزند ولی مطلقاً چنین نیست و از جنس الفاظ و علم مدرسه ای نیست و این را آنان که علم دارند درک می کنند. «ای مؤمنان بیان و کلمات رسول را همچون بیان و کلمات دیگران مپندارید».

۱۱۸- «خداوند حائل است بین دل و دنیای آدمی» قرآن-
و قرآن و بیانات اولیای حق از خداست یعنی بین دل و دنیای آنان نازل می شود و لذا این کلمات محل تجلی متافیزیک در فیزیک هستند و لذا نوری و روحانی می باشند و اینست دلیل رسوخ و بلاغت قلبی سخن اهل حق! و دلیل عاشقانه بودن این نوع کلام!

۱۱۹- پس دو نوع بیان داریم: بیان الهی و نوری و عاشقانه که حامل حقایق غیبی در امور عینی هستند. و بیان بشری و سوادی که آیات و پدیده های الهی در جهان را در تاریکی می نهند و آدمی را سرگردان می سازند. بیانی که به لقاء الله می رسد و بیانی که به شیطان در ظلمات می رساند. بیانی که بین اشیاء فرود می آیند و عشق می آفرینند. و بیانی که خود اشیاء را مخاطب می سازند و مالکیت و سلطه و ستم می آورند: بیان هوئی و بیان من توئی! در این معنا بمان!

۱۲۰- و بدان که بیان درسی و مدرسه ای و سوادی و تحصّلی همان تبدیل شده بیان الهی در طول تاریخ است. «و آیات خدا را کافران تبدیل کردند» قرآن- این تبدیل بیان نوری به بیان سوادی در عرصه حیات منجر به تبدیل طبیعت به صنعت شده است.

۱۲۱- بیّنه حق، منجر به ظهور لامکان در مکان می گردد و این همان وقوع توحید و وحدت وجود و ظهور «یستویٰ علی العرش» است: یکسان بر عرش، لامکان و مکان، خالق و مخلوق و بود و نبود! و از این واقعه به بعد دین خالص و عاشقانه و کفر مطلق روی می نماید «اهل کتاب و مشرکین متحداً به کفر گرائیدند الا اینکه بینات آشکار شد» بینه- و در همه جای تاریخ شاهد بوده ایم که هر گاه رسول و امام و عارفی موجب ظهور بینات الهی شدند همه اختلافات اهل کتاب و مشرکین و منافقان بر طرف شد و متحداً بر علیه اولیای الهی تیغ کشیدند مثل اتحاد کافرانه قیصر و ملایان یهود بر علیه مسیح(ع). و اتحاد کافرانه بت پرستان مکه و یهود و نصاریٰ بر علیه محمّد(ص). و اتحاد کافرانه شاهان و علمای اهل کتاب بر علیه عارفان اسلامی در همه جا! و این اتحاد زر و زور و تزویر و زار بر علیه اولیای الهی است که وجودشان بخودی خود عالیترین بیّنه هر عصری است. درست مثل اتحاد کافرانه مستکبرین و طاغوت با علمای رسمی بر علیه ظهور جهانی امام زمان عج طبق روایات!

۱۲۲- و عشق عرفانی بزرگترین بیّنه آخرالزمان است که در همه جا همه بت پرستان و کتاب پرستان و مشرکان و منافقان و مستکبران را متحداً بر علیه مؤمنان عاشق می شوراند و لذا در دوره غیبت امر به تقیّه شده است وگرنه این تهاجم و ستم و تهدید و فشار بر علیه عشاق بحدّی می رسد که آنان را از عشق و دل و دین ساقط می کند.

۱۲۳- و وجود خود امام زمان عج عالیترین و کاملترین بیّنه حق در آخرالزمان است که در چاه تقیه بسر می برد تا هنگامه ظهور عشق!

۱۲۴- و بدان که آخرالزمان عرصه ظهور همه بینات بهشتی و دوزخی و الهی و شیطانی و نوری و ظلمانی است که وجود امام در یکسو و تکنولوژی و دجّالان در سوئی دگرند!

۱۲۵- «و اگر یاری کند شما را خدا پس نیست هیچ غلبه کننده ای بر شما. و اگر شما را وانهد پس کیست که یاری کند شما را» آل عمران۱۶۰-

۱۲۶- پس دیدیم که امر هدایت چیزی جز آشکار ساختن بیّنات و ایمان و توسل به آن نیست و پیگیری آن که به خدا می رسد. «و خدا بواسطه بیّنات است که کسی را هدایت می کند» و قرآن کارخانه بیّنات است.

۱۲۷- و اصلاً آنچه که علم هدایت و رحمت نامیده می شود که در نزد رسولان هدایت است و همچنین علم تأویل، نهایتاً در خدمت بینات و ظهور آنهاست از برای سالکان هدایت. چرا که هدایت همان سیر و سلوک الی الله در قلمرو غیب و ماورای طبیعت است منتهی نه بواسطه معراج در آسمانها که به واسطه ظهور آسمان در زمین! این همان طریقت الی الله است! بدان!

۱۲۸- و قلمرو این ظهور ماسوائی (یکسانی عرشی) همان قرآن است که درب ورودش امام است و بلکه امام خود، انسان قرآنی و قرآن انسانی است. پس همواره کتاب قرآن را از روی امام بخوان و نه بعکس.

۱۲۹- و این را نیز بدان که در خود کتاب کاغذی قرآن هم تا به امام نرسی هنوز به قرآن دست نیافته ای و دست نخواهی یافت الا در عشق عرفانی به امامی زنده! بدان!

۱۳۰- «برخی از زنان و مردان مؤمنه اولیای برخی دگرند... و بزودی مشمول رحمت حق شده... و بر بهشت او وارد می شوند و بدانید که رضوان خدا برتر است و آنست کامیابی عظیم» توبه ۷۲-۷۱ و فقط این نوع ولایت است که به هدایت و بهشت حق منجر می شود که غایتش عشق عرفانی یعنی رضوان است. و در اینجا آشکارا می بینیم که این ولایت بین مؤمنان در فاصله زیادی نیست و بلکه هر کسی که در ایمان اندکی برتر است در مقام امام سائر مؤمنان است و بتدریج به ولایت و امامان برتر و به رضوان الهی می رسد که این درجات سیر و سلوک در بینات و قرآن است.

۱۳۱- «و چون بینات ما تلاوت می شود بر کسانی که میلی به دیدار با خدا ندارند، می گویند قرآنی غیر از این بیاور و یا آنرا تغییر بده...» یونس ۱۵-
یعنی بینات الهی که عرصه ظهور غیب در عین است قلمرو امید به دیدار با خداست. پس آنانکه از دیدار با خدا بیزارند این قرآن را اکراه دارند و تبدیل آنرا آرزو می کنند. این آیه مصداق تحریفاتی است که در ترجمه و تفاسیر قرآن شاهدیم که قبلاً ذکرشان آمد. این عین نبرد علمای رسمی و قشری است که خدای را از عرصه هستی خارج کرده اند تا دکان دین خود را رونق باشند و خدافروشی کنند و لذا اهل بینات یعنی اولیاء و عرفا را بزرگترین دشمن دکانداری دین خود می دانند. و توجیه به اصطلاح علمی آنها اینست که «خدا در مکان نمی گنجد...» و خداوند در سوره طلاق می فرماید که «خداوند قادر بهر کاری است...»

۱۳۲- بیّنات که همان عرفان دین است در همه فرهنگهای بشری تبدیل به عرف و لطیف ترین بخش ادبیات عامیانه و اساطیری شده است مثل این تصنیف ایرانی که: خواب خرگوش به خواب یار می ماند و خال آهو به خال یار می ماند و طوق کبوتر به طوق یار می ماند... این همان تعیّن متافیزیک در فیزیک است در زبان عامه بشری! از این منظر عامه مردم یعنی امیون به بینات الهی و عارفان بالله نزدیکترند و لذا همه رسولان هدایت الهی از امیون برخاسته اند و لذا عامه مردم با بینات الهی هیچ مشکلی ندارند و اساساً دکانداران رنگارنگ دین هستند که دکانشان در نبودن خدا و غیبت امام رونق دارد، از علمای حکومتی و بازاری تا سائر غارتگران جیب و جان مردمان عامی! و اینان هستند که می گویند «ما را با امیّیون چکار!» قرآن – آنهایی که دین و خدا را جز بر روی کاغذ نمی خواهند!

۱۳۳- اینک بهتر می توان درک نمود که چرا رسول خدا و امامان هدایت ما از بیان بیّنات الهی در جمع ابا داشتند و می گفتند که ما را به جرم بت پرستی سنگسار می کنند. و پایه گذار این مقدسین مقدس تر از خدا، ابلیس بود که آدم را سجده نکرد زیرا در آدم روح خدا و صورت او را می دید، در حالیکه آدم عرش خدا بود و خدائی جز بر آن عرش مکین نبود. پس شرک و شراکتی نبود و عین ظهور حق بود! پس ابلیس خصم عشق بود یعنی خصم ظهور حق!

۱۳۴- و بدان که شرک قلمروئی جز فاصله بین زمین و آسمان یا فیزیک و متافیزیک ندارد و اخلاص (عشق) هم قلمروئی جز یگانگی این دو ندارد یعنی «استویٰ علی العرش» که بتدریج در بینات رخ می نماید.

۱۳۵- «مبادا که گوئید کتابی بر ما نازل نشد الا بر طوایفی پیش از این... یا گوئید که اگر بر ما هم کتابی نازل می شد ما هدایت یافته تر می بودیم پس به تحقیق بر شما بیناتی آشکار از پروردگارتان آمد که هدایت و رحمت بود و تکذیب کردید...» انعام ۱۵۷-۱۵۶
گوئی که خداوند هم اکنون با منکران و متکبران و خداپرستان نسیه سخن می گوید. یعنی اگر در هر عصر یک پیامبر با کتاب آسمانی جدیدی نیست در عوض حجتی برتر است که هم هدایت است و هم رحمت. و آن بینات است که اکثر شما انکارش می کنید و پناه می برید به خدای نسیه و خیالی خودتان که مخلوق خود شماست و بازیچه نفس شماست که هوای نفس شماست. و بدانید که بینات کتاب تأویل و ظهور حقایق کتاب الله است و علم هدایت و رحمت است که در هر عصری بواسطه عارفان بالله بر مردمان نازل می شود که به مثابه احیای به روز قرآن است بهمراه نشانه های الهی.

۱۳۶- همانطور که قبلاً هم ذکرش رفت یکی از خرمقدس های دو طبقه روزی در حالیکه ابلیس کل وجودش را بدلیل دروغگوئی، احاطه کرده بود با احساس حق بجانب و ایثارگرانه ای به بنده گفت «حیف که شما بشری!» این همان سخن معروف کافران و منکران است به رسولان هدایت که «شما هم بشری مثل ما هستید پس چرا باید از شما پیروی کنیم از

مذهب اجدادی خود پیروی می کنیم» یعنی از پیامبران و امامان مرده پیروی می کنیم و از خدائی که هیچ نشانی آشکار در جهان ندارد. و البته که این حماقت حاصل مکر و دروغ است ولی ریشه در ابلیسیت دارد که یک خود برتربینی خلاف واقع است که حاصل ظاهربینی و قشری گری است زیرا قیاس او از حیث صوری بین خود و آدم است! آتش و خاک! ابلیس بجای آنکه از خدا بخواهد که این عشق و خلافتی را که به آدم اعطا کرده ای بمن هم بده، شروع به بهانه گیری نمود. و این فقدان صدق است و تکبر در قبال طلب محبت حق! «حیف که شما بشری!» ذات کفر است کفر انسان به بشریت خودش! و بعد این کفر لباس ایثار و قداست بر تن می کند و می شود ابلیس! ایثار از حق انسان بودن خویش!؟ یعنی نمی خواهد خلیفه خدا باشد و خلیفه شیطان می شود! چون نمی خواهد منت حق را بپذیرد منت ضد حق را می پذیرد!

۱۳۷- آدم، برترین و بلکه نخستین بینه و حجت خدا در عالم است و لذا درست با خلق آدم بود که بر عرش یگانگی مستقر گشت که این عرش همان آدم است در درجات: عرش مجید، عرش عظیم، عرش کریم، عرش اعلی و... عرش مکین! که عرش مکین همان کالبد انسان کامل است. هر چند انسانها بالقوه عرش مکین خدایند.

۱۳۸- پس بدان که کل دین و معرفت و هدایت و رشد آدمی بمیزان درک و دریافتش از بینات الهی است. و توحیدی جز در این بینات حاصل نمی آید و مابقی انواع و درجات کفر و شرک است. زیرا شرکها جمله برخاسته از «بین» هاست. و بینات هستند که این فاصله ها را برمی دارند و این را آن می کنند!

۱۳۹- و بدان که انسان الهی خودش بینه است و کارگاه بیّنات دوران خویش است و بیانگر همه بینات عصر! همانطور که علی ع می فرماید که مرز بین حق و باطل به موئی است و آن مو منم! یعنی علی خود «بین» است. و لذا محل نزول کل امر خداست و لذا همه بینات حق از او رخ می نماید! و درجات رشد و تعالی انسان نیز درجه اش در مقام بینه است. در این معنا بسیار بیندیش!

۱۴۰- امام در رابطه بین زن و شوهرها فرود می آید و بین دوستی ها و بین والدین و فرزندان و بین طبقات و گروهها و بین دولتها و ملتها. و بین بشریت و زمین. و بین زمین و آسمان! زیرا ولی امر خداست. خداوند امرش را بر مرز بین بود و نبود او نازل می کند و او هم بر همه بین ها! و این همان نزول عشق است که چون تصدیق گردد احیاء و ابقاء و جاودانه و بهشتی شود و چون تکذیب گردد منهدم شود. چون امام مظهر بودِ نبود است و مرزدار بین بود و نبود و لذا هر زوج دیگری در عالم! که «خداوند هر چیزی را زوج آفرید تا او را بیابید!»«من شمشیری هستم که بر هر رابطه ای فرود می آیم چون تصدیقم کنند بر بهشت من وارد شوند و چون تکذیب نمایند بر دوزخ وارد شوند»این فقط سخن مسیح ع نیست بلکه معنای وجودی همه مردان خداست در درجات!

۱۴۱- وقتی معنایی را جستجو می کنیم در واقع ماهیت رابطه چیزی با چیزی دگر را جستجو می کنیم. معنا یعنی رابطه! و امام معناست رابطه است و بلکه معنای معنا و حق ارتباطات است. و لذا ارتباط و اتصال قلبی با او عین ارتباط با جهان و جهانیان است و ارتباط با معنا و معنویت است و عشق که کمال معانی و روابط است. بدان! و این حقیقت را در دستگاه امامت و ولایت و خلافت الهی بر زمین در علم درجات بسنج و فهم کن!

۱۴۲- فهم کن که امام همان عرش است در انواع و درجاتش! عرش جان و عشق و وجود!

۱۴۳- امام همان یاهوی مذاهب اسرائیلی (یهو) و «اوم» مذاهب هندو و ال لای قرآن است و ایلیای عرفان مسیحی و علی صوفیان است. او ناجی بین الملل و بین المذاهب جهانیان است. او همواره «بین» است و اینست مظهر العجائب بودن او: بودِ نبود! و اینست که منطق علیتی درباره اش نادان است. و اینست که تنها از وادی عشق و اطاعت بی چون و چرا می توان به او رسید و بر او وارد شد و مقیم جنات نعیم گردید. نعیم همان امام است. بدان!

۱۴۴- این کتاب شناسنامه و بیّنه امام زمان است: بیانیه ظهور!

۱۴۵- پس بدین معنا باید دانست که قیامت عرصه تمام ظهور بیّنات الهی است که آسمان بر زمین عیان می شود. قیامت بیّنه کامل هستی است. «بدانید که قیامت هر آن جاریست و برای مدتی آنرا پنهان داشته ام.» و اولیای الهی این پنهان خدا را برای اهل هدایت عیان می کنند تا آنگاه که پرده ها بناگاه کنار رود و قیامت کبرا رخ نماید. این پنهانداشت الهی از غایت آخرین رحمت مطلقه او و برای مهلت توبه بندگان است. بنگر به عشق خدا درباره آدمی!

۱۴۶- آدمی حق ندارد از عشقش نفع شخصی داشته باشد و نان و آب و نام و بند تنبانش را رتق و فتق کند. چرا که عشق ذاتاً ضد خویش است پس آدمی حق ندارد به عشقش به عنوان کالای شخصی بنگرد. و عشق هم جز این، آفت و خصمی ندارد. پس عاشق باید همواره در بین باشد نه در من و نه تو بلکه فقط او یعنی فقط عشق! عشق فقط مال عشق است و هر که در عشق فدا و فنا شود بقا یابد به عشق و جاودانه گردد در عشق! و عشق، خداست! و عشق عالیترین بیّنه عمومی برای هر انسانی است که لااقل یکبار در رابطه ای بر او نازل می شود که باید انسان را به میان آورد و از ظلمات نفسش خروج کند: به درویشی بیا اندر میانه مکن شوخی مگو اندر میانم- مولوی- و این ادای حق بیّنه است که راز در میان نهند تا خداوند حاضر شود. قرآن-

۱۴۷- بدان که عشق و خدا، کسی نیست ولی هر کسی می تواند باشد. همه کس و همه چیز است و هیچکس و هیچ چیزي نیست!

۱۴۸- «براستی که عرضه نمودیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا نمودند که آنرا بردارند و از آن ترسیدند و انسان آنرا برداشت و براستی که ظالم و جاهل بود. تا عذاب کند خدا مردان و زنان منافق و مشرک را. و از مردان و زنان مؤمن توبه پذیرد و خدا آمرزنده و مهربان است» احزاب۷۳-۷۲-
این امانت همان صورت و روح و اسمای الهی است که مختص انسان در جهان است و حفظ و حراست از آن همانا درک و تصدیق آن و شکر آن و ادای حقوق الهی این امانت است. این همان هویت الهیِ انسان است و مقام خلافت اللهی او در جهان! خداوند، خودش را در نزد انسان به امانت نهاده است ظاهر و باطن خود را. و این همان یگانه شدن او با انسان است و «استویٰ علی العرش» بر عرش یگانه شد! یعنی انسان عرش اوست. پس حق این امانت برای انسان همانا پرستش مطلق اوست و این پرستش عین خودپرستی الهی است و قرار گرفتن در خود و با خود و پذیرش مقام احدیت و اخلاص همانگونه که در سوره توحید (اخلاص) آمده است که این توحید عین اخلاص بمعنای عشق است که آدمی به غیر خودش رجوع نکند و صمدیت و بی علیتی و بی تائی این واقعه را ادا کند یعنی خدائی کند در خود: خودآئی! و اینست پرستش خالصانه خدا. پس آنانکه برای وجود الهی خود شریک قرار می دهند و نیز آنانکه به ریا و نفاق دچار شده و مطلقاً حق این پرستش و امانت را اصلاً ادا نمی کنند و فقط تظاهر به آن می کنند یعنی تظاهر دروغین به احدیت و بی نیازی و عزّت نفس و بی تائی و بی علیتی، مورد عذاب او قرار می گیرند. و آنانکه بخود آمده و متوجه این امانت و حقش شده و ادایش کردند خداوند توبه شان را می پذیرد و می بخشد! پس ادای حق این امانت و موجودیت و عرش الهی در انسان همانا رسیدن به مقام فردیت و تجرید و توحید وجود است که صورت بیرونی و دنیوی آن مقام «الفقر فخری» است که محمد اسوه حسنه آن و علی هم حجت و امام این حق است. بدان! «منم اول و آخر، ظاهر و باطن، خلاق و رزاق و...» علی ع خطبه افتخاریه- و این یعنی کفیٰ بالله: خدا کافیست! و اینست معنای امانت داری!

۱۴۹- و اما بدان که عالیترین بینه ها برای این امانت داران الهی یعنی اولیاء الله همانا نازل شدن امر خدا بین منیت بشری و مخلوقی انسان است و هویت احدی و ازلی خدا: بین خود و خدا! و این بیّنه موجب ظهور حق از انسان است و این همان مقامی است که برخی از اولیاء و عرفا در آن لب به انا الحق گشودند و حتی انا الله! آنچه که شطحیات نامیده می شود سخنانی در این مقام و بینه الهی است که مرز بین خود و خدا از میان برداشته و احدیت مطلق رخ نموده است و انسانی مظهر کمال اراده الهی شده و دست و گوش و چشم خدا می گردد و این همان مقام مخلصین در قرآن است که خداوند آنان را از هر محاسبه ای مبرا کرده است و اعمال آنها را اعمال خود خوانده است. کمال مطلقه این بینه و نزول و ظهور الهی در سطح جهانی، همانا ظهور ناجی موعود امام زمان است. که این یگانگی را کل بشریت نظاره می کند در حالیکه در دوره غیبت فقط تعدادی از مؤمنان خاص درکش می نمایند همانطور که مثلاً مولوی در شمس تبریزی و برخی از مریدان در امامان خود.

۱۵۰- زیرا بینات همان ظهور غیب در عین است و کمال آن ظهور غیب الغیوب است از وجود انسان! در درجات تجلی!

۱۵۱- تا زمانی که از وسوسه این سؤال رها نشده ای که: «چرا عاشق منی» هنوز عشق را نشناخته ای و آنرا تجارتی عاطفی می دانی و بالاخره به آن جفا می کنی.

۱۵۲- نابترین تعریف عشق را خود حضرت عشق در کتاب عشق عرضه کرده است: «هرگاه اگر عاشق کسی باشی اگر واقعاً باشی خدای را شدیدتر عاشقی!» پس عشق حاصل خدابینی در معشوق است و معشوق را دعوت به خدائیت می کند تا با خدایش یکی شود. چگونه؟ مریدی عاشق را کردن تا به مقام عاشقیت رسیدن! یعنی این خود خداست که از دل عاشق بر خودش در ذات معشوق، عاشق است. پس اگر عاشق و معشوق هریک در جایگاه خاص خود ایفای وظیفه کنند هر دو در خود به خدا می رسند و خدائی می شوند.

۱۵۳-«خداوند ضعیفترین بندگانش را جانشین خودش می کند» قرآن- پس معشوق، جانشین خدا شده است در نزد دل عاشقش! بدان!

۱۵۴- وقتی کسی عاشق کسی دگر است یعنی خداوند امرش را بین آن دو نازل نموده است و در هر دو متجلی شده است در یکی در مقام عاشق و در دیگری در مقام معشوق! بدان! پس حتی عشق جنسی هم یک بینه الهی است.

۱۵۵- وقتی کسی عاشق چیزی است مثل علم، هنر، مقام و یا حتی ثروت و شهرت یعنی خداوند بین انسان و آن پدیده نازل شده است. اینهم یک بینه است. حتی اگر دارای صفتی شیطانی باشد چرا که شیطان هم نهایتاً تحت اراده و امر خداست. «شیطان به امر خدا بر هر دروغگوی گناهکاری نازل می شود».

۱۵۶- امروزه بزرگترین و اساسی ترین مشکل وجودی بشر مدرن خاصه نسل های الکترونیکی و اینترنتی و تلفنی و ماهواره ای، مرگ دل و شقاوت و محبت ناپذیری است و بلکه عداوتی هولناک برعلیه محبت در حال پیدایش است که بی تردید زنان اساس این شقاوت و عداوت هستند. و همین امر برای نابودی خانواده و انقراض نسل بشر کافیست. و این جنگی علنی برعلیه خداست و نزول امرش در روابط بشری!

۱۵۷- این شقاوت و خود- براندازی زن، عذاب اراده به پرستیده شدن پائین تنه ای است که در عصر عریانی قابلیت و موضوعیت خود را از دست داده است. و لذا انگیزه غریزی مردان هم در زن پرستی پائین تنه ای از دست رفته است و بدین طریق یک عدالت جنسی- دوزخی حاصل گشته است که این عدالت همان اساس انقراض نسل بشر است «خداوند اگر بخواهد قومی را به عدالت بگیرد نابودش می سازد» همچون قوم لوط و عاد و ثمود که از ترجیع بندهای قرآن است زیرا امری قدیم نیست بلکه شاهد همه این اقوام نابود شده هم اینک بر روی زمین هستیم.

۱۵۸- پس تعریف دیگری از عشق حاصل شد تعریفی کاملاً قرآنی: نزول امر خدا بین آسمان و زمین انسان: آدم و حوا! بین ماده و معنای وجود انسان! آنکه عاشق است آسمان است و معشوق هم زمین است.

۱۵۹- و اما واقعه ظهور جهانی امام زمان همان واقعه نزول امر خدا بین رابطه امام و مردمان شقی و ضد عشق جهان است. نزول امر خدا بین آسمان هفتم و طبقه هفتم جهنم روی زمین. «خداوند هفت آسمان و هفت زمین همچون آن آفرید و امر را بین این دو نازل می کند تا بدانید که خداوند بهرکاری تواناست...» طلاق-

۱۶۰- چرا بشر تکنوپرست اینقدر ضد عشق است زیرا تکنولوژی مظهر منیت اماره بشر است پس تکنوپرستی کانون اشد من پرستی است و عشق، ضد من است.

۱۶۱- بشر تکنوپرست و مخصوصاً زن تکنوپرست، عاشق ضد عشق است و این هویت ابلیسی اوست. و لذا شاهدیم که دختران مدرن دربدر به جستجوی شقی ترین و فاسقترین و ضد عشق ترین مردانند تا عشق خود را به او ثابت کنند: عشقِ ضد عشق!

۱۶۲- عریانی یکی از مهمترین عناصر ایجاد شقاوت و عداوت با عشق در بشر مدرن است که تکنولوژی ارتباطات عامل آنست. «به یاد آورید که شیطان پدر و مادر شما (آدم و حوا) را خلع لباس نمود و به عداوت با یکدیگر کشاند و از بهشت بیرون کرد...» قرآن-

۱۶۳- حال بنگرید که در جوامع دینی تر تکنولوژی ارتباطات چه جنونهای عاطفی و شقاوتهای بمراتب پیچیده تری را پدید می آورد.

۱۶۴- مردان حق آگاهانه به دشمنان عشق (خودپرستان) عشق می ورزند تا من آنان را منهدم کنند و اینست نجاتشان! هر چند که این نجات عموماً از راه دوزخ ممکن می شود.

۱۶۵- ولی مردم عادی ناخودآگاه عاشق بر ضد خودشان می شوند تا در این واقعه این هر دو «من» منهدم شوند و بدینگونه وجود یابند. زیرا وجود، ضد «من» است. اینست که متلاشی شدگان وادی عشق را اندکی محبت پذیر می بینیم و در قبال محبت متواضع تر می شوند.

۱۶۶- از آنجا که اکثر مردمان کافرند و بقول خدا کافران هم واژگونسالارند یعنی جای وجود و عدم را اشتباه می گیرند لذا جای عشق و شقاوت را هم اشتباه می گیرند. پس این یک مسئله کاملاً معرفت شناسانه است.

۱۶۷- و کافران در عذابها و دوزخ بالاخره ایمان می آورند ولی ایمانشان موجب نجاتشان از جهنم نخواهد شد (قرآن). یعنی آدمی بواسطه عذاب از واژگونسالاری معرفتی و ادراکی نجات می یابد و به وجود و عشق ایمان می آورد ولی این ایمان موجب نجاتشان از عذاب نمی شود زیرا به جبر ایمان آورده اند و لذا به محض خروج از عذاب دوباره واژگون می گردند و جای وجود و عدم در آنها عوض می شود. آیا براستی عذابها و زجرها چه خاصیتی دارند که آدمی را عاقل می کنند و چرا رحمت و محبت الهی اکثریت بشری را دیوانه یعنی کافر می کند و واژگونپندار می سازد؟ چرا!

۱۶۸- رسول اکرم ص می فرماید که «فقط طالبان علم علی لایق بهشت هستند». ولی گروهی از مردم هم هستند که اکثریت بشری را تشکیل می دهند که در بهشت رحمت و محبت، دیوانه و کافر می شوند و در دوزخ به عقل و ایمان می آیند. پس سخن از دو نوع و ماهیت از انسان است که گوئی برخی دارای طبع دوزخی اند و برخی هم طبع بهشتی دارند. برخی در دوزخ بر سر جای خود قرار می گیرند و حق وجودشان را می یابند و عده کمی هم در بهشت به عقل و ایمان و عشق می رسند.

۱۶۹- در حدیث قدسی می خوانیم که خداوند جهان هستی را از سه نور عقل و دین و محبت آفریده است. پس این مثلث وجودیابی است و هر که از این سه نور بیگانه شد به عدم مبتلا می شود. منتهی اکثر مردمان طبق قول خدا و تجربه، در دوزخ ایمان می آورند یعنی در عذابها بر سر جای خود قرار می گیرند و متواضع می شوند یعنی در وضعیت وجودی خود واضع و مستقر می شوند و در خارج از دوزخ مبتلا به وجودی عاریه ای و دروغین و «مستودع» هستند. «اوست که شما را از نفس واحدی آفرید پس دو جایگاه وجودی دارید که یکی محل استقرار دائمی شماست و دیگری جایگاهی امانی و موقتی و عاریه ای است...» انعام۹۸- «هیچ موجودی نیست الا اینکه رزقش بر خداست و می داند جایگاه دائمی و موقتی هر یک را... (مستقر و مستودع)» هود۶-

۱۷۰- جایگاه «مستقر» کافران دوزخ است و بهشت برایشان جایگاهی «مستودع» و امانی و عاریه ای محسوب می شود و این وضع برای مؤمنان کاملاً معکوس است. ولی از آنجا که آدمی ذاتاً از عدم بمعنای نابودن است پس طبیعت او بر کفر است و لذا در جای جای قرآن امر ایمان و هدایت بصورت «الّا» بکار رفته است یعنی وضعی استثنائی! و اینست که حتی مخلصین هم تا به آخر زندگی در خطر سقوط به کفر هستند زیرا اساس وجود مخلوق، بر نابودن است و کفر هم طبع نابودی پرستی بشر است و همه صفات کافرانه مخرب و نابودی گرا هستند. یعنی بشر طبعاً کافر و جاهل و شقی و خونخوار و مفسد و جفاکارست الا اینکه توبه کند از آنچه که هست و دگر شود. دهها آیه دال بر این ادعایند. دگر شدن یعنی غیر شدن که اساس تغییر است و این همان تن دادن به عشق و اطاعت بی چون و چراست زیرا عشق واقعه جانشینی به معنای واقعی دگر شدن و غیر خود شدن است و اقامت در وجود یک انسان مؤمن (نعیم) که البته همان وجود «مستودع» (امانی) است تا آنکه با نور وجود انس گیرد و تعلیم و تربیت وجودی پذیرد تا برگردد بر جایگاه «مستقر» خودش. پس جز عشق هیچ راهی برای نجات از کفر و شقاوت و عدم پرستی بشر نیست. «براستی که متقین در نعیم بسر می برند» نعیم همان امام زنده و میزبان تو در خویشتن است و وجود مستودع توست. و لذا «الّا الذین آمنوا...» دقیقاً بمعنای توبه از تمامیت خود و پناه بردن به امامی زنده از شرّ کفر و عدمیت خود است.

۱۷۱- جایگاه عاریه ای و مستودع وجود هر کسی امام اوست امام کفر و ضلالت و ظلم و فسق یا امام ایمان و هدایت و عدل و عشق. و در مقابل در جایگاه مستقر و دائمی وجود هر کسی هم امام او اقامت دارد. و این همان واقعه خلافت و عشق است که عرصه خلق جدید می باشد: عرفانی یا ظلمانی! الهی یا شیطانی! هر کسی بخودی خود در خودش نابود است الا انسان کامل! بدان!

۱۷۲- و برخی هم جانشینان اجنه و شیاطین هستند. «و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند...» انعام۱۰۰- «و در آنروز ملائک می گویند پروردگارا اکثر این مردمی که خود را خداپرست می خوانند پرستندگان جن هستند...» یعنی اجنه در آنها زیست می کنند زیرا آدمی هر که را بپرستد او را در خود جای می دهد و خودش در او مقیم می شود و خلافت رخ می دهد.

۱۷۳- «...و کسی را که خدا بخواهد گمراهش سازد سینه اش را تنگ و ناتوان می سازد که گوئی به آسمان بالا می رود و بدینگونه خدا عذاب می کند کسانی را که ایمان نمی آورند» انعام۱۲۵-
این همان خداپرستی کافران در آسمان است که اولیای الهی و رسولان هدایت حق بر روی زمین را منکرند زیرا بشری مثل آنهایند و لذا خدا را در دورترین جاها جستجو می کنند یعنی آسمان- «کافران خدای را از جائی بسیار دور می

خوانند» و لذا دچار قحطی وجود شده و به اولیای شیطان پناه می برند و آنان را بخود راه می دهند و یا چه بسا به اجنه و خود شیاطین متوسل می شوند که بصورت انواع جنون و خرافه پرستی رخ می دهد.

۱۷۴- اصل وعده ابلیس به آدم و حوا این بود که اگر به شجره ممنوعه نزدیک شوند آنها را تبدیل به فرشته هائی جاودانه می سازد. قرآن- یعنی آنها را از آدمیت خود منزجر و بیزار نمود و بخودشان کافر کرد و منکر مقام خلافت اللهی شان ساخت که صورت و روح الهی خود را منکر شوند. پس می بینیم که در این وسوسه نوعی خرمقدسی ضد بشری نهفته است. و این اساس عداوت مارقین (خرمقدسین) با اولیاء و عرفای الهی در تاریخ است که می گویند «اینان هم که بشری مثل ما هستند پس چرا آنها را پیروی کنیم؛ راه و رسم آباء و اجدادی خود را (مذهب تاریخی) پیروی می کنیم»- یعنی نژادپرستی که همان شجره ممنوعه است در نقطه مقابل مقام خلافت اللهی انسان قد علم می کند و مقدس تر از خود خدا می شود و جانماز آب می کشد و خود را فرشته و ملائک می پندارد و لذا دچار انواع وسواس ها می شود زیرا عالم و آدم را نجس می داند و خود را فرشته! حال آنکه خودش نجس شده است زیرا شیطان را بخود راه داده است و جانشین او گردیده است. بدان!

۱۷۵- زنده خداست و اولیای او به درجات زنده اند و عشق به خدا و اولیای او، عشق به زندگی است و جانشین زنده شدن موجب زنده گشتن است. «از خدا و رسولش اطاعت کنید تا شما را زنده کند...»- «و کافران مردگانند نه زنده. ولی خود نمی دانند» نحل۲۱-۲۰- یعنی درجات ایمان و معرفت و عشق و هدایت همان درجات زنده شدن است و حیات بهشتی زنده ترین زندگیهاست و عارفان واصل، سرچشمه زندگانی بر روی زمین هستند.

۱۷۶- «هر گاه که هدایتی بسوی مردم آید چیزی مانع هدایتشان نمی شود الا اینکه گویند که آیا بشری ما را هدایت خواهد کرد؟» اسراء۹۴- و بدین طریق چشم بر نور هدایت نقد می بندند و «روی به آسمان می کنند و دلشان ثقیل و تنگ می شود و گمراه می شوند». انعام۱۲۵- یعنی از فرستاده خدا پناه می برند به خدای نسیه و خیالی آسمانها. تا اینکه خود خدا از آسمان به زمین آید و آنها را به سوی آسمان هدایت کند؟! و حال آنکه رسول خدا همان امر خدائی است که از آسمان به زمین آمده است. «و رسولان را بهمراه حق و نوری از خود بسوی مردم فرستادیم» پس اینان در واقع از هدایت بسوی خدا بیزارند و لذا پرستنده خدای نابوده و رسولان مرده اند. یعنی طالب زندگی نیستند و پرستنده مرگ و نیستی اند.

۱۷۷- «از آنچه که درباره اش علم ندارید پیروی مکنید...» اسراء۳۶- این آیه بیانیه خداوند برعلیه خرافه و خرافه پرستی و پرستش امور غیبی و آسمانی خارج از قاعده عقل بشر است چرا که رسول خدا محمد مصطفی هم عقل را وحی بدن خوانده است و بدین طریق وحی را از جنس عقل قرار داده منتهی عقلی برتر و عقل کل و کامل که در وجود رسولان الهی به فعل می آید یعنی عقل خلّاق! و طبق چندین آیه قرآن هر نوع خداپرستی غیر عقلانی و غیر علمی مترادف با جن پرستی و جنون آمده است که قبلاً ذکرشان رفت. بدین طریق عشق الهی هم به مثابه عقل برترین و نابترین عقول است همانطور که در این کتاب همه ابعاد و درجات عشق را به بیان و فهم عقلانی دریافته ایم. پس نه دین غیرعقلانی داریم و نه عشق غیرعقلانی. منتهی درجات عقل مد نظر است.

۱۷۸- «سرنوشت هر انسانی بر گردن خود اوست» اسراء ۱۳- از این آیه نیز درک می شود که پس سرنوشت غیر عقلانی هم محکوم به بطالت و عذاب است و آدمی بایستی بر اساس عقل خود سرنوشت خود را رقم زده و مسئولیتش را گردن گیرد. زیرا اصولاً مسئولیت غیرعقلانی بی معناست و هر مسئولیتی که از کسی مطالبه می شود طبعاً بر میزانی است و هر میزانی طبعاً بر حساب و عقلانیتی است. زیرا سرنوشتی که متکی بر خرافه و اساطیر و جبرها باشد قابل محاسبه و مؤاخذه و پذیرش نیست خاصه جبر مشیت آسمانی! و لذا متعاقب آیه فوق الذکر می خوانیم که: «و روز قیامت کارنامه ای برای هر کسی آشکار می شود و به او گفته می شود که امروز بخوان کتاب وجودت را که تو خودت برای حسابگری و فهم آن کافی هستی» اسراء۱۴-

۱۷۹- «و در آن روز هر کسی بر اعمالی که انجام داده علم خواهد یافت که چه می کرده است» قرآن-
بی تردید اگر «آن روز» قیامت کبرای پس از مرگ باشد که چه فایده ای دارد و بعلاوه این آیه بدان معنا خواهد بود که آدمی در این دنیا بر اعمال خود علمی ندارد پس مسئولیت اخروی هم نخواهد داشت. پس «آن روز» قیامت آخرالزمانی حیات همین دنیاست و السّاعه می باشد که جاریست که آخرین و بزرگترین حجت الهی بر انسان است که آدمی بر اعمال و سرنوشت خود علم خواهد یافت پس توبه واجب می آید و مسئولیت کل اعمال و سرنوشت بر گردن انسان خواهد بود و از آن رهائی نخواهد داشت یعنی همه تجاهل ها و خودفریبی ها رسوا می شوند و «من نمی دانستم» پذیرفته نخواهد شد. «دروغ می گوئید و می دانید... و چیست گمان کسانی که به خدا تهمت می زنند در روز قیامت...» یونس۶۰- این تهمت که می خواستیم ایمان آوریم و توبه کنیم ولی توان آنرا نداشتیم و خدا نخواست و... و سرنوشت ما اینگونه بود که کافر باشیم و... .

۱۸۰- پس از آیات مذکور به آسانی درمی یابیم که اطاعت از استخاره و تفأل و غیبگوئی و رمالی و امثالهم حرام است زیرا خارج از قاعده عقل و علم بشر است و از آدمی سلب مسئولیت می کند از جمله خرافه مشیت آسمانی درباره اساس سرنوشت. و جبرها مربوط به قلمرو معلولهایند و نه علّت ها!

۱۸۱- حال در اینجا نوبت به اطاعت بی چون و چرای از امامان هدایت می رسد که با آیه مذکور چگونه مطابقت می یابد. ما در جای جای این کتاب دهها دلیل و حجت عقلانی و علمی و تجربی و روانشناختی و معرفت شناختی جهت حقانیت اطاعت بی چون و چرا از کسی که امامتش مبرهن به علم و عقل است عرضه کرده ایم که نیازی به تکرار ندارد. این اطاعت از نوع عقل کلی است و علم نفس و معضله واژگون پنداری اندیشه ظلمانی بشر که تحت الشعاع نور حق قرار نگرفته باشد. و این از نوع عقل عشق و عشق عقلانی است و عقل عقل!

۱۸۲- «هشدار! بدانید که هر چه که در آسمانها و زمین است برای خداست و مشرکان هیچیک از مخلوقات را پیروی نمی کنند که شریکشان باشند بلکه همه گمانهای خود را پیروی می کنند پس ادعایشان کذب است» یونس۶۶-
یعنی اگر براستی غیر خدا را یعنی مخلوقاتش را صادقانه پیروی می کردند باز هم هدایت می شدند زیرا هر چه که در جهان است برای خداست و بسوی خدا رهنمون می کنند یعنی رهروان را ره نماید چوب و سنگ. یعنی شرک یک احساس و پندار و ادعای دروغ است تا مشرکان مسئولیت اعمال زشت و سرنوشت زشت خود را به گردن دیگران بیندازند به گردن سائر آدمها، طبیعت، تاریخ، زمانه، جبرهای اقتصادی و سیاسی و تکنولوژیکی و... بنگرید که خداوند چگونه بر همه امیال و احساسات و افکار و نیات آدمی آگاه و بیناست. و اینست که می فرماید «اگر کسی، دیگری را چون خدای عاشق باشد و بپرستد و اطاعت کند خود خداوند شاهد و حاکم و وکیل اوست و می داند که چه کسی راستگوست و خداوند دروغگویان را دوست نمی دارد وای بر دروغگویان...» قرآن- یعنی اگر صادقانه هر چیزی را بپرستی و اطاعت کنی به خدا می رسی! این بدان!

۱۸۳- برخی از مردم مادرزاد در شرایط کافرانه و دوزخی بدنیا می آیند و رشد و زیست می کنند و اینان مصداق این آیه هستند که «آیا تعجب نمی کنی که این کافران چگونه اینطور بر آتش دوزخ صبورند...» یعنی این دوزخ برایشان عذاب نیست. دوزخ عذاب آور آن شرایطی است که برای انسان حجت دیده و ایمان چشیده و هدایت یافته پس از فروش ایمانش پدید می آید.

۱۸۴- بدان که در قرآن کریم و در نزد خدای خالق، تعقل نکردن و تفکر و تأمل ننمودن جرم و گناهی عظیم است و مجازات دارد زیرا خداوند امکان آنرا به همه داده است. «...خداوند کسانی را که تعقل نمی کنند در ناپاکی و پلیدیها قرار می دهد» یونس۱۰۰- بنابراین «نفهمیدم» در نزد خدا مقبول نیست می فرماید که: می خواستی تعقل کنی تا فهم نمائی مگر چشم و گوش و دل به تو نداده بودم و فرستاده ای هم از نزد خود بسویتان گسیل نداشتم تا از او بپرسید آنچه را که در فهمش ناتوان هستید. این آیه نیز از جمله ترجیع بندهای کثیر قرآن است.

۱۸۵- طبق قول قرآن کریم همه کافران با دیدن بینات و حجت های الهی قلباً ایمان می آورند ولی بواسطه ذهن و اراده آگاهانه خود، ایمان قلبی خود را انکار و تخطئه می کنند و از دل خود می گریزند و اینست راه گم شدن و گم کردن خود. «هر که گمراهی گزید از خودش گم شد» قرآن- و سپس شروع می کنند حتی آگاهی ذهنی خود را هم تحریف و تبدیل و وارونه می کنند. «و بدینگونه کافران واژگون شدند» نمل ۹۰ و مُلک ۲۲ و دیگر آیات.

۱۸۶- همه این کفرانها و انکارهای مالیخولیائی حقایقی عریان و عاقبت ابتلای به حماقت ها و جنونهائی حیرت آور و عذابهای ابدی حاصل انکار یک حق است و آن حق انسان است و انکار انسانیت خویشتن! انسان کافر چشم دیدن خدا را در سنگ و چوب و حیوانات دارد ولی در انسان ندارد خاصه در خودش! براستی که چقدر ناسپاس و ظالم و جاهل است این آدمی! براستی که دشمن آشکار خویشتن است! قرآن- و این ناباوری عدم است نسبت به وجود الهی که به او داده شده است بی مزد و منت. این همان کفر نسبت به رحمت مطلقه خدا و عشق او به انسان است که همان رحمت و محبت ناپذیری است بعنوان علت العلل کفر و بدبختی بشر!

۱۸۷- «پس چگونه کافران در آن روزی که کودکان پیر می شوند در امان می مانند» مزمل ۱۷-
آن موقع همین موقع ماست و عصر آخرالزمان است و روز پنجاه هزار ساله که براستی همه کودکان دچار افسردگی و دلمردگی و بی میلی به زندگی هستند. امروزه آمار خودکشی در نوجوانان نیز غوغا می کند. همین چند سال پیش بنده شاهد خودکشی دسته جمعی سه دختر حدود دوازده ساله بودم که یکی از آنان مُرد و دوتای دیگر جان سالم بدر بردند آنهم در خاندانی ثروتمند و مرفه و البته فاسق. این به لحاظ هستی شناسی از خاصیت همین روز پنجاه هزار ساله است. «اگر

خداوند روزی را هرگز به شب نرساند چه می کنید...» قرآن- اشاره خداوند به وضع موجود است. و اگر بی خوابی یک بیماری جهانی در عصر جدید است که مستمراً شدیدتر می شود و لذا کل بشریت بسوی انواع مخدرات داروئی و قاچاقی میل می کنند به همین دلیل است که ما در روزی پنجاه هزار ساله قرار داریم که هنوز از چشم عامه بشری پنهان داشته شده است. امروزه عمده نسل جوان حتی قبل از تشکیل زندگی به پوچی و نیهیلیزم فلسفی و روانی دچارند. اینهمه جنب و جوش های مذبوحانه و تصنعی برای سرپا نگه داشتن و انگیزه زندگی پدید آوردن است که البته همچون دوپینگ عمل می کند. و نیز این همه تفریحات و محرکات روزافزون و عجیب و غریب از نوع ورزشی و ماجراجوئی و داروئی و فلسفی و هنری و عیاشی جهت مبارزه با این پیری زود و فزاینده است که حاصلی وارونه ببار آورده است. همچنین اینهمه مذاهب دجّالی و عرفانهای نشاط آور و تلقینی در سراسر جهان بخشی دیگر از این تلاش مذبوحانه آخرالزمانی است برای فائق آمدن بر جبر زمانی که مستمراً ثقیل تر و کندتر می شود تا به وضعیت صفر برسد که وقوع قیامت کبراست. عصر شتاب فزاینده تکنولوژیکی نیز یک واکنش کور دیگری در قبال این وضعیت صفر است. در این باره به کتاب «مبانی هستی شناسی عرفانی» از اینجانب رجوع فرمائید. ولی مفهوم آخر زمان واضح ترین بیان همه معضلات انسان مدرن است.

۱۸۸- کند شدن فزاینده چرخ کائنات و حرکت بسوی وضعیت صفر از یکسو و شتاب فزاینده چرخ تکنولوژی از سوئی دگر بشر مدرن را بسوی جنون و هلاکت روح می کشاند. «و در این روز جز خدا هیچ پناه و یار و شفیعی نیست و کسی که خداوند از نزد خود به او شفاعت اعطاء نموده است...». کند شدن گردش چرخ کائنات موجب بیداری و هوشیاری است و تند شدن چرخ تکنولوژی موجب سرگیجه و منگی و هذیان است. لذا این تقابلی شیطانی و مرگبارست با هوشیاری و بیداری آخرالزمانی. و لذا در این روز بزرگ هر کسی می داند که چه کرده است. و این آخرین مهلت توبه است: توبه بزرگ حاصل از بیداری بزرگ!

۱۸۹- در چنین روز بزرگی که در قرآن موسوم به «روز بزرگ» و نیز «روز عقیم» است جز عشق دادرسی نیست عشق الهی و عرفانی و نه عشق جنسی! روز عقیم بهترین بیان وضعیت صفر است مثل ساعتی که از کار افتاده باشد. «تا بیاید ایشان را بناگاه عذاب روز عقیم...» حج ۵۵- زمان ِنازا: آخر زمان: پایان دنیا: هشدار که رشته های بقای دنیا پاره شد... علی ع- به کتاب «آخرالزمان شناسی عرفانی» از اینجانب رجوع شود.

۱۹۰- و اینست که امروزه همه بالقوه عارف هستند البته بی آنکه بر این موقعیت ماوراء طبیعی وجود خود آگاهی داشته باشند. این به پایان رسیدن در خود و با خود و عالم و آدمیان همان اساس مفهوم «کودک پیر» است.

۱۹۱- در پایان زمان و ظهور لامکان از مکان که همان واقعه السّاعه یا اکنونیت جاودان و وضعیت صفر تاریخی است جمال حضرت وجود از همه صور الهی در عالم مکان انسانی رخ می نماید و لذا همه عاشقند و واله و پریشان بی آنکه بدانند که جریان از چه قرار است و چه خبر است. اینست آن خبر بزرگ و نبأ عظیم! ظهور عشق حق از کافر و مؤمن و عارف و جاهل! و وای بر آنکه نداند که چه خبر است و منشأ و معنای این عشق چیست و کیست و حقوقش کدامست!

۱۹۲- و آنگاه که صور اسرافیل عشق همه مردگان متحرک روی زمین را به نور عشق زنده کرد آنک ظهور جمال واحد عشق!

۱۹۳- «هر دورانی را اجلی است و هر اجلی را کتابی است» قرآن- و این کتاب اجل عصر فسق و آستانه دوران عشق است.

۱۹۴- «هر که شوق دیدار روی ربش را ندارد دل به دنیا داده و در آن گم می شود»
و بدان که ارباب (ربّ ها) هدایت بر روی زمین صاحب وجه الله هستند و شوق دیدارشان عین شوق لقاءالله است و تنها نور هدایت الی الله که مانع سقوط در دنیاست.

۱۹۵- مطلقت اندر سبب آتش زده   کرده دل را خانه ی کوکوی عشق
با توجه به وضعیت بشری در کل جهان شاهد حقیقت این آتش هستیم که هیچ کس و هیچ فرقه و مذهب و مسلکی با توسل به هیچ سبب مادی و معنوی توان کمترین حرکتی در جهت نجات خویشتن در میان این آتش را ندارد و این بدان معناست که جمال اعلای خداوند بر زمین هویدا شده و این ظهور است که آتش بر خرمن هر سببی زده و لذا جز توسل به این جمال راه نجاتی نیست.

۱۹۶- و اما آیا توسل به جمال الهی چگونه است و اصلاً سمت و سوی این جمال کدام است؟ همانطور که تاکنون نشان داده ایم اولیای زنده الهی بر زمین همان وجه الله هستند پس اگر یکی از آنها را شناختی پس سمت این جمال را یافته ای. پس وارد کردن این جمال بر دل و جان همان توسل به جمال الهی آن است در حد توصل. و این است تنها راه خروج از این آتشی که زمین را از همه سو فراگرفته است و آنگاه حراست و حفاظت قداست و سبوحیت این جمال در آئینه جان و دائماً این آینه را پاک داشتن و غبارروبی نمودن و زنگار زدایی کردن. و آنگاه عشق ورزی با این جمال در مشهد شهود.

۱۹۷- و اگر گفته می شود که جهان هستی از عشق و برای عشق آفریده شده است بدین معناست که همواره خالق به سوی پرستش مخلوق خود در حرکت است تا مخلوق خود را بر جای خویش بنشاند تا خالق مخلوق گردد و مخلوق هم خالق. یعنی عاشق، معشوق گردد و معشوق هم عاشق. و عابد، معبود گردد و معبود هم عابد و... این همان مذهب اصالت عشق است که در آن آنکه در مقام برتر نشسته پرستنده و مرید کسی است که در مقام پرستش نشسته است. و اما این حق یعنی حق عشق اگر فهم شده و حقوقش ادا گردد این واقعه در هیبت بهشتی رخ می نماید و در غیر اینصورت دوزخ برپا می شود.

۱۹۸- در یک کلام حق عشق اینست که خداوند عاشق بندگی کردن برای بنده خویش است. حال اگر بنده هم این معنا را دریابد و بنده عشق گردد سراسر بهشت است وگرنه آتش برپا می شود. چون خداوند اراده کرده است که بنده اش را جانشین خود سازد و می سازد پس عشق یا به مهر و رحمت واقع می گردد و یا به قهر و غضب.

۱۹۹- خداوند امرش را بین زمین و آسمان فرود می آورد و این به قول قرآن کریم از بزرگترین و محال ترین امور است که خداوند بر آن تواناست و این امر کبیر و ناممکن از منظر عقول و اراده بشری همان ظهور عشق است. عشق بین زمین و آسمان یا زن و مرد یا فیزیک و متافیزیک یا مرگ و زندگی و یا بود ونبود. و به راستی آیا این امری محال نیست عشق بین آنچه که هست و آنچه که نیست و اما این نزول امر الهی بین اضداد منجر به ظهور پروردگار می شود در انواع و درجات.

۲۰۰- و اما عشق بین زن و مرد که مشهورترین عشق هاست یکی از این امور محال الهی است و این امر محال در دست بشر و در نفس بشر محالتر هم می شود آنگاه که دعوا بر سر تصاحب خداست و بلکه به مریدی کشانیدن او. این همان دعوای عشق بین زن و مرد است که اگر همواره به جنون و جنایت و خیانت می انجامد عجب نیست. زیرا مخلوق نمی تواند خالق را تصاحب کند. این بدان!

۲۰۱- پس چه باید کرد؟ طبیعی است که زن و مرد هر دو بایستی این تجلی حق را و این عشق را مریدی کنند و بپرستند نه یکدیگر را. یعنی من و توی عشق بایستی هوی عشق را بپرستند و دعوا بر سر تملک هو را پایان دهند.

۲۰۲- جنگ بین مؤمنان نیز به نوعی دیگر از همان جنس دعوای عشق جنسی است زیرا چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می شود و آنگاه جنگ بین این دو بر سر تصاحب تجلی خدا که این منم نه تو. این است که خداوند در کتابش مؤمنان را شدیداً از بخل نسبت به یکدیگر برحذر داشته است و این بخل را زمینه کفر خوانده است.

۲۰۳- و اگر اشد دعوی ایثار و مالکیت در وصال جنسی رخ می دهد به مصداق این کلام خداست که در این رابطه خداوند دیدار می شود. سوره بقره- و آنگاه ادعای هریک بر اینکه آنچه تجلی کرد منم. در حالی که این تجلی که قلمرو دو خلق جدید است که بر جمال پروردگار رخ می نماید مخلوق منت خدا بر این زن و مرد است در حالیکه این زن و مرد هستند که هر یک بر این تجلی منت می نهند و آن را از جنس من خود می کنند که این منم پس بیا و مرا بپرست و مریدم شو و این است منشأ عداوت آدم و حوایی و ضلالت زناشویی و جنون و جنایت قلمرو خانواده که کارخانه همه مظالم و مفاسد بشری در تاریخ جوامع بشری می باشد.

۲۰۴- و اما دو نوع خلق جدید در عشق جنسی و رابطه زناشوئی آغاز می شود که یکی خلقت جدید زن و مرد است که مرد را به مقام پدریت و زن را به مقام مادریت می کشاند و نوع دوم خلقت جدید همانا کودک است که از میان برمی خیزد که به صورت همان جلوه ای از خداوند در این رابطه رخ نموده است. به شرط اینکه زن و مرد ایمان و معرفت لازم درباره این حقیقت بزرگ و محال را داشته باشند.

۲۰۵- آیا براستی چه امری بزرگتر و محالتر از این که مخلوقی، خالق گردد و یا اینکه مخلوقی یکبار دگر آنهم بدست و اراده خود به نوعی دگر آفریده شود. «و خداوند هفت آسمان و هفت زمین همانند آن را آفرید و امر را در میانه آن دو فرود آورد هشدار که خداوند بر هر کاری تواناست» سوره طلاق -

۲۰۶- پس باید گفت که نور تجلی عشق در درون و دل کسی واقع نمی گردد بلکه در میان رابطه دو انسان واقع می شود که این نور بر قلوب هر دو می تابد و هر دو را بر یکدیگر عاشق می سازد پس هر کسی در آن واحد عاشق بر فرد متقابل و معشوق آن فرد است. پس عاشقیت و معشوقیت دو جایگاه یا صفت و مقام منفک از یکدیگر نیست یعنی نمی توان مثلاً مرد را موجودي عاشق و زن را هم موجودی ذاتاً معشوق خواند.

۲۰۷- و اما اگر در فرهنگ عامه بشر چنین باوری دروغین پدید آمده که گوئی مرد، عاشق آفریده شده و زن هم معشوق به این دلیل است که زن عموماً وقوع عشق را در دل خویش کتمان می کند و حتی پس از اقرار مرد به عشق هم انکار میورزد تا اولاً به آن متعهد نباشد و ثانیاً بتواند بر روی آن تجارت کند و این اساس مکر و کید عظیم زن است که عین مکر با خداست و عین کفر نسبت به بزرگترین نعمت خداست. همانطور که خداوند می فرماید: هرگاه که بر کسی انعام می کنیم اکثراً روی خود را به جانبی بر می گردانند یعنی ناز می کنند. در حقیقت نه به کلی انکار می کنند و نه تصدیق تا همواره جا برای بازی و معامله باقی بماند و خداوند می فرماید که کسانی را که فخر و ناز می کنند دوست نمی دارد و بلکه آنان که با او مکر می کنند او نیز با آنان مکري برتر می نماید زیرا مکر و ناز نسبت به عشق عین مکر و ناز نسبت به خداوند است.

۲۰۸- حال این عشق اگر از جانب عارفی باشد یعنی عشق عرفانی معضلات مربوط به آن از هر حیث هزاران چندان شدیدتر است. چرا که در عشق عرفانی منشأ عشق کاملاً بی نیاز است و لذا عشق عرفانی عشقی ناب و مظهر رحمت مطلق خداست. و اینکه در عشق عرفانی، عشق و ایمان توأمان داده می شود به همین دلیل عشق عرفانی حامل سعادت و رستگاری دو عالم است پس تعهدات آن نیز به همین شدت اهمیت می یابد و اجر و عذابهایش.

۲۰۹- در حقیقت عشق عرفانی، عشق قدسی یا عشق مؤمنانه است که دین حق را تبدیل به احکام عشق می سازد و حقوق عشق را در احکام دین متجلی می کند به همین دلیل مکر و خیانت در عشق عرفانی مستوجب عذاب عظیم خداست در کتابش.

۲۱۰- همه تجلیلات حق در لحظات دمیدن روح از جانب خداوند در وجود یک عارف و یا از جانب یک عارف واصل در وجود یک مؤمن رخ می نماید یعنی در رابطه! در لحظه عروج و نزول! در لحظه انتقال! در لحظه اراده کن فیکون! و هرکه بعنوان شاهد در این رابطه و خلق جدید حضور بهم رساند و تصدیق کند این تجلی و ظهور را شهود می کند در درجات. این همان واقعه سجده کردن بر آدم است به هنگام دمیدن روح خدا در لجن آدم! این همان تصدیق کردن دوست دوست است. همانطور که ابلیس با انکار آدم نهایتاً خدایش را انکار نمود و به او تهمت زد و او را فریبکار نامید: پروردگارا مرا اغوا نمودی. قرآن- هر که دوست دوست را انکار کند و به او تکبر ورزد، خود دوست را خواه ناخواه انکار کرده است. زیرا این امر دوست است که: هر که را که من دوست می دارم دوست بدارید اگر مرا دوست می دارید! یعنی هرکه دوست دوست را دوست ندارد خود دوست (خداوند یا امام) را دوست نمی دارد و احساس تملک را محبت پنداشته است و خدا یا امام را فقط برای خودش می خواهد آنهم شش دانگ! و این مکتب و مذهب و عشق ابلیسی است که سراسر ستم و کفر و عداوت و بخل و خودپرستی و شقاوت است.

۲۱۱- هر گاه که طالب نجات و هدایتی به نزد مرد حقی می آید هنگامه خلق جدید است و قیامت صغرای وجود و تجلی خلقت قدیم آدم و سجده ملائک و انکار و مکر ابلیس. که همه این ملائک سجده گر و ابلیس منکر، در خلق جدید، جمله آدمیانند.

۲۱۲- خلق جدید و آفرینش عرفانی که همان وادی هدایت الی الله است به مثابه تعین و تأخیر آن آفرینش ازلی است. و این آفرینش نو هم به مثابه تأویل آن آفرینش قدیم است. و این دو به مثابه ظاهر و باطن امری واحدند که خلقت الهی بشر و مقام خلافت اللهی اوست که همان واقعه عشق خدا بر انسان است که بین انسان و جهان نازل می شود که برترینش بین دو انسان است که عالیترینش بین مراد و مرید عرفانی است که کاملترینش بین اولیای الهی است مثل محمد و علی یا مولوی و شمس. که کل بستر و محور و موضوع این عشق همانا دل و جان کندن از نژاد است و پیوستن به نزاد.

۲۱۳- همینکه آدمی به اراده خوشبخت و آسوده شدن برسد بزرگترین توفیق الهی است که انسان جداً و قلباً بخواهد که دیگر عذاب نکشد و جان نکند و دریوزه و مفلس و حقیر نباشد. و این اراده حاصل عشق به مردم و سعادت و سربلندی و عزّت خلق است. یعنی اوّل دیگری بعد تو! پس اراده به سعادتمند شدن اجر عشق است. چون وجود آدمی از غیر خویش است پس تا غیر را خوشبخت نسازی خوشبخت نمی شوی و اصلاً میل به خوشبختی هم در تو پدید نمی آید.

۲۱۴- اعضای شقی ترین خاندانها، بیشترین دعوی عشق و عاشقی دارند. این همان ستم بری است که در برون از نژاد ستمگر می شود یعنی دعوی عشق و عاشقی می کند. بخصوص ضعیف ترین افراد یک خاندان نژادپرست و شقی در برون از حیطه نژاد، کوس اناالعاشق می زنند و دام می گسترند برای بلعیدن دیگران که معمولاً از ضعیف ترین افراد جامعه هستند تا آنها را له و نابود سازند همانطور که خود در نژاد خودشان له شدند و نابود.

۲۱۵- همه حوادث و وقایع طبیعی و بشری و نبوی در قرآن کریم در عرصه آخرالزّمان بر مؤمنان امّت محمدی و اولیاء و عرفایش یکبار دگر نازل می شود. و بدین گونه است که همه اسرار قرآنی در آخرالزمان رخ می دهد و قرآن کتاب زنده و جاری است در هر مکان و زمان و انسان.

۲۱۶- و اساسی ترین و محوری ترین وقایع قرآنی همانا خلقت آدم و حوا و جریان دمیده شدن روح و القای اسمای الهی و مقام خلافت انسان است و ماجرای امتحان سایر مخلوقات در تصدیق و سجده بر خلیفه و خلقت آدم است و انکار ابلیس و ابای او در امر خداوند.

۲۱۷- هرگاه که انسانی حضور عارفی واصل را درک می کند و تحت الشعاع روح او قرار می گیرد یک خلقت دیگری از آدم است که خلق جدید نام دارد و کل ماجرای خلقت آدم در قرآن تکرار می شود که البته مشمول درجات است که درجات نزول و تعیّن آن خلقت ازلی (قدیم) است در کمال ظهور و بروز. که کاملترین آن در ظهور جهانی موعود است به مثابه کمال مطلقه انسان و ظهور مطلقه خداوند! «و خداوند اراده کرد تا کل دینش را برای کل جهانیان به عرصه تحقق و ظهور برساند و شما ای مؤمنان بدانید که بسیاری از علمای دینی و زاهدان حرام خواران هستند و مردم را از دین خدا باز میدارند...» توبه ۳۴-۳۳ و فتح ۲۸-

۲۱۸- پس کاملترین و جهانی ترین خلق جدید عرفانی در عرصه ظهور جهانی موعود به عنوان انسان کامل و الهی است و ما امروزه در چنین آستانه و عرصه ای قرار داریم. و این آثار مکتوب هم کتاب این خلق جدید می باشند و ایدئولوژی آن!

۲۱۹- «آیا نمی بینی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است و اگر بخواهد شما را از میان بر می دارد و آفریدگان جدیدی به میان می آورد». و این آفرینش جدید همان انسان جدید و برتری است با توحید و عشق و اخلاص و معرفت و حیات و مدنیت دگر و برتری که از منظر اهل قیاس عین بدعت می نماید. و اینست که به روایتی از پیامبر اکرم ص ، اکثر علمای اسلامی مهدی موعود را در ظهور دوازده گانه اش، حامل دین جدید و بدعت می خوانند و لذا طردش می کنند و حکم قتلش را صادر می نمایند و با او و پیروانش می جنگند.

۲۲۰- و این بدان که ناجی موعود به قدرت مادی و فنی و تسلیحاتی و مردمی بر کفر و ستم پیروز نمی شود بلکه به نور عشق و عرفان قرآنی که تبدیل به فرهنگی دگر و برتر می شود بالاخره بر جهان مسلط می گردد و این نه تسلط یک فرد یا گروه که پیروزی یک ایمان و عشق و عرفانی برتر است که از بطن قرآن آشکار می شود و بنیاد نژادپرستی را برمی اندازد.

۲۲۱- همجنس گرائی که قلمرو انهدام نسل بشر بر روی زمین است عذاب حاصل از نژادپرستی و پائین تنه پرستی مادینه ای می باشد! و این وضعیت بشر مدرن است که او را بسوی نابودی خودش می کشاند.

۲۲۲- می دانیم که در زندانهای سیاسی قدرت حاکم جهت اشد شکنجه و ذلیل سازی مخالفانش به آنان لواط و تجاوز می کند. ولی بشر مدرن جهت لذت شیطانی به این عمل تن می دهد. خاصه زن که با تن در دادن به این عمل قصد سلطه بر مرد را دارد و بدین واسطه به انواع امراض جسمی و روانی مبتلا می شود.

۲۲۳- لواط در رابطه زناشوئی نشانه فقدان رابطه قلبی است. و اشاعه این امر در تمدن مدرن دال بر نابودی رابطه قلبی بین انسانها خاصه بین زن و شوهر است، یعنی نابودی عشق!

۲۲۴- عشق یعنی عشق وجود به عدم که اساس به وجود آوردن عدم است. پس طبیعی است که عدم از وجود اطاعت نکند زیرا عدم است و صاحب اراده ای در خود نیست و این دیالکتیک عشق جز به قهاریت عشق علاج نمی شود زیرا عدم با منطق رحمت و محبت وجود را نمی پذیرد پس اراده وجود بایستی به قهر بر عدم مسلط گردد پس اگر قهاریت عاشق نباشد عشق در وجود معشوق منجر به عدم پرستی می شود یعنی این قهر عشق است که مهر عشق را وجود می بخشد و لذا آن را که قهاریت عشق نیست، عشق نیست و آنچه که هست چاپلوسی و نیاز مدعی است.

۲۲۵- فقدان همین قهر عشق در بشر مدرن است که او را چنین شقی و دیوانه و خصم خویشتن ساخته و بسوی خود- براندازیش می کشاند. قهر عشق همان هویت تربیت کننده و پاک سازنده و حیات بخش عشق است.

۲۲۶- عشق و بولهوسی نه تنها با یکدیگر ربطی ندارد بلکه ضد یکدیگر است. زیرا عشق تعهدی ابدیست و بولهوسی بی عهدی محض است. عشق، معشوق پرستی است و بولهوسی عین خودپرستی است. و در بشر مدرن این معنا کاملاً وارونه است یعنی بولهوسی و هرزگی را عشق نامند همانطور که عهد و وفا را بردگی خوانند. همانطور که تقوا را ریاکاری و فاحشگی را آزادگی نامند.

۲۲۷- و صبر خدا به پایان رسیده و شمشیر قهر عشقش بر هر رابطه فاسقانه و بولهوسانه فرود آمده و فاسقان را به انتقام از همدیگر کشانیده است چه فاسقان رسمی (زناشوئی) و چه غیر رسمی!

۲۲۸- هویت و خودیت و اراده و احساس و عقلی در آدمی نیست الا اینکه یا الهی است و یا شیطانی. که یا از ارادت و اطاعت نسبت به اولیای الهی است و یا اولیای شیطانی! و نوع سوم هم نفاق است یعنی بظاهر الهی و بر باطن شیطانی! پس چیزی به اسم هویت و خودیت فردی وجود ندارد زیرا آدمی بخودی خود، بیخود و هیچ و نابود است. عشق الهی و عشق شیطانی منبع دو نوع هویت انسانی است.

۲۲۹- ابلیس به آدم و حوا گفت: «آیا می خواهید فرشته ای جاودانه شوید؟ پس مرا پیروی نمایید» یعنی اگر می خواهید همچون فرشتگان رابطه جنسی نداشته باشید فرمان مرا اطاعت کنید! زیرا آدم و حوا یکدیگر را بواسطه عورتشان، زشت دیده بودند و حاضر به انجام وظیفه جنسی نبودند و تکبر می کردند. همانطور که اکثر خرمقدسان این رابطه را حیوانی و بلکه شیطانی می نامند.

۲۳۰- آری یک آدم کافر در رابطه با فاسقش تن بهر خفت و ذلتی می دهد ولی در رابطه با همسرش نازها دارد و می خواهد چون فرشته و بلکه خدا، پرستیده شود. اینست ابلیسیت نفس! اینست عداوت با عشق و محبت و عشق به فسق و شقاوت و جفا و خیانت! بدان!

۲۳۱- بدان که شهوت بارگی و هرزگی و افسارگسیختگی جنسی و انحرافات جنسی، عذاب ناز و منت و تجارت در رابطه جنسی زناشوئی است.

۲۳۲- اگر دختران دیروز، زیبایان خفته ای بودند که با ازدواج بیدار می شدند دختران امروز زیبایان مرده ای هستند که شاید پس از چند ازدواج هم زنده نشوند. و دختران فردا فسیل های متعفنی هستند که بیش از یک شب نتوان با آنان زیست. و این بدان دلیل است که بکارت دل نابود شده است. زیرا وجود زن پذیرنده است و آنکه نخست وارد شد به آسانی خارج نمی شود و چه بسا تا پایان عمر در دل مقیم می ماند. پس وای بر روابط نامشروع قبل از ازدواج که از زن یک زناکار مادام العمر می سازد و چه بسا او را در زناشویی هم بسوی فاسقانش باز می گرداند.

۲۳۳- فاسق یعنی عهد شکن! و این در نقطه مقابل عاشق است بمعنای ماندن جاودان در عهد! پس وای بر فاسقان مدعی عشق که منافقان دلند و نفاق قلبی اشد نفاقهاست.

۲۳۴- شباهت بین عشق عرفانی- روحانی و عشق جنسی- نژادی فقط و فقط در شدت است. هر دو اشد فنا شدن است در محبوبی که یکی مظهر عشق است و دیگری مظهر فسق. یکی مظهر محبت است و دیگری مظهر شقاوت. یکی مظهر حق است و دیگری مظهر باطل به یک میزان و شدت و قوت! و لذا یکی در این فنایش، الهی و دیگری ابلیسی می گردد. یکی ایثارگری بی ادعا و دیگری بلعنده ای پر مدعاست.

۲۳۵- بنگرید که آدمی چگونه روح و آگاهی و احساس خود را واژگون و دیوانه می سازد تا تجاوز و ستم و شقاوت و تکبرش را توجیه به ایثار و لطف خود کند. و چنین خود- دیوانه سازی و شیطان صفتی فقط تحت عنوان عشق و یا در رویاروئی با عشق الهی رخ می دهد.

۲۳۶- اراده به پرستیده شدن، کارخانه همه کبرها و مکرها و دسیسه ها و پلیدیها و عداوتها و شقاوتها و تباهی و جنون و جنایات بشری است. و این اراده در فرهنگ عامه بشری موسوم به عشق است. این همان سیطره ابلیس بر تمدن بشر

است که همه مظالم را توجیه به عشق و ایثار می کند و اینست اتحاد اکثریت مردمان بر علیه اولیای الهی که مظاهر حقیقی عشق خدا به خلق هستند و ایثار بی ادعایش!

۲۳۷- هر که ابلیس ایثار را در خود شناخت و برانداخت رستگار و به حق ملحق شد و مستحق عشق الهی گردید و خداشناسی اش آغاز شد که عین عشق شناسی است.

۲۳۸- خداوند اولیای الهی را در هر مکان و زمانی بسوی مستضعفترین افراد بشری می برد که طبعاً ستم برترین و شقی ترین افراد خاندان و جامعه خویشند تا آنان را به دین خدا و محبت الهی و هجرت الی الله و فی الله دعوت نمایند و نجاتشان بخشند. در این واقعه کل ظالمان قلمرو این استضعاف بر علیه اولیای خدا بپا می خیزند و آیات و بینات حق را درک می کنند و لذا مخاطب امر الهی قرار می گیرند که یا توبه می کنند و یا هلاک می شوند و به دوزخ می روند. و اما آن افراد خاص مستضعف که کانون توجه این حق می باشند بزرگترین مسئولیت را بر عهده دارند زیرا قرار است که هدایت شده و از خلفای الهی بر زمین گردند اگر توبه و اطاعت نمایند و اگر نکنند دوباره به شقاوت و ستم جامعه و نژادشان بازگشته و به اشد تباهی و عذاب دچار می شوند و بدینگونه پاک می شوند و عبرت خلق هم می گردند. این توصیف صورتی از خلق جدید بود.

۲۳۹- «آنانکه پس از ستمی که کشیدند (از دست نژاد و جامعه) در خدا هجرت کردند خداوند دنیایشان را نیکو می سازد و البته آخرتی بس برتر دارند...» نحل ۴۱-
در اینجا سخن از «هجرت فی الله» است که مقدمه «جهاد فی الله» می باشد. و این هجرتی به سوی امام زنده است و امام عرش مکین خداست و صلوة بر امام تا اقامت در او و جهاد برای این اقامت ابدی همان هجرت فی الله و جهاد فی الله است. «براستی که متقین مقیم در نعیم (امام) هستند» قرآن-

۲۴۰- روزی یکی از مریدان از علی ع پرسید که این چه رازیست که پیروان معاویه اینقدر خالصانه مطیع اویند با آنکه او اینقدر شقی است ولی مریدان شما اکثراً نافرمانند در حالیکه اینقدر مهربان و سخی هستید علی ع فرمود این نافرمانی بهتر از آن فرمانبرداری است! ولی روایت نشده به چه دلیل. به نظر ما به این دلیل که علی ع مریدانش را صاحب اختیار می نمود ولی پیروان معاویه مجبور بودند و اگر اطاعت نمی کردند کشته می شدند. انسان متکبر و کافرکیش همواره از اختیارش سوء استفاده می کند که به حقش نه می گوید ولی به فاسقانش آری!

۲۴۱- یک ولی یا یک خلیفه در هر درجه ای از ولایتش بر خلق خدا در هر مکان یا زمانی، دلش در هر منظر و صفتی و احساسی با مردمان میزان رأی و قضاوت خدا بر آن مردم است. او عاشق بر مستضعفترین و مظلومترین افراد بشر است و اگر حقوق این عشق او ادا نگردد و کفران شود و دلش جریحه دار و مظلوم واقع شود محل ظهور اشد قهر و غضب خدا بر مردمان می شود. زیرا مستضعفترین افراد بایستی محبت پذیرترین و قدرشناس ترین افراد در قبال عشق الهی باشند زیرا مورد اشد شقاوت ظالمان بوده اند. پس اگر این افراد مستضعف هم حقوق عشق را لگدمال کنند کل آن جامعه لگدمال شقی ترین ستمگران می شود و در آتش خشم و انتقام الهی خواهد سوخت. زیرا وقتی مظلومترین و محبت نادیده ترین افراد با عشق الهی عداوت کنند این مشمول کل آن جامعه است. و این عین عدالت کامله است. و این یکی از مهمترین رسالتهای عرفانی اولیای حق در جوامع بشری بوده است.
آری این عین انتقام ولی خداست اما از خودش! همچون کربلای حسینی و یا علی در مسجد کوفه. «آنگاه که خداوند برخی مؤمنانش را امر به انتحار کند فقط عده قلیلی اطاعت خواهند کرد...» قرآن- یعنی: بیائید خونم را بریزید ای کسانی که عاشقتان بودم و عشقم را فسق نمودید! این ندا از حلقوم منصور حلاج در تاریخ جهانگیر شد: «ای مردمان بیائید و خونم را بریزید که در آن دو خیر است یکی اینکه من از دست خودم نجات می یابم و دیگر اینکه شما از شر من رها می شوید»! زیرا هیچ شر و عذابی برتر از آن عشقی نیست که مخاطبی نداشته باشد. و بلکه همه در قبالش احساس نابودی کنند.

۲۴۲- سبیل الله راهی است که به خدا میرسد یعنی به عرش مکین او در عالم مکان که همان امام زنده است و لذا هجرت و جهاد فی سبیل الله همان راه رسیدن به امام هدایت است و اما هجرت و جهاد فی الله همان سیر و سلوک عرفانی و همراهی و همدلی و ارادت و اطاعت بی چون و چرا از امام است جهت ورود بر این عرش الهی جهت دیدار با خدا!

۲۴۳- دروغگویان عالم نادانترین راستگویانند زیرا راست می گویند در حالیکه می پندارند دروغ می گویند و این جلوه ای از مکر الهی بر مکر آنهاست. که البته این دروغ راست در کاملترین جلوه اش مربوط به دعوی عشق است یعنی عشق از این منظر مظهر اشد خیرالماکرینی پروردگار است زیرا آنکه دعوی عشق و عاشقی می کند در گمان خود می داند

که دروغ می گوید و مشغول گستردن دامی برای دیگریست بی خبر از اینکه در دام طرف مقابل خویش افتاده است. آیا این نکته باریکتر زمو را فهمیدید؟

۲۴۴- پس واضح است که چرا عشق بین آدم و حوا خاصه آن لحظه وصال عالیترین بینه الهی است چرا که امر خدا بین تن و روح آدم فرود می آید که اشد اضداد است یعنی بین ظاهر و باطن وجود انسان و بین زمین و آسمان جان و لذا خداوند دیدار می شود به کمال جمال. همانطور که در آیه ای که سخن از رابطه جنسی زن و شوهر است وعده به لقای الهی داده شده است: زنان شما کشتزارهاي شمايند... همانطور که هر بینه ای عرصه ای از ظهور خداوند است در صفات و افعال و اراده و ذات و جلال و جمال.

۲۴۵- هدیه پذیری عین هدایت پذیری است و برترین هدیه ها همانا نور معرفت و محبت است که صراط المستقیم هدایت الی الله می باشد و وای بر معرفت ناپذیران و منکران محبت که براستی دشمنان حیات و هستی جاوید خویشند و کفری ذاتی تر از این نیست.

۲۴۶- و اما هر هدیه ای حتی مادی ترین هدیه ها از دست دوست و دوستِ دوست هم عین هدایت است و آن شی مادی در این مبادله تبدیل به نور می شود و در دل رسوخ می کند و دل را به سر منشأ هدیه یعنی خداوند که وجودش را به آدمی هدیه نموده است می رساند. زیرا وجود، هدیه خدا به بشر است او خودش را به انسان هدیه کرده است زیرا از صورت و روح و اراده و اسمایش به انسان هستی بخشیده است.

۲۴۷- دنیا و امکانات و اشیایش کالائی است که یا حربه ستم و شقاوت می شود و یا وسیله محبت و هدایت می گردد در مبادلات بین انسانها. یا ابزار اسارت می شود و یا وسیله آزادی. با هدیه به کسی یا او را مدیون خود می سازی و یا خود را مدیون او. پس چون هدیه ای می دهی خاشع باش و ملتمس تا از تو بپذیرند با دل و جان تا روحت از اسارت بدنت رها گردد و در آفاق هستی به پرواز درآید از درب دل انسانهایی که هدیه شان می کنی.

۲۴۸- محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سلمان، بانی نژاد نو و بشریت و تمدن نو هستند که بنای این مکتب و مذهب و مدنیت در واقعه غدیر نهاده شد و مذهب امامیه (تشیع) در تاریخ جز احیاء و استمرار این نژاد نو رسالتی ندارد. و عارفان، پیامبران و حامیان و احیاگران این نژادِ نزادی بر روی زمین هستند. و من ایدئولوگ جهانی این مذهب در آخرالزمان هستم یعنی ایدئولوگ نبرد جهانی انسان بر علیه ظلم نژاد و نژادپرستان جهان. و نیز برپاکننده عدالت عشق و عشق عرفانی در جهان مدرن که اساس برپائی عدالت است که عدالتی جز براندازی نژادپرستی و عشق نژادی نیست.

۲۴۹- خداوند هر چیزی را به صورت زوج و ضدین آفرید و عدالت یعنی تعادل و تعامل و احاطه رحمانی بین این زوجین متضاد: بین زمین وآسمان، خیر و شر، کفر و ایمان، مرد و زن، ماده و معنا، مرگ و زندگی و دنیا و آخرت و بود و نبود. و این عدالت جز بواسطه بیناتی که حاصل نزول امر خدا بین این زوجین متضاد است ممکن نمی آید و محل نزول عرفانی این امر جز دل عارفان و اولیای الهی نیست که مظاهر عدل الهی و عشق رحمانی هستند در دوره غیبت. که در عصر ظهور جهانی به عدل و عشق قهار به جبر رخ می نماید.

۲۵۰- عاشق، خودش نیست همه است از آدم ابوالبشر تا خاتم النبیین و تا مهدی موعود. همه است از هابیل و قابیل تا موسی و فرعون و تا قیصر و مسیح و تا ابوسفیان و محمد و تا علی و ابن ملجم و... همه است از ظالم و مظلوم. حاکم و محکوم. واصل و فارق. عاشق مجرای رحمت و شفاعت خلق است و خلایق در جان و دلش به عرصه قیامت صغرای وجود می آیند.

۲۵۱- دل عاشقِ عارف، قرآن است چه به عربی و فارسی و ترکی و یا هندو و انگلیسی و روسی و اسپانیائی. و قرآن چو به دل آید به زبان مادری هر کسی سخن کند. و قرآن نور معارف و اسرار جهان و انسان است و اینست که رسول خدا می فرماید برترین عبادت تفکر است و منظور از تفکر همان اندیشه و تأمل در دل است و نه خیالبافی و تجزیه و تحلیل فنی امور!

۲۵۲- «چون خدای را در دل یاد کنید با عاشقانی روبرو می شوید که دائماً به ذکر حق مشغولند» قرآن- این عاشقان چه کسانی هستند؟ همان انبیاء و اولیای الهی می باشند که در قلوب مؤمنان زنده اند. زیرا قلوب مؤمنان همان جهان آخرت است و ملکوت و لاهوت آسمان است در درجات: موسیِ جان، مسیحِ جان، بوداِ جان، سقراطِ جان، محمدِ جان، فاطمهِ جان، حسینِ جان، مولویِ جان و... «و اینان خوب رفیقانی هستند» قرآن-

۲۵۳- این رفیقانِ جان دریافت کننده امر خدایند که بین زمین و آسمان نازل می شود زیرا اینان خود مقیم بین زمین و آسمان دل هستند و مرزداران مرگ و زندگی و کفر و ایمان و بود و نبود! اینان پیامبران عشق هستند که پیامهای عشق را به قلوب عاشقان میرسانند و در گوش جانشان نجوا می کنند.

۲۵۴- رویاروئی شقاوت دل خویشتن با محبت دل امامی حیّ عرصه ظهور خشوع قلبی است که دل مرید را اهل صلوة و صبر می سازد. و اکثر سالکان و مریدان از این رویاروئی می گریزند تا شقاوت دل خود را نبینند و لذا تا ابد شقی می مانند. و خشوعی جز از این طریق ممکن نمی آید و نماز بی خشوع جز نماز ابلیسی نیست و لذا بی امام را نمازی نیست. «خود را یاری نمائید بواسطه صلوة و صبر بر آن. و این امری کبیر است و ممکن نیست جز برای خاشعین» قرآن- و این خشوع شقاوت دل است در قبال محبت و رحمت مطلقه وجود امام که مظهر عشق الهی به بندگان است. و این منشأ ارادت قلبی و عشق عرفانی مرید با مراد است که بناگاه دل چون سنگ مرید را منور می سازد چون ماه در قبال خورشید!

۲۵۵- هر اثر هنری خاصه آثار فی البداعه همچون یک قطعه موسیقیائی یا یک تابلو نقاشی و امثالهم از مصادیق بینه است که حاصل نزول امر خدا بین روح آسمانی انسان و یک شیء است که بقول شاعر: خشک سیم و خشک چوب و خشک پوست از کجا می آید این آوای دوست.

۲۵۶- از رویاروئی دل و گل (آسمان و زمین) چون امر خدا در این میانه فرود آید، حضرت حق تجلی می کند در صفات و جلال و جمال و کمال. و این نزول بصورت احساس عشق در انسان دریافت می شود. یعنی هر بینه ای یکی از محصولات عشق است. یعنی عشق عرصه بینات الهی است.

۲۵۷- و برترین بینات الهی در رابطه بین امام و مأموم رخ می نماید که قلمرو نزول امرحق جهت زنده ساختن یک انسان مرده دل و کافر است که دلش سنگ و بلکه سخت تر از سنگ است. و دل امام، آسمان لاهوت حق است و امر خدا بین این زمین و آسمان فرود می آید تا محالترین وقایع واقع شود. «خداوند هفت آسمان و هفت زمین همچون آن آفرید و امرش را بین این دو نازل می کند تا بدانید که خدا بر هر امری قادر است» طلاق-

۲۵۸- مؤمن اگر براستی مرید باشد کن فیکون می کند از عشق به پیرش! و این نیز ظهور دیگری از بینات حق است که از رابطه مراد و مرید سر برمی آورد.

۲۵۹- اقامه صلوة نیز یکی از عالیترین بینات الهی است که بین آسمان دل مؤمن و خاک رخ می دهد که کمالش لقای الهی است.

۲۶۰- هر محفل انسی با حضور عارفی واصل نیز قلمرو ظهور بینات الهی است و چه بسا قیامتها برپا شود. که این محفل به مثابه صلوة وجودی است که برترین این محفل و صلوة همانا جمع امام زمان است با اولیایش در آخر الزمان در تدارک ظهور جهانی.

۲۶۱- «پروردگارا مرا مقیم صلوة گردان» ابراهیم- گوئی که صلوة جایگاه ویژه و یا مقام و عرصه ای است که ابراهیم ع پس از پیروزی در امتحانات کبیر الهی از خدایش طلب می کند. بی تردید این صلوة که ابراهیم طلب می کند ورای اقامه نماز است چرا که مگر ابراهیم قبل از این اهل نماز نبود. صلوة واقعه فنای مخلوق در خالق است و ابراهیم این واقعه را بعنوان جایگاه و مقام ابدی طلب می کند که تا ابد فنای در حق باشد و این همان مقام امامت است و خلافت مطلقه! این همان عشق محض است و فنای از خویش!

۲۶۲- مقیم در صلوة شدن یعنی فنای زمین در آسمان و یگانگی زمین و آسمان! و این از میان رفتن «بین» است. و «بین» همان برزخ بین بود و نبود یا زمین و آسمان و ماده و معناست. و لذا امام که مظهر و تجسم این «بین» و لذا مظهر همه بیّنات است کانون همه رنجها و مظلومیت هاست. براستی که اگر قطره ای از مظلومیتِ عشق امام در جان بشریت چکانده شود بساط بشریت و بلکه بساط کائنات برچیده شود. و قیامت کبرا مصداق چنین واقعه ای است که امام به امر خدا، کل ظلم بشریت را به بشریت برمی گرداند. زیرا کل امر و اراده و نور و عشق خدا فرود می آید بین همه این دو گانگی ها و تضادها و برزخها که همان وجود امام است زیرا امام «بین» است.

۲۶۳- کسی که به عشق امام متصل می گردد و برای مدتی هستی محض و حیات مطلق را در حد ظرفیتش تجربه و درک می کند چون بدلیل عدم اطاعت آنرا از دست بدهد به خودکشی های گوناگون دچار می شود و دیگر قادر نیست آن حیات و

هستی برزخی سابقش را تحمل کند و لذا رویکرد به مخدرات و عیاشی ها و مفاسد امری اجتناب ناپذیر می شود. این تفسیری از وضعیت فرقه های درویشی است. و اینست سرگذشت ابن ملجم ها!

۲۶۴- اولیای الهی به درجات، مجرای انتقال و تحول عدم به وجودند. یعنی کانون اراده کن فیکون پروردگارند. این همان بیان وضعیت اصحاب اعراف در قرآن کریم است که بر پلی بین بهشت و دوزخ (بود و نبود) مقیم هستند!

۲۶۵- آنانکه حقوق عشق را ادا نکردند و آنرا از دست و دل دادند آنگاه خود را عارف و عشق شناس دهر می پندارند که: «عشق دروغ است!» البته هنوز در بازار به تجارت عشق مشغولند و این سخن، نجوای محفل فاسقانه شان است!

۲۶۶- آنانکه عشق را انکار می کنند خلیفه ابلیس می شوند زیرا «شیطان به امر خدا به هر متکبر کذابی نزدیک می شود» قرآن- و اما بر منکران عشق وارد شده و تسخیرشان می کند چرا که منکر عشق، منکر دل و جان و روح خویش است و لذا تمامیت خود را انکار نموده و باخته است. و اگر این انکار مربوط به عشق الهی باشد منکرش را تماماً به تسخیر شیطان می آورد. و لذا همه منکران عشق الهی یعنی منکران امامت و ولایت حق بر روی زمین، اولیای شیطانند.

۲۶۷- این بود آنانکه در صدر اسلام، علی ع را انکار کردند در اندک مدتی مجسمه پلیدی شدند آنهم شیاطینی که براستی در تاریخ بشر، بی همتایند زیرا بی همتاترین عشق خدا را انکار کردند.

۲۶۸- و اینست همانطور که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و سلمان و عمار و ابوذر و... اسوه های عشق و عرفان و عدالت و عزت هستند ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان و معاویه و عمروعاص و ابن ملجم و قطامه و... هم اسوه های شقاوت و جهل و ستم و ذلت هستند برای همیشه تاریخ!

۲۶۹- چگونه آنکه نیست می تواند از آنکه هست اطاعت کند؟ امام، از نزد خود روحی در مأموم می دمد که همان اراده اوست که این اراده بایستی از منشأ اراده اش اطاعت بی چون و چرا کند تا این روح را دریابد و فهم کند و خودی نماید و خلق شود. اطاعت بی چون و چرا مثل بافتن روح به تن است مثل قالیبافی که تار و پود را بی چون و چرا بهم می بافد طبق نقشه استاد. و چون قالی کامل شد آنگاه معلوم می شود چه نقشی حاصل شده است.

۲۷۰- اگر مأموم از امامش اطاعت بی چون و چرا نکند روحش را در بازار خناسان و دجالان به غارت می دهد.

۲۷۱- اگر مأمومی که از امامش روح یافته بخواهد همچون سابق زندگانی جاهلانه ای داشته باشد دیگر تبدیل به حیوان نمی شود بلکه شیطانکی می شود. زیرا اعمالی که بقدرت روح به فعل می آید تا ذات رسوخ می کند و از آدمی یک غول می سازد که کوس اناالحق می زند.

۲۷۲- هر چند که خود حق اطاعت بی چون و چرا با صدها حجت و بینه عقلی و حسّی و تجربی پیشاپیش مسلم و بدیهی شده است یعنی اطاعت بی چون و چرا بر عقل کلی بنا شده است که قرار است عقل جزئی را تسلیم خود سازد مثل گره های یک قالیباف که ذره ذره برای تحقق نقشه کلی بر تارهای قالی بافته میشود. نقشه کلی قبلاً رؤیت و تصدیق شده است.

۲۷۳- «آنانکه ایمان آوردند دلهایشان به یاد خدا اطمینان می گیرد...» رعد۲۸- بسیاری می گویند که پس چرا دلهایمان با نماز و ذکر به آرام و قرار و امنیت نمی رسد و دغدغه ها و استرس ها دست از سرمان برنمی دارد. زیرا قلوبشان مؤمن نیست زیرا دل آدمی فقط در قبال روح و محبت زنده خدا بر روی زمین ایمان می آورد یعنی در قبال مردان خدا. و لذا نماز و ذکر غیر مؤمنان جز بر نفاق و شقاوت و جنونشان نمی افزاید و رسوایشان می سازد و خود عذابی فوق عذاب است خاصه برای آنانکه آیات و حجت زنده الهی را در مردان حق انکار کردند و تمسخر نمودند. مردان خدا، نور ایمان خدا در میان بشرند و این نور به قلوب تصدیق کنندگان وارد شده و دلشان را از تاریکی به روشنائی می آورد و اطمینان و آرام و قرار دل حاصل این روشنائی دل است همانطور که آدمی در شب تار، هراس دارد و احساس ناامنی می کند.

۲۷۴- مردان خدا، رسول عشقند و عیّاران سخاوت و نجات مظلومین و مستضعفین هستند که خود را برای نجات گردنها از بندهای لطیف اسارت و شقاوت نژاد و حکومتهای جور به آب و آتش می زنند و چه بسا جان خود را از دست می دهند. اینان عاشقان اختیار و عزت و آدمیت مردمند. اینست عشق که گوهره نبوّت و ولایت است.

۲۷۵- آنکه از بدبختی و حماقت و ذلّت و گمراهی مردمان زجر نمی کشد و احساس مسئولیتی ندارد و کاری نمی کند لایق هدایت و ایمان و رستگاری نیست. «خدا می داند که چه کسی لایق هدایت است و چه کسی لایق گمراهی است».

۲۷۶- یعنی فقط عاشقان لایق هدایت هستند و اشقیاء لایق ضلالت و آتش دوزخند یعنی آنانکه از بدبختی مردمان احساس خوشبختی می کنند لایق دوزخند تا از بدبختی خودشان لااقل احساس خوشبختی نکنند.

۲۷۷- پس گوهره ایمان و هدایت و دین خدا همانا عشق است، عشق به سعادت دیگران و نه عشق به خوشبختی خود و نژاد خویش فقط . خودپرستی و نژادپرستی عین کفر و دوزخ و شقاوت است و پلیدی!

۲۷۸- اینست آنانکه فقط در عشق به رستگاری و سعادت فردی خود و خانواده خویش غرق در عبادت و خیرات و تلاشند نه اهل دین هستند و نه هدایت. و نه هرگز به سعادتی حتی در دنیا می رسند. این حق انسانیت بشر است که بر خلافت (جانشینی) استوار است. این حق وجود است که از غیر و برای غیر است.

۲۷۹- مؤمنی که نگران ایمان و هدایت خواهران و برادران ایمانی خود نیست یا مؤمن نیست و یا اگر هم هست بزودی کافر خواهد شد. اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی خودت هم در زمان دیگری در آن سقوط می کنی. و این حجت و علم عظیمی است و بدان معناست که آدمی در عشق به سعادت و هدایت دیگران است که شنوا و بینا و هوشمند و صاحب بصیرت و حکمت می شود و خود نجات می یابد.

۲۸۰- و لذا بخل و بغض مؤمنان نسبت به رشد و هدایت یکدیگر نشان از حضور شیطان است که خطرناکترین عامل گمراهی و سقوط است.

۲۸۱- کسی که محبت را فقط برای خودش می خواهد اصلاً محبت را درنیافته است و از ظن خودش یار اهل محبت شده و بزودی عداوتش آشکار خواهد شد.

۲۸۲- ایمان همچون عشق امری جهانی و برخاسته از نفس واحده بشری است و دارای نور وحدت وجودی می باشد و امری شخصی نیست هر چند که مؤمن دارای هویت فردی مستقل و بی تائی می باشد ولی این فردانیت از وحدانیت حق است که در ذات ذرات و کرات و موجودات و انس و جنّ جاریست. ایمان نور وجود است.

۲۸۳- «آنانکه کافر شدند می گویند که تو فرستاده خدا نیستی. بگو خداوند و کسی که علم کتاب در نزد اوست برای شهادت بین من و شما کافیست» رعد۴۳-
این کسی که علم کتاب در نزد اوست کیست که بهمراه خداوند شاهد بر حقانیت رسالت انبیای الهی است و نیز شاهد بر رابطه بین رسول و مردم است. این همان اولیای الهی و امامان پنهان و آشکار دورانهایند که از نزد خدا حامل علم و کتاب و نور حکمت می باشند و این علمی امّی و قلبی است. این همان معنائی است که عرفا قائل هستند که همواره با هر نبی ای یک ولی در پنهان و آشکار حضور داشته است که حجت و اسوه عینی و عملی دین خداست و شأن نزول آیات و بیّنات است و بی او نبوتها جاری نمی شدند و قوه ای نمی داشتند. این همان نجوای شمس تبریزی در گوش مولوی است که: «آیا نبی برتر است یا ولی!» که مولوی را دچار آن انقلاب عقیدتی و روحی ساخت. و در آخرالزمان که عرصه ختم نبوت است این اولیای صاحب علم کتاب و حامل نور عشق و عرفان هستند که بیواسطه در میان مردمند و طالبان هدایت را راه می نمایند و بر کاروان محبت حق داخل می سازند و سالک سیر الی الله می نمایند. این اولیاء در آخرالزمان در آن واحد هم رسولند و هم ولی و هادی. یعنی مظهر محمد و علی هستند. و اینست مقام انسان کامل. رسولند برای آنانکه هنوز در جاهلیت بسر می برند و ولی هستند برای مؤمنان. و هادی هستند برای طالبان حقیقت. و خود مظهر آیات و بیّنات و جلال و جمال الهی هستند برای عاشقان! اینان مظهر بودِ نبود می باشند که خود محل نزول کل امر خدایند یعنی کارگاه بینات و کارخانه خلق جدید و برپا کننده قیامت دورانها و پدران نژاد نو! «بلکه آن نشانه های آشکار (بیّنات) در سینه کسانی است که صاحب علم از جانب خدایند...» عنکبوت۴۹-

۲۸۴- «به تحقیق آنانکه پیش از این کافر شدند جمله مکر کردند. بدان که همه مکرها از برای خداست و خدا می داند که هر کسی چه می کند و کافران بزودی خواهند دانست که عاقبت بخیر چه کسی است». رعد۴۲-
یعنی همه کافران بدلیل مکرشان با خداوند، کافر شدند. مکر با خدا یعنی چه و چرا؟ بی تردید این مکر عملاً با رسولان و اولیای الهی صورت می گیرد زیرا آنان جز ظهور آیات و حجت های الهی و معرفی خدا کاری ندارند و سپس امر به اطاعت از خدا در تبعیت از حکم رسولان و اولیای حق. و مکر با آنان عین مکر با خدا و مکر با تمامیت حیات و هستی الهی خویشتن است زیرا هستی آدمی خلیفه خدا و حاصل عشق و ایثار خدا به انسان است پس مکر با خدا مکر با عشق

خدا در حق خویشتن است و انکار این عشق جهت ادا نکردن حقوق این عشق و عدم تعهد به این عشق و مبارزه با عاشق شدن و پرستش، جهت پرستیده شدن و نه پرستیدن.

۲۸۵- همه مکرهای بشری مکر با عشق است جهت تحریف و تبدیل عشق و عاقبت انکار عشق آنهم به اسم و عنوان عشق و ایثار!

۲۸۶- حق عشق در نزد بشر همان عهد جاوید با آن است که کل دین خدا، محتوا و ماهیت و عمل این عهد است و این همان عهد با حیات و هستی الهی و جاوید خویشتن است که بی این عهد، هستی بشر به مهلکه دوزخ نابودی می افتد که این حاصل عهدشکنی با عشق غیر است زیرا عشق خدا از غیر بسوی بشر می آید. یعنی عهد با غیر در خویش. و عهدی جاوید! خدا یکی، یار یکی، دل یکی، دلدار یکی!

۲۸۷- و خدا غیرترین است در قلمرو ادراک محسوس و ملموس و عینی بشر. و خویش ترین در عرصه ادراک قلبی و ذاتی. پس خدا غیرِ خویش و خویش غیر است. و اینست معنای عشق!

۲۸۸- اینست که هر که عاشق غیر شد و خود را فدای غیر نمود بخود می رسد زیرا خویش، غیر است. اینست سرّ عشق!

۲۸۹- آیا براستی عشق برای آدمیزاده چه معنائی دارد؟ بخدا سوگند که هیچ چیزی جز شوق آدمیت نیست. آدمیتی که صورتش هست و احساس ذاتی اش هم هست ولی راه بین این صورت و سیرت کور و تاریک است. و عشق یعنی طی طریق این راه از صورت تا سیرت و از سیرت تا صورت به عکس. که برای آنانکه ربشان الله است این سیر از ذات و سیرت آغاز شده و بسوی صورت می آید ولی برای آنانکه امامی حیّ دارند از صورت بسوی سیرت و ذات حرکت می کند که همان راه و رسم اطاعت بی چون و چراست. ولی برای آنانکه امامشان خود خداست این راه به نور معرفت نفس شهودی و استغراق و استخراج ذات ممکن می شود که در کمالش با جمال اعلای پروردگارشان در برون روبرو می شوند که همان جمال الهی خودشان است.

۲۹۰- طی طریق بین صورت و سیرت همان صراط المستقیم است که خداوند بر آن در انتظار دیدار با بنده اش می باشد و این راه جز بقدرت عشق پیموده نشود که همان عشق علوی است عشقی به هویت علیینی خویشتن! و راهدار و راهنما و همراه این سفر یا از اعماق ذات با سالکش رفیق می شود و یا در بیرون و از وجود امامی زنده و پیر طریقت.

۲۹۱- وقتی عشقی ناب و الهی را نسبت بخود می بینی از حس حقارت دچار بخل و حسادت و انکار عشق مشو! چگونه؟ منشأ و عامل عشق را تبعیت و خدمت کن تا همچون او عاشق شوی عاشق عاشق خودت! اینست راه دین و معرفت و هدایت و رشد و کمال!

۲۹۲- حقیقت اینست که معشوق در قبال عاشق خود، کم می آورد و دچار احساس حقارت تا سرحد عداوت و انکار و انتقام می شود اگر از عاشق خود خالصانه اطاعت بی چون و چرا نکند. زیرا عشق، بی چون و چراست و جز با اطاعت بی چون و چرا نمی توان عشق را هضم و جذب کرد و باور نمود و عاشق شد. بدان!

۲۹۳- و مکر با عشق الهی و خداوند همانا به چون و چرا کشیدن عشق است جهت عدم اطاعت بی چون و چرا. بدان!

۲۹۴- معشوق (مرید) می گوید: چون موجب رنج و عذاب عاشق (مراد) خویشم پس می روم. این همان مکر با عشق است و ایثار ابلیسی. ایثار حقیقی معشوق و مرید اینست که علیرغم رنجهای راه و علیرغم شکستن غرورش در نزد مراد و خاکساری فزاینده اش در محضر عشق و علیرغم هیچ و پوچ شدن دم به دمش در نزد عاشق، باز هم بماند تا خاک و نیست شود. و اینگونه است که عاشق می شود. این همان عاشقِ عشق شدن است.

۲۹۵- عشق، یک بار است بار امانت خداست بر دوش عاشق. و از عاشق بر دوش معشوق! باری به سنگینی کل کائنات هفت آسمان و زمین! بار هستی! و این بار هستی را جز به مستی نتوان کشید. و این مستی هم جز بلاکشی نیست. آدمی در زیر بمباران بلایای الهی و آسمانی و زمینی است که سیاه مست می شود، جام بلا! اینست آن باده ای که اهل عشق از آن دمادم می نوشد در دلش! و این خون دل خویش است. هر که خون دل خود خورد مست است.

۲۹۶- وقتی مراد یا عاشقی به مرید و معشوقش می گوید که برو، یعنی اینکه حال که قدر عشق نمی دانی و تاب تحمل هیچ رنجی در این راه را نداری برو و عشق مرا و دل مرا زیر پاهایت له کن. و عجبا که مرید و معشوق مکّار هم با چه ایثاری این کار را می کند! ولی اگر مرید بجای رفتن، باز هم ماند براستی از خودگذشتگی و ایثار کرده است یعنی از نفس اماره خود گذشته است که زین پس اندک اندک قدر عشق را خواهد دانست و عشق را خواهد شناخت.

۲۹۷- از عشق گذشتن همان ایثار ابلیسی و غایت مکر با خداست که خدا هم با چنین ایثارگر پلیدی مکر می کند.

۲۹۸- همانطور که عشق، قیامت هر انسانی است که در قلمرو آن قرار دارد این رساله هم قیامت نامه همه اهل عشق و نیز همه مدعیان راستین و دروغین عشق است یعنی همه انسانهای روی زمین. بنگرید آیا این قیامت را در جای جای زمین درنمی یابید؟ و حقانیت و مصادیق این قیامت را در این قیامت نامه!؟

۲۹۹- هر گاه و هر جا که انسانی جانفشانی می کند تحت هر عنوان و بهانه و شعاری، بدان که جز عشق انگیزه ای دیگر قادر به فشاندن جان نمی باشد. و اینک کل جهان را بنگر از ملل اسلامی تا آمریکا و اروپا و آفریقا و آسیا. و انتقام خدا از منکران عشق بصورت انواع بلایای طبیعی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و امنیتی و تخدیری و ویروسی و جنسی و زناشوئی و... .

۳۰۰- عاشق دلیرترین جانِ جهان است زیرا آنچه که آدمی را ترسو و لرزان و هراسان می سازد خودپرستی و شهوت بارگی و دنیاپرستی و نژادپرستی است. و عاشق از خود فناست پس عین خداست قادر و متعال و قهار و قدار و مهربان و سخی و بردبار.

۳۰۱- «آنانکه به نشانه های آشکار خداوند و دیدار با او کافر و منکر شدند آن گروه از رحمت من مأیوس شده اند و ایشان را عذابی پردرد است» عنکبوت۲۳-
این کیست که در این آیه سخن می کند؟ این همان کسی است که حامل علم کتاب و نور حق است که شاهد بر حقانیت انبیاء و رابطه شان با خلق است که خود را مظهر رحمت حق می داند و مردم را به نشانه های خدا و دیدارش امیدوار می کند. این ولی خدا و امام حیّ در هر زمین و زمانی است او مظهر عشق خدا بر مردمان است و عشق همان رحمت مطلقه خدا بر بشر است. زیرا مردمان عموماً عشق را جز رحمت نمی یابند و لذا نعمات را خلاف عشق می پندارند و امتحانات را برنمی تابند و عذاب می خوانند.

۳۰۲- «و آنانکه در ما جهاد کردند راههای خود را به ایشان می نمائیم و بدان هدایتشان می کنیم و براستی که خدا با محسنین است». عنکبوت۶۹-
«جهاد در ما» همان وادی معرفت نفس و کندوکاو در اعماق اعمال و نیّات و احساسات خویشتن است و جهاد اکبر است. و چرا سخن از «ما» است درست مثل «ما را به راه راست هدایت فرما»- و بدان که حُسن و مُحسن و نیکی و نیکوکاری جز این نیست.

۳۰۳- همانطور که رسول خدا محمد مصطفی بهترین نیکی (حسنات) را عبادت و نماز جمالی می خواند که نمازی بر جمال امامی است که در دل مؤمن مقیم است و نمازگزار در واقع بر دل خود صلوة می کند و بر خود وارد می شود و مقیم صلوة می شود همچون ابراهیم ع. معرفت نفس و جهاد اکبر هم صلوة در خویشتن و نقب و استغراق باطنی است و صلوة عرفانی است و محسنین اهل معرفت نفس و تزکیه نفس و مراقبه نفس و طهارت نفس و جهاد با نفس خود هستند.

۳۰۴- خوشبختی جان یگانگی آن است و آن جز در عشق و ارادت ممکن نمی آید یعنی آنگاه که جان، یگانه پرست و یگانه بین و یگانه جو و یگانه سوز و یگانه ساز و یگانه پرداز و یگانه باز و یگانه پرواز است با غیری که خویش را به هستی صاحبش بازگردانیده و او را با خود یکی ساخته است و خود خودش کرده است. زیرا جان از غیر است و با غیر جان می گیرد. غیری که خدائی است زیرا غیرِ خدا نیست. یعنی خدا که ذات خود انسان است غیر است.

۳۰۵- هر کجا که محبتی بهر درجه و کیفیت و خلوص و اللهیتی رخ می نماید شقاوت و جفا و ستم نیز بهمان درجه خودنمائی می کند در نقطه مقابلش از جناح کفار و منافقین! و قیامت فردی و عرفانی همچون قیامت جمعی و جهانی چیزی جز برپائی اشد محبت و شقاوت نیست. محبت نزادی و شقاوت نژادی.

۳۰۶- خداوند عارفان را عاشق زیبای مرده ای می کند تا به قدرت عشقشان این مرده، زنده شود و در این احیاء است که قیامتی عرفانی برپا می شود مثل حکایت عشق شیخ صنعان به دخترک ترسا.

۳۰۷- تنهایان عاشق می شوند که تا به ابد تنها بمانند و تاب تنهائی در فراق یار را داشته باشند. و در فراق یار مجازی است که یار حقیقی رخ می نماید.

۳۰۸- فسق برای فرار از تنهائی است. و لذا فاسقان دشمنان عشقند. زیرا دشمنان تنهائی اند.

۳۰۹- «و در آن روز جز خدا یاری نیست» قرآن- و این قیامت عشق است در عصمت فراق! و لذا یار از راه می رسد و لقاءالله رخ می دهد.

۳۱۰- «اله» ها محبوبها و معشوقهای مجازی هستند و «لااله» محصول قلبی فراق «اله» هاست و چون این فراق به غایت رسید و ابدی شد الا الله که همان امام است رخ می دهد تا از وجودش الله دیدار شود. پس از لا تا ال لا همان طی طریق از محبوبهای مجازی و دنیوی است تا دل کندن از دنیا و اهلش و همه اله ها و رویکرد بر وادی به فنا تا آستانه دیدار با خدا.

۳۱۱- آنکه در عصمت فراق می آید یا خداست و یا فرستاده ای از جانب او. یعنی یا الله است یا هو!

۳۱۲- همانطور که بارها نشان داده ایم «هو» در قرآن کریم همان امام حیّ است: نیست خدائی جز او! قرآن- و عجبا که مفسر عارفی چون علامه طباطبائی نام هوئی خداوند در قرآن را یک تفسیر خاشعانه و ادبی می خواند که گوئی خداوند خودش را در رابطه با رسولش بجای اینکه من (انا) بخواند «هو» می خواند که این تواضع خدا در قبال رسول است؟؟!! (کتاب مهر تابان) - آخر کدام آدم عاقلی از روبرو با کسی سخن می کند و «من» را «او» می نامد و بجای اینکه بگوید: من می گویم من می خورم من می دانم، بگوید: او می گوید او می خورد و او می داند...! بحق چیزهای نشنیده! این به مالیخولیا بیشتر شباهت دارد تا به تواضع!

۳۱۳- «...آنانکه ملاقات ما را امید ندارند می گویند قرآنی غیر از این بیاور و یا تبدیلش کن...» یونس۱۵- تمام بدبختی مسلمین و خاصه شیعیان اینست که ملاقات با خدا در حیات دنیا را باور ندارند و این عین ناباوری به اصل و حق امامت است زیرا خدا از وجود امام رخ می نماید. و شاهدیم که فلسفه پرستان شیعی بمراتب شدیدترند در انکار لقاءالله و حق امامت به شیوه ای بسی مکّارانه و لطیف و حتی عارف مشربانه.

۳۱۴- ذکر «یا من هو یا من لا هو الا هو» که معروف به ذکر اسم اعظم است که برای نخستین بار به علی ع تلقین شد همان ذکر امامت وجودی است و خواندن خدا در دل خویشتن است: ای آنکه اوئی! این به عرصه حضور و ظهور رسانیدن غیب الغیوب از وجود خویشتن است! این ذکر عشق است و ذکر عاشقانه در غایت تنهائی و فردیت بریده از نژاد و پاک شده از قوم و تبار.

۳۱۵- «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر مبدّل نموده و نژاد خود را در خانه خود نابود کردند آنان بر جهنم صلوة می کنند که بسیار بد جایگاهی است» ابراهیم۲۹-۲۸- ولی ابراهیم ع نژاد خود را از خانه خود آزاد ساخت و بخدا سپرد و مقیم صلوة در خدا شد.

۳۱۶- تبدیل نعمت خدا به کفر همان تبدیل امام و ولایت و محبت و نور امام به منافع دنیوی و مصالح مادی و امیال پائین تنه ای است. امام صادق ع می فرماید که منظور از نعمت و نعیم که در قیامت نخستین سئوال خدا از مردمان است نان و خرما نیست بلکه ولایت امامان است و جنات نعیم هم بهشت وجود ایشان است.

۳۱۷- و آنانکه نعمت خدا را تبدیل کردند تا به گمان خود خاندان خود را نجات دهند و در دنیا خوشبخت سازند اتفاقاً خاندان خود را به خاک سیاه نشانده و نابود می کنند و این همان تبدیل دین و ایمان و ولایت ائمه اطهار ع به نژادپرستی و پان عربیسم و اصالت سید و ملائیست. و یا آنچه که در بنی اسرائیل رخ نمود که قوم هزاران پیغمبر، شقی ترین اقوام بشری شد.

۳۱۸- «خداوند اراده کرد تا شما اهل بیت را پاک گرداند چه پاک کردنی...» قرآن-
بی تردید این «اهل بیت» در درجه اول و در محور واقعه همان اهل بیت امامت و عصمت و هدایت حق در عالم ارض است ولی به نقل از ائمه اطهار ع و نص صریح کلام امام رضا ع ، همه مؤمنان امّت محمدی و دلدادگان این مکتب متعلقات تاریخی اهل بیت هستند زیرا این اهل بیت همان کاروان هدایت حق و سیر الی الله و قیامت لقاءالله است و سفینه

نجات. و این پاک کردن در پاک کردنی لامتناهی که همه طبقات نفس تا ذات واحده آدمی را درمی نوردد امری بی پایان است و مختص اهل معرفت نفس و حرکت جوهری و سالکان سیر تحولات و طبقات جان است تحت نظر امام و نور محبت و عصمت او که لایه های نفس را دمادم برون افکنی می کند در قیامت های عرفانی سالکی که جز برای پاکی زندگی نمی کند و جز برای کسب معرفت حق برنامه ای ندارد «ای رسول لازم است که همواره عده ای از مؤمنان فقط برای کسب معرفت در کنار تو باشند و زندگانی خود را صرف معرفت کنند و خداوند رزقشان را برعهده دارد...» قرآن- «و کسانی که هجرت کردند در خدا بعد از ستمی که از قومشان کشیدند دنیای زیبائی برایشان تأمین می کنیم و البته آخرتشان بسیار برتر است اگر بدانند و فهم کنند». نحل۴۱-

۳۱۹- مپندار که این سخنان تکراریست بلکه زندگانی آدمی سراسر تکرارست و جهالت ها و غفلت ها و نسیانها و کفرانهاست که تکراریست و لذا پنداری که کل قرآن مملو از آیات تکراریست. و چنین نیست! اهل معرفت هر بار که آیه واحدی را خوانند گوئی که برای نخستین بار می خوانند هر چند که دانند که صدمین بارست که می خوانند این از معجزات قرآن است که همواره نو است و گوئی در حال خواندن، نازل می شود و این حقیقت است و نه خیال. در این باره بیندیش!

۳۲۰- همه دفاتر این رساله عشق و بلکه بند بند آن گوئی که تکرار امری واحد و پیامی یگانه است. و یا بقولی همه آثارم یک حرف است و آدمی اگر فقط یکی از آثارم را بخواند گوئی همه آثارم را خوانده است. چنین هست و نیست. پلکان نردبانی واحد است که خود را به خدا می رساند. همانطور که همه پله های یک نردبان را که از نردبان جدا کنی و کنار هم بگذاری عین هم است. ولی در درون نردبان مسئله بسیار متفاوت است. و درجات امری واحد است که به بالا می برد. این نردبان همان قرآن جان است و ولایت جانان و عشق جاری بسوی آسمان دل!

۳۲۱- هر انسانی بالقوه یک انرژی لایزال بقدرت کل کائنات لامتناهی است زیرا الهی است. ولی این قدرت بالقوه به هزاران غل و زنجیر و جبر و قارعات دوزخی در هم کوبیده شده و تبدیل به فسیلی منجمد شده است که تحت الشعاع نور عشق و ایمان و کرامت امامش زنده و جاری و به فعل می آید. حال این قدرت قیام کرده یا بسوی حق میرود و یا بخدمت ابلیس در می آید. یا انسانی الهی می شود و یا موجود شیطانی و جهانخوار و درنده می گردد یا علوی می شود و یا اموی.

۳۲۲- «و به تحقیق هلاک کردیم اهل زمان را» یونس ۱۳- اهل زمان (اهل قرون) همانا نژادپرستان و سنت پرستان قومی- ملّی و به اصطلاح اهل تاریخ هستند که تمام فخر و هویتشان به گذشته شان است گذشته خانوادگی و قومی و نژادی و زبانی و... ولی مپندار که با مدرن و مقلد دیگران شدن از اسارت زمان رهیده ای. بلکه فقط خود را دیوانه تر ساخته ای. همچون برده ای علیل که ادای اربابی آزاد را درمی آورد.

۳۲۳- ایثار از ایمان و شرف و عزّت و عقل و معرفت و عصمت و... اینست عشق ابلیسی و ایثار شیطانی در انسان مدرن!

۳۲۴- هر که در سودای ستم و تجاوز و غارت و تملک و سلطه بر جان و مال و ناموس و دل دیگران باشد ابلیس ایثار و خدمت به سراغش می آید که: مپندار که استثمارگر و غارتگر و زناکار و متجاوز و سلطه گر و آدمخواری بلکه عاشق ایثارگری هستی که کسی قدر تو را نمی داند جز من پس برو اجرت با من!

۳۲۵- خدا لعنت کند تئوریسین های کذاب برابری زن و مرد را در عصر جدید و بدتر از بانیان فلسفه فمینیزم (اصالت وجودی زن منهای مرد) که زنان را تبدیل به روسپیان بی مزد و مواجب و منّت نمودند بلکه روسپیانی که منت هم می کشند و مفتخرانه تن و جان و روان و عصمت خود را به تاراج میدهند چه ایثارگرانه!؟ و وای بر ایثارگری زن که عاقبت جان می ستاند چون می بیند که نتوانست جان مرد را به تصاحب مطلقه خود درآورد.

۳۲۶- «آنکه آفرید آسمانها و زمین را (مکان و ماده را) و هر چه بین این دو می باشد در شش روز. و سپس بر عرش رحمت مستقر و یکسان شد. پس در این باره جستجو کن» فرقان ۵۹-
براستی آسمان چیست و زمین (ارض) کدامست و بین زمین و آسمان کجاست؟ و عرش رحمان چیست و معنای «استویٰ» (یکسانی و استقرار) چیست. این امر خداست که در این حقایق تحقیق و تفکر کنیم. آسمان همان مکان یا فضای لامتناهی یا هوا می باشد که آنرا خلاء هم می نامند. و زمین (ارض) عالم ماده است از ذرات تا کرات و سیارات و موجودات طبیعی و محسوس و ملموس و عینی. و اما بین ماده و مکان کجاست؟ و عرشی که خداوند پس از خلقت جهان بر آن مستقر شد و یگانه گردید چگونه قلمروئی است که البته انواع و درجات دارد: عرش رحمان، عرش عظیم، عرش کریم، عرش مکین، عرش اعلی و... .

۳۲۷- در سوره طلاق هم دیدیم که خداوند امرش را بین زمین و آسمان نازل می فرماید که موجب ظهور بیّنات الهی و عرفات حق می شود. و در عین حال می دانیم که اولیای امر خدا کیستند که قلوبشان محل نزول امر اوست. پس وجود اولیای الهی و عارفان واصل همان بین زمین و آسمان است یعنی بین مکان و ماده قرار دارند و مکان یا فضای لامتناهی همان صورت عدم است پس اولیای الهی مقیم بین وجود و عدمند یعنی مرزداران بود و نبودند همانطور که اصحاب اعراف مقیم بین دوزخ و بهشت هستند.

۳۲۸- وگرنه به لحاظ موقعیت مکانی بین زمین و آسمان هیچ معنای جغرافیائی و فیزیکی ندارد یعنی اصلاً چنین بینی وجود ندارد. این بین، دل مردان خداست. «بین بهشت و دوزخ مدخلی است که ظاهرش عذاب و باطنش رحمت است» قرآن- این مدخل، وجود مردان خدا و خاصه دل آنهاست. همانطور که وجود مردان خدا بر حسب ظاهر مظهر بلا و عذاب و بدبختی ها و شکست هاست ولی دربهای رحمت خدا برای خلق هستند. و لذا ظاهرپرستان از اولیای الهی می گریزند و آنان را آدمهای بدبخت و طلسم شده ای می دانند و از این رو دین خدا را عرصه بدبختی می پندارند. و این عذاب جهل و دنیاپرستی و قشری گری آنهاست که رویکردشان به دین هم جز خرافه و نفاق نیست.

۳۲۹- علی ع بعنوان امام مطلق و نور و مجرای امامت می فرماید «دست در جهنم می کنم و هر که را خواهم به بهشت می برم...» و این همان معنای مدخل و مجرای بین بهشت و دوزخ یا وجود و عدم است که دل مردان خدا و جایگاه وجودی اصحاب اعراف است که هادیان خلق می باشند و خلفای الهی در جهان که نه مقیم زمین هستند و نه آسمان و این مصداق بودِ نبود است که مهمترین ویژگی امام شناسی و شناخت مردان حق است. و از این رو اینک بهتر دعای جوشن کبیر را که دعای وجودی علی ع است درمی یابیم و معنای «خلصنا من النار یا رب». زیرا در مدخل بین بهشت و دوزخ قرار دارند و شاهد بر کل خلایقند. که از یکسو نسیم بهشتی را درمی یابند و از سمت دیگری گرمای سوزان دوزخ را. و این اقتدار و صبر جز به قدرت عشق ممکن نمی آید.

۳۳۰- علی ع فقط امام نیست بلکه نور امامت و عشق و معرفت و وجود هم هست هم راه است هم راهنما و هم همراه و هم مبدأ و مقصد راه. و این عین معنای عشق است. از علی تا خدا عین از خدای زمین است تا خدای آسمان. از خدای عدم تا خدای وجود!

۳۳۱- و عرش، بین زمین و آسمان یعنی بود و نبود و بین مرگ و زندگی و بین بهشت و دوزخ است و این عین احاطه کامل است و این احاطه خداوند بر هستی و نیستی از وجود امام کامل است. یعنی امام عرش خداست و عریکه سلطنت او بر وجود و عدم. و خود عرش هم بین و بینه است و مقرّ یکسانی وجود و عدم است و قلمرو عرفان عملی و وحدت وجود!

۳۳۲- «و چون بر خانه هایتان وارد می شوید از جانب خدا بر خودتان سلام و تحیّت گوئید از برکت و پاکی. و بدینگونه خداوند نشانه هایش را برای شما آشکار می کند باشد که دریابید». نور-۶۱
مؤمن تنهاست خاصه در میان خانواده و نژادش. هیچ کس به او سلامی نمی کند و سلامش را کسی جداً و قلباً پاسخ نمی گوید. و اتفاقاًً تنهاترین اوقات مؤمن در میان خانواده اش می باشد. اینست که چون وارد خانه اش می شود چه کسی باشد یا نباشد از جانب خدا بر خودش سلام و مبارکی می گوید و خود را از تنهائی می رهاند. در واقع خداوند از زبان مؤمنانش بر آنها سلام می کند. و این سلام همان تسلیم و رضا و سلامت و طهارت و عزت و صمیمیت و محبت خداست. مؤمن، غریب در خویشان است و خویش غریبان است.

۳۳۳- به یاد می آورم در دوران دانشجوئی ام در غربت هرگاه که از محل کار یا دانشگاه بسوی آپارتمانم بازمی گشتم احساس غربت و تنهایی ام اوج می گرفت و چون درب آپارتمانم را می گشودم این احساس تنهایی قلبم را می فشرد و به محض ورود ناخودآگاه سلام می کردم و همواره هم پس از سلام کردن بخود می گفتم که این چه کاری بود کردی آیا دیوانه شده ای. ولی همیشه هم اینکار را تکرار می کردم تا اینکه به آیه مذکور در سوره نور بر خوردم و راز این سلام خدا را دریافتم که این خدا بود که بر من سلام می کرد و بر او وارد می شدم و در خانه قرار می گرفتم و دیگر حس غربت نداشتم. این احساس و وضعیت در دوران تأهل بمراتب شدیدتر بود و من در میان اهل خانواده ام دچار اشد احساس غربت و بیکسی بودم و فقط با سلامهای پیاپی به خودم این بحران روحی را جبران می کردم و حقیقتاً معجزه اسم «سلام» را با تمام جانم درمي یافتم که سلام یک قطعه روح سرشار از محبت بود که از خودم به خودم می رسید براستی که فاصله خود تا خدا همان فاصله از خود تا خود است و این فاصله را اسمای الهی پر می کند و این نعمت خارق العاده در هیچ دین و آئین دیگری جز اسلام نیست که یک مؤمن به صدها نام خدا مسلح است و از صدها راه می تواند به خدایش متصل گردد و در واقع با دل و جان و روحش متحد شود. که کمال این نعمت در مذهب شیعه امامیه است که امامش جامع همه اسماءالله

است و هر مؤمنی محل حضور و ظهور لااقل اسم «المؤمن» است. در حالیکه در اکثر فرقه های سنی مذهب اسمای الهی بر بشر عین شرک و الحاد محسوب می شود و لذا به طور مثال اسم رحیم و کریم و حبیب و ولی و علی و عظیم و امثالهم که از اسمای الهی است نبایستی بر بشر نهاده شود. و این ظلمی آشکارست که آدمی بخودش می کند تحت عنوان تقدیس و تسبیح خداوند. و این عین ابلیسیت نفس بشر است و توجیه ابلیسی است. حال آنکه در مذهب شیعه پرستش خداوند بواسطه صفات او شرک است یعنی پرستش خدا بواسطه اسمای کریم و رحیم و رزاق و... شرک محسوب می شود. و امام مظهر این اسمای الهی است و لذا خداوند فقط در وجود امام خالصانه پرستیده می شود. بدان!

۳۳۴- همانطور که دوست داشتن کسی بدلیل مقام و ثروت و قدرت و کرامت و سخاوت و رحمتش عین نیاز و دریوزگی است و نه محبت و عشق. خداپرستی از طریق صفات هم عین همین مسئله است. که شرک و خودپرستی است. «اکثر مردمان هوای نفس خود را خدا می خوانند...» قرآن-

۳۳۵- به همین دلیل است که ما مذاهب غیر امامیه را جملگی شرک می دانیم و بلکه فرقه های امامیه را هم که از این مذهب جز اسمش را حمل نمی کنند و امامان را واسطه و دلال بین خود و خدا قرار داده اند شرک می دانیم. امام عرش خدا و محل حضور و ظهور حق است و برای کسی که امام زنده دارد خداوند جز در او شناخته و پرستیده نمی شود و جز از زبانش سخن نمی کند و جز از دستش رحمت و برکت و هدایت نمی یابد. این بدان!

۳۳۶- اینست که بزرگترین موضوع شرک شیعیان خدای ذهنی مستقل از وجود امام زنده است که در مقابل امام قد علم می کند همانطور که در صدر اسلام در واقعه جمل و نهروان رخ نمود که کتاب را بر علیه امام که کتاب ناطق بود بکار گرفتند و هوای نفس خود را خدا نامیده و بدان حمایت بود که امام را کشتند پس آن خدا نام مستعار ابلیس بود. بدان!

۳۳۷- «خداوند وعده کرده که مؤمنانی را که به مقام صلح در عمل رسیده اند جانشین خود در عالم ارض نماید همانطور که با مؤمنان پیشین چنین کرد تا آن دینی را که موجب رضای خداست برایشان ممکن و سهل نماید و خوفشان را به ایمنی تبدیل سازد تا بپرستند مرا بی هیچ شرکی...» نور-۵۵
در این آیه نیز خداوند با دو ضمیر من و او سخن می فرماید: او (خداوند) وعده کرده که... تا بپرستید مرا... این دو یکی خداست و یکی امام. خداوند به ظاهر غایب است یعنی «او» است و امام هم حاضر است یعنی «من» است. در برخی آیات هم بسته به طرح مسائل ویژه ای این من و او جایشان عوض می شود. چرا که جانشین یکدیگرند.

۳۳۸- مؤمنانی که به مقام صلح (عمل صالح) رسیده اند کیانند؟ کسانی که به صلح و وحدت با جهان و جهانیان رسیده اند زیرا کل جهان هستی را مظهر اراده حق می بینند و لذا تسلیم و راضی می شوند و دست از جدال با عالم و آدمیان کشیده اند. پس مؤمنان اهل عمل صالح همان اهالی وحدت وجودند و عارفان واصل که در رأس آنها ائمه معصومین قرار دارند و امام محمد بن حسن عسگری که در عالم ارض چهار رکن است: م ح م د! و این همان چهار اوتاد اویند و چهار مهدی دوران. و بیهوده نبود که همه امامان قبل از مهدی موعود آن حضرت را «محمد» نمی خواندند و بلکه او را «م ح م د» می نامیدند که چهار درب ورود و صلوة بر اویند در دوره غیبت.

۳۳۹- بزرگترین حجاب و مانع رابطه مؤمنان با امامان همان بشریت امامان بوده است. «آیا می خواهی بدانی که چگونه اینهمه مردمان در اعصار پیشین کافر شدند؟ هر گاه که رسولی از نزد خدا بسویشان رفت نجواکنان گفتند اینهم که بشری مثل ماست راه میرود و می خورد و در بازار می چرخد...» قرآن- این همان مدخل بین بهشت و دوزخ است که مردان خدا بر آن ایستاده اند تا اهل دوزخ را به بهشت برند که ظاهرش عذاب و باطنش رحمت خداست. این همان تهمت بدبختی و طلسم شدگی مردم به مردان خداست. نگاه کنید آیا براستی نگاه بسیاری از ما شیعیان به امامان به همین روش نیست؟ و این است راز شیون و ناله و ضجه ما بر سرنوشت آنها که: چه بدبخت هائی بوده اند... و بایستی به حالشان گریست... .

۳۴۰- یکی از همین شیعیان دو آتشه که دین و هویتی جز سال دوازده ماه گریستن بر امام حسین ندارد در شب عاشورای حسینی میهمان ما بود که سخن از حقیقت شهادت حسینی به میان آمد که به ناگاه فریاد بر آورد که :«من هم اینک به تازگی امام حسین را شناختم که چرا سفینه نجاتش می نامند.» و اما ساعتی بعد با احوالی گلایه آمیز گفت: «ولی افسوس که در این شب مبارک خبری از نوحه و سینه و اشک بر واقعه کربلا در میان نیست و من تعجب می کنم شما که حسین ع را اینطور می شناسید پس چرا از این نوع روضه ها فراری هستید در حالیکه خودتان بایستی برگزار کننده آن باشید و...» نظر شما چیست؟ احتمالاً این نوع شیعیان اگر خود امام حسین را در کربلا ببینند که مثل مادر مرده ها گریه و فغان نمی کند و بر سر و رویش نمی کوبد به امامتش شک می کنند. اینان هوای نفس خود را امام نامیده اند.

۳۴۱- به روایتی در واقعه کربلای حسینی، حسین و یارانش چنان شاد و سرمست به میدان می رفتند که از جانب سپاهیان کوفه و عمرسعد و شمر این ندا برخاست که اینان کافر حربی هستند و جملگی شراب نوشیده و مست شده اند که اینگونه به میدان می آیند و مستانه شهید می شوند و در شهادت سبقت می جویند.

۳۴۲- واقعه کربلای حسینی که عریانترین عرفات حق در کل تاریخ بشر از آغاز تا پایان است نیازمند اشک و ناله و قمه ما نیست نیازمند معرفت ماست که فهم کنیم که آن واقعه حیرت آور که با هیچ عقلی نمی خواند چه بوده است. چرا حسین کل خاندانش را به مسلخ برده است و چرا زنان و کودکان را از آن محاصره خارج نکرده است که اگر می خواست می توانست و چه بسا یزیدیان هم اجازه این کار را می دادند زیرا با ادعای دفاع از دین و شریعت با حسین می جنگیدند. دعای عرفه امام حسین که سرآغاز واقعه کربلاست بر این ادعا کافیست.

۳۴۳- پس حسین با خاندان و یارانش به مسلخ نرفت تا ما بر او بگرئیم بلکه بیندیشیم و فهم کنیم و خدای حسین را دریابیم که چگونه خدائی است. زیرا بشر برای گریه کردن آفریده نشده است بلکه برای فهمیدن و عشق و عرفان خلق شده است. آیا در هیچ جای قرآن امر به گریه کردن بر احوال یکدیگر شده است؟

۳۴۴- «طوّافون علیکم بعضکم علی بعض...» و برخی از مؤمنان بر برخی دگر طواف می کنند... «و پس از نماز خفتن، سه عورت است بر شما...» نور ۵۸-
در این اسرار و اشارات الهی آنهم در سوره نور که سوره هدایت و ولایت است بسیار تعمق کنید. طواف انسانی بر انسان دیگر یعنی چه؟ این همان رابطه مأموم با امام است زیرا امام به مثابه قبله و خانه خداست.

۳۴۵- قرآن کریم تبیین رئالیزم جادوئی ماهیت عالم هستی در دل و جان و روان انسان است چرا که خداوند نیز خودش را در کار خلق عالم یک ساحر کبیر می نامد و هر عارفی می داند که کار جهان سراسر جادوی علم و هنر و بدعت لامتناهی است تحت نظر خداوند عالم و در دو دستان او که جان آدمی دم به دم دچار جادوی بدعت اوست. و اینست که عقل و علم علیتی چه حقیر و قشری و کودکانه است که اصل خلق جدید و بدعت دم به دم در جان و ساختار هر چیزی را انکار می کند و پیروانش را تا ابد کور می سازد و لاجرم خالق را هم درنمی یابد و بلکه هرچیزی را خالق یا مخلوق چیزی دگر می بیند در گردشی دوار و باطل و بازیچه!

۳۴۶- در حدیث قدسی سخن از مؤمنانی خاص است که در حالیکه به رحمت خداوند بخشوده شده اند هنوز بر روی زمین به آرامی و خشوع راه می روند. در قرآن نیز آمده که: بندگان خدای رحمان کسانی هستند که بر روی زمین به تواضع راه می روند و چون جاهلان آنها را مسخره می کنند با سلامی پاسخشان می گویند». فرقان ۶۳-
اصل گناه و جرم آدمی چیست؟ معدومیت و عدم پرستی! و چون آدمی هستی یافت به رحمت مطلقه و عشق الهی، دیگر نیازی به ماندن در عالم ارض که عالم برزخ بین بود و نبود و کارگاه خلقت و هستی یابی است ندارد و به اعلی العلیین بازمی گردد و عرش نشین و لاهوتی می شود. ولی آنانکه پس از هستی یابی بازهم در عالم ارض آنهم با تواضع و مهربانی باقی می مانند رسولان عشق خدا برای خلق هستند که برپاکنندگان خلق جدید و نژاد نو می باشند و محنت ها و بلایا می کشند آنهم با منت کشی از خلق عدمی و ظالم. زیرا انسان کافر و دوزخی همان انسان عدم پرست است جنگ انسان با رسولان هدایت همان جنگ با وجود است و وجود یابی. زیرا بهشت (به هست) قلمرو هستی یافتن است. حال بهتر درمی یابیم این سخن علامه اقبال را که: هر که به جای محمد بود از معراج بازنمی گشت. خود محمد اسوه آن بخشوده شدگانی است که با خشوع بر روی خاک راه می روند و بر خاک و خاکیان منت نمی نهند مثل شاهی که با خشوع پا به خانه بینوایان می گذارد و خدمتشان می کند همچون خدمات علی به یتیمان و بیوه زنان و بردگان آنهم در جناح شقی ترین دشمنانش یعنی یهود. که به روایتی شپش سر بچه یتیمان را می کشت بچه هایی که در جنگ با اسلام و علی ع پدرشان را از دست داده بودند و لذا به خون علی ع و مسلمین تشنه بودند و به او در حال خدمتشان فحش می دادند و او به آنان سلام می کرد. عرشیانی که بر فرش با تواضع و منت کشی خلق، راه میروند.

۳۴۷- براستی قرآن بی نیاز از تفسیر است زیرا طبق قول خودش «احسن تفسیر» است بلکه بایستی آیات را تأویل و تعین نمود یعنی اول و آخرش را دید یعنی تأویل و تأخیرش را در آخرالزمان . و تأخیر یا تعین پدیده ای آخرالزمانی است و لذا علم تأویل هم علمي مربوط به این عرصه است و این پاسخی است به کسانی که از بنده می پرسند که: یعنی تا حالا هیچ کس قرآن را نفهمیده و فقط شما فهمیده اید؟!

۳۴۸- تأویل گران و تأخیر گران قرآن در آخرالزمان پدید می آیند که کاملترینش امام زمان است در ظهور جهانی اش که طبق وعده رسول و ائمه اطهار ع کل اسرار قرآنی را بیان می فرماید و این در رأس نشانه های حقانیت آن جان جانان است.

۳۴۹- آدم تا اول چیزی را نفهمد آخرش را فهم نمی کند. اینست که علی ع می فرماید هر گاه در آخر هر کاری به بن بست و پریشانی رسیدید به اولش رجوع کنید. این معنای علم تأخیر و تعّین است که محصول تأویل است و ما آنرا به زبان امروز پدیده شناسی عرفانی یا قرآنی نامیده ایم. پدیده شناسی به لحاظ لغت و محتوا هم بسیار شبیه آیه شناسی و ماهیتی تأویلی دارد و تلاشی برای رسیدن به ذات پدیده هاست. که البته پدیده شناسی اروپائی بدلیل فقدان نور توحیدی به نوعی نهیلیزم اگزیستانسیالیستی می رسد و این عدمیت و عبث را وجود محض یا مطلق می نامد که از هر حقیقت و واقعیتی تهی است و عرصه ایده آلیزم محض می باشد مثل اندیشه هوسرل و هایدگر که پدر همه شان هگل است که خدا را ایده مطلق می نامد و اصولاً ریشه این پدیده شناسی همان فلسفه ایده آلیزم آلمان است که در عرصه جامعه به فاشیزم محض می انجامد زیرا آنجا که هیچ حقی معّین نباشد حقی جز زور باقی نمی ماند و فاشیزم مذهب اصالت زور است یا اصالت قدرت مادی و نظامی! و اگر دقت کنیم ظهور انواع فاشیزم ها و استبدادهای رنگارنگ آنهم تحت عنوان دموکراسی ها، واضح ترین نشان فقدان و انهدام حقیقت در اندیشه و وجدان مردمان جهان است و این بدلیل انهدام معرفت نوری و روحانی در انسان مدرن است. و از این رو ارزش نجات بخش پدیده شناسی عرفانی- قرآنی معلوم می شود که در نقطه مقابل پدیده شناسی علیتی- فلسفی- فنّی قرار دارد.

۳۵۰- البته فرزانگان غربی هم از منظر همان عقل علیتی به لحاظ ایده به حقانیت ضرورت پدیده شناسی ترانسدانس پی برده اند که همان پدیده شناسی اشراقی و عروجی و روحانی است ولی این ترانسدانس فقط ایده محض و غیر قابل وصول است و به نوعی یک مدینه فاضله فلسفی و آرمانی است که گویا خودبخود بایستی بناگاه اتفاق بیفتد و لذا پیروان این مکاتب اروپائی به تخدیر و مواد روان گردان روی می کنند تا شاید بدین طریق یک گشایش باطنی رخ نماید که این خود یک ره آورد ابلیسی است. زیرا هیچ ترانسدانس و معراج و اشراقی در خارج از قلمرو دین و معرفت دینی و تقوا ممکن نیست. حذف تقوا و معرفت دینی در اندیشه غرب منجر به این نهیلیزم و عدم پرستی اشرافی شده است. و آیا در این دوزخ فلسفی و عرفان مآبانه و ابلیسی جز نور عشق الهی راه نجاتی است.

۳۵۱- و امروزه حتی تقوائی هم جز در عشق ممکن نمی آید. تکنولوژیزم ارتباطات تقوا را محال ساخته است: تلفن همراه، اینترنت، ماهواره ها و... حتی پیامبران و اولیای الهی هم در این عرصه امکان تقوا ندارند. این بدان! پس مگو که: من عاقل و عارفم و تحت تأثیر قرار نمی گیرم! این مانند آنست که بگوئی: زنا مرا فاسد نمی کند و گناه بر من اثر ندارد! این ادعائی ابلیسی است!

۳۵۲- اتفاقاً دلهای زنده تر و مؤمن تر و عارفتر و عاشقتر، تأثیر پذیرترند و به همین دلیل عمده احکام شرع مؤمنان را مخاطب کرده است و نه حتی مسلمین را. و شدیدترین خطاب ها متوجه شخص رسول است. اگر رسول در قبال شرکهایش به اشد عذابی تهدید شده که هیچکس دیگر به آن تهدید نشده است بدلیل دل بغایت لطیف و زنده اوست که بهمان شدت و عمق می تواند پذیرای شرک و معصیت باشد. و اتفاقاً کافران سنگدل و مرده جان هستند که کمترین تأثیرات را از معاصی و فساد بخود راه می دهند. همانطور که هیچ چیزی در سنگ نفوذ نمی کند. و البته آنچه که دلشان را میرانده همان گناهان بوده است. بدی گناه اینست که دل را می میراند و روح را منجمد و روان را راکد می سازد و وجود آدمی را از سنگ هم پست تر می کند: «و اینان قلوبشان سنگ و بلکه سخت تر از سنگ است!» قرآن-

۳۵۳- و عشق، دل را زنده و روح را روان می سازد لذا بیشترین تقوا و تقیه از آن عاشقان باید باشد. عشق بی تقوا، ابلیسیت است.

۳۵۴- عشق، اجر از خودگذشتگی و ایثار نسبت به محبوب است. بمیزانی که در رابطه با کسی از خود می گذری او را بر خودت وارد نموده و بر جای خودت می نشانی. حال اگر این محبوب فردی رذل و کافر و شقی باشد کل جانت تباه شده است و اگر فردی مؤمن و پاک باشد جانت احیاء گردیده است.

۳۵۵- برای کافران، رابطه جنسی و ازدواج عبارت است از یک شهوت بارگی و زناکاری و خلافکاری قانونی و مشروع که کسی به آدم تهمت نمی زند و گیر نمی دهد و بچه داری و نفقه و امثالهم هم کفاره و هزینه این زنای قانونی است.

۳۵۶- ولی برای مؤمنان حقیقی حتی یک نگاه از دور و اجمالی بر جمالی عین یک وصال ابدیست و تعهدی جاودانه که نگاه بر هر جمال دیگری به مثابه خیانت و زنائی نابخشودنی است.

۳۵۷- عشق نژادی و نژادپرستی دارای ماهیتی ابلیسی و ضد انسانی است بطوریکه زمینه خصومت انسان برعلیه خودش می شود و فرد نژادپرست بسوی دوستی با اشقیاء و متجاوزان به حقوق خود می رود و عداوت با مؤمنان و

خدمتگزارانش. و این طبیعت شیطانی عشق نژادی است زیرا شیطان تنها دشمن قسم خورده انسان است. و آدمی در عشق نژادی به تسخیر شیطان درمی آید و لذا دشمن خود می شود. و ابراهیم بانی مبارزه با این شیطان است.

۳۵۸- زن- ذلیلی مرد و مرد- ذلیلی زن اساس عشق نژادی است که همان عشق ژنتیکی و استمرار و بقای ژن در عالم ارض است. زیرا بقای آدمی در عالم ماده جز بر استمرار ژن خودش در جنس مخالف (همسر) ممکن نیست که در نقطه مقابل بقای نزادی و روحانی و عرفانی قرار دارد. و اینست که بزرگترین دشمن امامان و امامت در تاریخ همانا نژادپرستی بوده است خاصه نژاد خود مردان خدا که مظاهر بقای نزادی و عرفانی هستند که بقائی فی ذاته و درونی و خودبخودی است.

۳۵۹- و اما رسیدن به بقای جاودانه در ذات خویشتن که همان بقای نزادی است جز در عشق عرفانی به مردان خدا ممکن نیست یعنی آدمی در عشق به مردان حق است که به ذات خویش ملحق می گردد و خدائی و احد و صمد می شود و اینست رستگاری!

۳۶۰- عشق، عاشق را همچون معشوق می کند. عشق به نزاد (خدا) و انسانهای فی ذاته موجب رسیدن به هستی فی ذاته می شود زیرا فقط خداست که هستی فی ذاته دارد و خودش هست.

۳۶۱- چون جز خدا همه بی خود و بی وجودند پس عشق یک انسان بی خود به یک انسان بی خود دیگر منجر به بی خودی مضاعف و مالیخولیائی می شود و همچون عشق عدم به عدم است. و نژادپرستان بی خودترین و بی وجودترین موجوداتند و لذا عشق به یک انسان نژادپرست همواره منجر به فاجعه می شود. و اینست عاقبت فجیع عشق نژادی و نژادپرستانه که متأسفانه به اسم عشق تمام می شود و عشق را به ناحق متهم می سازند که گوئی همه بدبختی ها از عشق است در حالیکه عشق نژادی و نژادپرستانه عین آدمخواری و سلطه و تجاوز است یعنی عشق ضد عشق است یا دجالیت عشق و عشق ابلیسی. یا ابلیسیتی که تحت عنوان عشق توجیه می شود. شقاوتی که محبت نامیده می شود و اصلاً کار و هنر ابلیس واژگونپنداری و واژگونسازی مفاهیم است که حق را باطل جلوه می دهد و باطل را حق.

۳۶۲- بزرگترین مسئله ای که در فرهنگ عامه بشری به عنوان تهمتی جهانی به عشق نسبت داده می شود و بلکه عین عشق پنداشته می شود شدت امیال و اعمال بشر است یعنی افراطهای نفسانی بشر عشق پنداشته می شود یعنی هر نیاز و عطش شدیدی تلقی به عشق می شود برای همین است که به تعداد موضوعات مربوط به زندگی بشری عشق پدید آمده است که چیزی جز شهوت بارگی های نفس بشر نیست مثل عشق به سکس، عشق به پول، عشق به قدرت، عشق به اشرافیت، عشق به ماجراجوئی، عشق به بازی، عشق به مستی و مدهوشی، عشق به تکنولوژی، عشق به سرعت و... .

۳۶۳- همانطور که قبلاً نشان دادیم از جمله علائم عشق حقیقی که همان عشق رهائی از منیّت است تعادل، ملایمت، عقلانیت، عزت نفس و حیا و عصمت است نه افسارگسیختگی و دریوزگی و تجاوز و ذلّت و خشم و... عامه بشری اسراف و افراط بهر امری را عشق به آن امر می خوانند یعنی ظلم و معصیت را عشق می خوانند.

۳۶۴- اشد نیازهای بشر مدرن چیست که برای رسیدن به آن حاضر است همه عزیزانش را سر ببرد و خودش را هم نابود سازد؟ چه عشقی برتر از این: هروئین، کراک، الکل و...!!

۳۶۵- چرا همه زناکاران حرفه ای که دعوی عشق می کنند عاقبت به دام اعتیاد می افتند؟ این تربیت و عذاب الهی است تا دیگر اشد نیازها و شهوت بارگی را عشق و ایثار ننامند و حریم قدسی حق را متهم نسازند. اگر هر نیاز و ابتلای شدیدی عشق است پس معتادان عاشقترین آدمهای روی زمین هستند همانطور که ادعایش را هم دارند.

۳۶۶- جوانی به نزد والدینش رفت که: من عاشق شده ام! والدینش با شادی گفتند: بگو کیست تا به خواستگاری برویم. جوانک گفت: هر کسی را که شما انتخاب کنید! این بهترین مثال برای مخدوش نکردن نیاز و عشق است. در حالیکه عشق از غایت بی نیازی است خاصه بی نیازی از خود! و لذا عاشق حقیقی هرگز در ایثارش منتی نیست. زیرا از خود بی نیاز است.

۳۶۷- ناباوریهای آدمی در قبال حقایق زندگانی حاصل اراده به بی عهدی و بیوفائی است. بیوفا، کافرست و بهمان اندازه نسبت به حقایق، کور و کر و احمق است. آنکه نمی خواهد متعهد باشد نمی خواهد حقایق را باور و فهم کند. اراده به بیوفائی همان اراده به نفهمی است. و وفا از عشق است پس عشق منشأ حق پرستی و علم و معرفت است و واقع بینی!

۳۶۸- آدمی جرم و جنایت و خیانتی مرتکب نمی شود الا تحت احساس و اندیشه ایثارگری!

۳۶۹- و اوج این حس ایثارگری در زناکاریهاست که غایت این وضع در روسپیان آشکارا دیده و ادعا می شود که مشغول چه خدمت و ایثاری به جامعه هستند.

۳۷۰- آدمی فقط بواسطه ایدئولوژی ابلیسی ایثار است که قادر است خود را تباه سازد. «ایثار» حضور ابلیس در ذهن است.

۳۷۱- آیا هیچ پیامبر و امامی را سراغ دارید که دعوی ایثار کرده باشد؟ آیا در کتاب خدا، آدمی امر به ایثار شده است؟ خداوند در قرآن کریم حتی مؤمنانی را که کل نفس خود را به خدا واگذار می کنند تاجرانی خردمند می نامد و نه ایثارگران!

۳۷۲- بنگر آن والدینی که خود را ایثارگر و فدائی فرزندان می خوانند چه ستمگرانی متجاوز هستند که خود را خالق فرزندان می پندارند.

۳۷۳- بنگر آن کسانی که نسبت به همسر خود احساس ایثار دارند چه ستمگرانی هستند. و اکثر آدمها خود را بسیار برتر از همسر خود می دانند و همینکه با همسر خود زندگی می کنند غرق در ایثارند. و عجبا که اکثر زن و شوهرها متقابلاً نسبت به یکدیگر احساس ایثار می کنند و وای بر آن روز که بر حسب اتفاقی این احساس بر زبان آید.

۳۷۴- حتی خداوند در کار خلق عالم و آدم، خود را ایثارگر نمی خواند زیرا درباره هر خلقتی می فرماید: فتبارک الله... یعنی بدینگونه خداوند افزون آمد. یعنی در خلقت هر چیزی افزون شده است نه اینکه کم شده و از دست رفته و فدا گردیده است. پس بدان که عشق هیچ ربطی به ایثار ندارد و بلکه سراسر افزونی و برکت است برای عاشق و معشوق توأمان!

۳۷۵- هر کجا که احساس یا ادعای ایثاری هست بدان که مکر و جهل و خودفریبی و ستم و خیانتی در کارست.

۳۷۶- آدمی در از خودگذشتن است که بخود می رسد و در فنای خود است که به جاودانگی خود نائل می آید. پس در نهایت هیچ ایثاری در کار نیست و هیچکس قرار نیست فدای دیگری شود.

۳۷۷- بنگر آدمی را که حتی در قبال محبت دیگران و محبت پذیری، احساس ایثار می کند که محبتی را پذیرا شده است. آیا این آدم خلیفه شیطان نیست. این ابلیس تمام و کمال است.

۳۷۸- دین داری ایثارگرانه به خدا و خلق، انجام وظیفه ایثارگرانه، همسرداری ایثارگرانه، و خاصه عبادات و خیرات ایثارگرانه! و از همه بدتر عشقِ ایثارگرانه که عین تجسم ابلیسیت است.

۳۷۹- احساس ایثار تو را جز تبهکاران پذیرا نخواهند شد. هر چند که آنان نیز بالاخره از تو انتقام خواهند ستاند.

۳۸۰- اگر پس از عمری احساس ایثار جز خیانت نیافتی تعجب مکن که حق توست. زیرا تو با این احساس طرف مقابلت را له کرده و بنده خود می خواسته ای.

۳۸۱- و اما در امر ارشاد و ابلاغ حق نیز احساس ایثار دیگری در کارست که ابلیس بغایت معنوی دیگریست که در اطراف مردان خدا پرسه می زند. «ای رسول بگو من از بابت رسالت خود هیچ مزد و منتی بر شما ندارم و اجرم با خداست» قرآن- یعنی هیچ احساس ایثاری درباره مردم نداشته باش زیرا تو با خدا معامله کرده ای.

۳۸۲- نشانه بارز عشق حقیقی، ایثار بی مزد و منت است که معشوق از عاشقش می بیند ولی عاشق حق ندارد احساس ایثار داشته باشد زیرا از برکات روحانی این عشق برخوردارست.

۳۸۳- در هر رابطه فاسقانه و تبهکارانه ای هر دو طرفین شدیداً نسبت به همدیگر احساس ایثار دارند بی آنکه آنرا بر زبان آورند زیرا تا بر زبان آورند این رابطه نابود می شود و هر دو بر این امر واقفند و نمی خواهند آن فسق و تباهی متوقف شود. ولی هر کسی در ذهنش گناه آن تباهی را به گردن دیگری می نهد و خودش را بواسطه احساس ایثار تبرئه نموده و بلکه بخودش جایزه هم می دهد. و لذا یک عمل زشت در هر دو طرف با احساس افتخار انجام می پذیرد و این

سلطه ابلیس در رابطه است. که اشد این احساس ایثار در زناکاریها و زناشوئی های کافرانه غوغا می کند و لذا عاقبت چنین روابطی به رسوائی و عداوت است.

۳۸۴- پس بدان در هر رابطه ای که احساس ایثار است هر چه که باشد عشقی در میان نیست. زیرا عشق تنها رابطه ای است که طرفین هر دو از یکدیگر منت می کشند و ممنون هستند. و اینست که در قرآن کریم فقط پرستندگان عاشق (عبادالله المخلصین) از وسوسه های ابلیس در امانند زیرا احساس ایثار ندارند. این بدان و تا ابد در آن بمان!

۳۸۵- فقط عاشقانند که خاشعانند و با تواضع بر روی زمین راه می روند زیرا بخشوده شدگان درگاه حقند! زیرا عدمیتشان بخشوده شده و وجود یافته اند. و آنکه هست دیگر بر کسی منت ندارد از اینکه هست. فقط بی وجودان هستند که بر عالم و آدم و خدا منت دارند زیرا وجودشان عاریه ای و قرضی و فرضی است. احساس ایثار از بی خودیست و بی وجودی! این عدم است که بر وجود منت می نهد. ولی وجود بر عدم محبت دارد. محبت و منت در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند آنکه محبت دارد منت ندارد! و آنکه هستی دارد منت ندارد منیت از بی وجودی است و بی خودی! آدم بی خود وجود عاریه ای و قرضی و فرضی و نذری و جبری اش را به دروغ تبدیل به من و منیّت و منت می کند تا پندارد که خودش است در حالیکه نیست. این معنا را فهم کن!

۳۸۶- عاشق کسی است که دارای من و منت الهی است یعنی از خداوند وجود یافته است. «خداوند هر که را خواهد هدایت کند بر او منت می نهد» قرآن- یعنی منِ خود را به آدمی می بخشد و اینست معنای خلیفه!

۳۸۷- و بدان که من و منت الهی همان رحمت مطلقه و عشق او به عدم است و سراسر هستی بخشی اوست و فنای او در خلیفه اش که مستضعفترین بنده اوست.

۳۸۸- آنچه را که عامه مردمان عشق می خوانند عشق به پرستیده شدن است و همه تلاشهای خود در جهت معشوقیت و پرستیده شدن خود را عشق می پندارند و چون به این مقصود نمی رسند بناگاه انفجارِ انزجار و کینه و انتقام رخ می دهد و سپس به این نتیجه می رسند که عشق به نفرت انجامیده است زیرا طرف مقابل قدر عشق آنها را ندانسته است یعنی به پرستش آنها نرسیده است.

۳۸۹- ولی آنکه عاشق است با لذت و منت کشی، خدمت میکند و در خدمتش هم افراط و اسراف نمیکند و طرف مقابلش را دچار خفقان نمی سازد.

۳۹۰- معمولاً زنان و خاصه دختران، مردان عاشق را منظور پرستیده شدن خود می سازند یعنی مردانی را که زنان خود را دوست می دارند شکار خود می سازند و به چاپلوسی و خدمات و مریدی نسبت به آنان می پردازند تا آن عشق را بسوی خود بکشانند. گرایش عمده دختران به مردان متأهل از این روست که جملگی به شکست و انتقام می انجامد و گاه موفق به انهدام زناشوئی آن مردان می شوند و به همسری آنان درمی آیند یعنی بر خرابات یک عشق، کاخ سعادت خود را بنا می کنند که کاخی بی بنیاد است.

۳۹۱- مردی که عاشق همسر خویش است اصولاً مردی صاحب اقتدار و عزت نفس و مهربان است با همگان. و اگر این عشق را بخصوص به سائر زنان بروز دهد در مهلکه حاسدان قرار می گیرد.

۳۹۲- اراده به تملک دیگری و پرستیده شدن در نزد عامه بشری همان عشق نامیده می شود و این بزرگترین تهمت به عشق است زیرا این نه تنها عشق نیست که در نقطه مقابل آن قرار دارد و رابطه آن با عشق عین رابطه کفر با ایمان است.

۳۹۳- دخترانی که در خانواده های بسیار نژادپرست رشد کرده اند بوئی از محبت نبرده اند زیرا نژادپرستی عین شقاوت و خودپرستی است و دختران این نوع خانواده ها در جامعه دچار قحطی محبت هستند و لذا در همه جا به نبرد و توطئه برعلیه هر محبتی می پردازند که عمومی ترینش رخنه کردن در عشق سائر زناشوئی هاست از طریق برقراری رابطه عاطفی و سپس جنسی با مردان متأهل. و این یک جریان ابلیسی در جوامع بشری است که ریشه در شقاوت نژادپرستانه خانواده ها دارد. وگرنه دخترانی که در روابط نامشروع قبل از ازدواج قرار می گیرند بندرت بسوی پسران مجرد سوق می یابند و در روابط با پسران مجرد اتفاقاً بسیار متکبرند و از خواستگاری آنان گریزانند و اصلاً میلی به ازدواج ندارند زیرا خصم تعهد و وفا هستند و این از ویژگی شقاوت و نژادپرستی است که این دختران جز به نژاد خود وفا نمی کنند و اصلاً غیر نژاد خود را آدم نمی دانند ولی هر کجا که عشق و محبت و وفائی در غیر مشاهده کنند با مکر و شیطنت به نابودی

آن اقدام می کنند که رایج ترین آن برقراری رابطه با مردان متأهلی است که همسران خود را دوست می دارند و این رابطه را تا نابودی این عشق و زناشوئی به پیش می برند و آنگاه رابطه را قطع می کنند و به سراغ مرد متأهل دیگری می روند و این یک رسالت ابلیسی مختص دختران نژادپرست است. زیرا اینان در خاندان خود محبتی ندیده اند و با دیدن محبت در سائر روابط به عذاب و احساس حقارت و حسادت دچار شده و کمر همت به نابودیش می بندند. گوئی خانواده های نژادپرست در جامعه صاحب رسالت ابلیسی جهت نابودی محبت هستند. این خانواده ها و اعضایشان در جامعه درست در نقطه مقابل محبت الهی در مردان خدا قرار دارند. شقاوت در این دختران به حدّی است که حتی عصمت خود را لگدمال می کنند تا محبت را در جامعه نابود کنند. بسیاری از این نوع زنان و دختران در رابطه با اینجانب پس از بیداری و توبه، اعتراف کرده اند که عمری در صدد نابودی محبت بوده اند و حتی با محبت همسران خود نسبت به خودشان، عداوت داشته و آنرا انکار کرده اند و حتی برخی اعتراف کرده اند که به قصد نابودی عشق من به مردم بسوی من آمده و به بهانه دین و عرفان قصد آلوده کردن خود مرا داشته اند. یکی از این زنان می گفت که: من برای نابودی خدای تو که مظهر محبت به دیگران بود بسوی تو آمدم و خود به دام این محبت افتادم و بیدار شده و توبه کردم. در اینجا بهتر درمی یابیم که چگونه ابلیس از طریق حوا به آدم راه یافت و او را به عداوت با محبت کشانید.

۳۹۴- پس درمی یابیم که خانواده ها و اقوام نژادپرست در جامعه بشری قلمرو حاکمیت ابلیس و نبرد با محبت الهی در بشرند. و نیز اینکه دین خدا و خاصه آئین ابراهیمی در جهان رسالتی جز براندازی این شقاوت و عداوت با محبت نداشته است که دین محمد غایت این آئین و تنها آئین زنده محبت است که نژادپرستی یعنی ریشه شقاوت را از جهان برمی اندازد.

۳۹۵- این بدان که هیچ دختر مجردی با مرد متأهلی دوستی نمی کند الا بقصد نابودی محبت و عهد و وفای آن مرد به زنش. و چون آن مرد را به زنا کشانید رسالت خود را به ثمر رسانیده و بسراغ مرد متأهل دیگری می رود. و البته در این شیطنت خود نیز به آن مرد مبتلا شده و به دریوزگی و بردگی او درمی آید چرا که برای دلبری کردن از او مجبور به چاپلوسی و خدمات ویژه جنسی است. و این عذاب الهی است که چه بسا چنین دختری حتی پس از ازدواج از آن فاسقش رهائی نفسانی ندارد و توان برقراری رابطه ای صمیمی و با محبت با شوهر خود را ندارد زیرا نفس او در مصادره آن فاسق است. یعنی همان کاری را که با آن مرد و زنش نموده اینک خودش هم به آن مبتلا شده است. بنده صدها زن متأهل را دیده ام که درست به همین دلیل نتوانسته اند دل به شوهر دهند و حتی در رابطه جنسی با شوهر خود دچار ناتوانی و عذاب بوده اند. «مکر مکنید که مکر خدا برتر از مکر شماست». قرآن-

۳۹۶- این بدان که کارخانه نژاد و نژادپرستی، زن و رحم اوست. و زن کافر دقیقاً خود را خدا می داند و لذا سلطان نژادپرستی خود مادران هستند که فرزندان خود را بندگان خود می خواهند و در غیر اینصورت به نابودیشان راضی می شوند و عاقشان می کنند. این از مهمترین علل هلاکت و فلاکت و بدبختی های زن در تاریخ است یعنی آنچه که مظلومیت مضاعف زن نامیده می شود و این عدالت حق و عذاب الهی است.

۳۹۷- اصلاً روسپیان هر جامعه ای همان زنان و دختران نژادپرست آن جامعه هستند که در رسالت نبرد خود برعلیه محبت و عهد و وفا به سرنوشتی چنین هولناک مبتلا می شوند و تا به آخر عمر کاری جز نابودسازی زناشوئی در جامعه ندارند زیرا مشتریان عمده این روسپی ها همان مردان متأهل می باشند. این خود- براندازی به شقی ترین روشهای ممکن، عذاب اشد خودپرستی و عداوت با غیر است که خود را قربانی غیر می کند.

۳۹۸- در دوره طبابتم دختر جوانی که به انواع امراض مهلک جسمی و روانی و جنون جنسی مبتلا شده بود و در ابتلای نفسانی به مردان متأهل جان می کند برای درمان و نجاتش به بنده رجوع نمود. این دختر که متعلق به یکی از نژادپرست ترین خاندانها بود و خودش در رأس این نژادپرستی قرار داشت و براستی اعضای خاندان خود را می پرستید در عین حال که در ظلم و شقاوت و بیرحمی به او هیچ کوتاهی نکرده بودند و در خاندان خود کمترین بوئی از عاطفه نبرده بود و عجبا که همه اعضای خاندانش خود را عاشق و عارف می پنداشتند و خود این دخترک کوس اناالحق می زد و از خود عاشقتر سراغ نداشت. او برای نابودی زندگی های زناشوئی، خودش را به انواع بردگی نسبت به مردهای متأهل کشانیده بود و در عین حال برای حفظ بکارت ظاهریش، تن به انواع روابط مالیخولیائی با آن مردان داده و خودش آن مردان را به انواع روابط تحقیرآمیز با خود کشانیده بود و به اعتراف خودش آن مردان از رابطه جنسی با او گریزان بودند ولی این دخترک به آنها وعده یک رابطه جنسی بهشتی می داد که: می خواهم تو را به بهشت ببرم...!؟ بالاخره در این رابطه ها موفق به نابودی رابطه زناشوئی این مردان نشده بود لذا بکار انتقامجوئی افتاده بود. ولی بهرحال موفق شده بود که آنها را به خیانت با زنانشان بکشاند و در رختخواب زنانشان با آنها زنا کند. و آن مردان به نیت پلید این دخترک پی برده و از وی فاصله گرفته بودند. و اینک این دخترک که تمام تن و جان و دل و روحش به این مردان آلوده و مبتلا و اسیر شده بود توان جدائی و ترکشان نداشت آنهم با تنی له شده و جانی تباه گشته بسوی من آمده بود تا نجاتش دهم. و چون او را از اسارت این مردان رهانیدم آنگاه تصمیم گرفته بود که حالا با رحمت و عشق الهی در وجود من همان کاری را کند که با آن

مردها کرده بود. از آنجا که این دخترک ناخودآگاه پرورده خاندانی بغایت نژادپرست و شقی بود که از آغاز جوانی به این شیطنت رسیده بود تمام قدرت خود را جهت بیداری وجدانش بکار بستم. و این سخنان از اعترافات خود او بود که خواندید. این سیر کلی عاقبت همه زنان تباه شده و روسپی صفت است که جورثومه های فساد هر جامعه ای هستند! پس هر کجا دیدی که دختری مجرد عاشق مردی متأهل شده بدان که ابلیس شقاوت و رذالت در میان است و بترس و بگریز! قطّامه اسوه این نوع دختران در تاریخ است.

۳۹۹- پس به یقین بدان که روسپی گری و فساد اخلاقی و فروپاشی خانواده در هر اجتماعی محصول فقر اقتصادی و این تئوریهای کذائی نیست بلکه حاصل نژادپرستی و شقاوت ناشی از آن در خاندانهای نژادپرست است که سائر مردم را اصلاً آدم نمی دانند همچون قوم بنی اسرائیل و حاکمیت ابلیسی رژیم صهیونیستی در جهان که با پروژه های جهانی اش قصد نابودی عشق و عصمت در بشریت را دارد.

۴۰۰- این بدان که شرک و ستم و شقاوتی هولناکتر از پائین تنه پرستی مرد و فرزندپرستی زن و مادرپرستی فرزند نیست. و بدان که پرستش غیرخدا، منجر به ظلم و پلیدی می شود و آنچه که پرستیده می شود منفور شده و عدو می گردد. هر چه غیر خدا به دل راه داده شود دل را جهنم می سازد و لذا فرد پرستنده به انتقام از محبوب خود می پردازد. اینست راز عشق های نژادپرستانه و عاقبت دوزخی آن! «آنچه که از غیر خدا می پرستید دوزخ را برپا می سازید و بر آن وارد می شوید» قرآن-

۴۰۱- نژادپرست ضد عشق است زیرا در نژادش بوئی از عشق نبرده است. و بقول علی ع، مردمان خصم چیزی هستند که نمی شناسندش!

۴۰۲- چرا نژادپرستی به شقاوت و عداوت درون نژادی می انجامد؟ چرا مرد شهوت باره و عورت پرست به عداوت و نفرت با زنش می رسد؟ چرا زنی که مخاطب چنین مردی است سر از پذیرش ولایت او باز می زند و به کینه و نفرت از او می رسد و در قبال او تمکین نمی کند و لذا او را بسوی هرزگی می کشاند؟ چرا چنین زنی به احساس خود- خدائی می رسد؟ چرا چنین زنی، خود را خدای فرزندانش می پندارد؟ پاسخ این سئوالها در خودش آشکارست.

۴۰۳- بدان که نژادپرستی همان عورت پرستی است. و نبرد زناشوئی چیزی جز نبرد بین اصالت دو عورت نیست. نژادپرستی عین پائین تنه پرستی است. و لذا بالاتنه در پائین تنه سقوط می کند و عقل و عشق تعطیل می گردد. فقدان عقل و عشق در نژادپرستان آشکارست.

۴۰۴- پورنوگرافیزم که برجسته ترین شاخصه عصر مدرنیزم است ظهور باطن نژادپرستی (عورت پرستی) در جهان است که بسوی انهدام عورت می رود که اینهمه عذابهای جنسی در جهان که اساس همه امراض روانی می باشد بدین معناست و عاقبت انقراض نژاد بشری!

۴۰۵- انسان شقی جز انتقام از عشق و وفا هیچ انگیزه دیگری برای بقایش ندارد و فقط در جریان بازی و مکر و جفا و تباه سازی با عشق دیگران است که سرمست می شود و به شوق می آید. و لذا چنین آدمهائی چون ازدواج می کنند افسردگیشان آغاز می شود و نجوای همه شان اینست که: لعنت بر ازدواج و زناشوئی!! یعنی لعنت به محبت و انس و وفا و عهد و پیمان!؟

۴۰۶- در حدیث قدسی آمده که خداوند از عالم ملکوت حضرت ابراهیم را به اندرون زندگیهای مردمان شاهد نمود و آن حضرت همه مردمان را مشغول زنا دید. این بدان معناست که انسانهای نژادپرست و عورت پرست حتی در زناشوئی های شرعی هم رابطه ای زنائی با همسران خود دارند زیرا رابطه قلبی و عقلی با همدیگر ندارند یعنی پیوند روحی ندارند و رابطه شان صرفاً جسمانی است و وصال روحانی نیست درست مثل روابط نامشروع و غیرمتعهد که فقط برای کامیابی لحظه ای است. اینست که این نوع آدمها در خصومتی آشتی ناپذیر با عشق و روابط قلبی و روحانی و عرفانی قرار دارند و لذا در رابطه با مردان خدا که با کمال محبت الهی روبرو می شوند غایت و ریشه شقاوتشان آشکار می شود.

۴۰۷- اینست که نژادپرستان با آنکه عورت پرست هستند ولی از رابطه جنسی دچار اشد حقارت و نفرت می شوند و بهمان شدت به آن مبتلا و نیازمند هستند و این عذابی عظیم است.

۴۰۸- وقتی یکی از اعضای خاندانی نژادپرست عاشق می شود کل خاندانش برعلیه او متحداً قیام می کنند خاصه اگر این عشقی عرفانی باشد. و لذا وقوع عشق در این خاندانها به مثابه برپائی قیامت آن خاندان است و شقاوت کل خاندان آشکار می شود.

۴۰۹- در یک کلام شقاوت حاصل نیازی است که بواسطه ناز در جان انسان متکبر سرکوب شده است بدست خودش!

۴۱۰- عشق، حاصل نیازی است که خاشعانه بیان شده و اجابت گردیده است.

۴۱۱- پس نیاز یا مولد عشق است و یا شقاوت.

۴۱۲- نیازِ انکار شده آنجائی که باید بیان و ادا گردد تبدیل به قحطی و حرص و بخل و مکر و فسق می شود و حاصل کار شقاوت و عداوت است. این بدان!

۴۱۳- اولیای شیطان همان نژادپرستانند چرا که ابلیس حضرت آدم را بدلیل خاکی بودنش تحقیر و انکار نمود و سرزنش کرد و لذا فرزندان آدم را به پرستش بقای خاکی مبتلا ساخت که همان نژادپرستی و پرستش بقای مادی در عالم خاک است. «آدم از خاک (گل متعفن) است و من از آتش ناب» قرآن- و لذا پرستش تعفن خاک که همان عورت وجود آدمیزاده است حاصل ابتلای انسان به شیطان است: عورت پرستی! زیرا پائین تنه آدمی متعفن ترین بخش وجود اوست و لذا شهوت بارگی عین تعفن پرستی است.

۴۱۴- و هر چه غیر خدا در دل وارد شود جان را بسوزاند و دوزخ ابدی را برپا کند. «براستی که از غیر خدا هر چه را می پرستید مایه برافروختن آتش جهنم می شوید و بر آن دوزخ وارد می گردید» انبیاء۹۸- چرا که دل قلمرو لامکان وجود است یعنی متافیزیکی در بطن فیزیک و مطلقی در عرصه نسبیت یا نوری در ظلمت و خدای خاکی آدم است و لذا امام صادق ع ، دل را امام وجود انسان می خواند. و لذا هر چه غیر در این عرصه وارد شود نابود می شود و اگر نابود نشود و نسوزد وجود فرد را نابود می کند. پس آتش دوزخ جهت حفظ بقای جان انسان است.

۴۱۵- دختری که دل به مردی دارد و تن به مرد دیگری که نامش شوهر است آیا می تواند کمترین عاطفه و رحم و بشریتی داشته باشد بواسطه معامله ای که با این دو مرد می کند که معمولاً هم فرد اول (فاسق) هم مردی متأهل است. و نام این غایت شقاوت و بیرحمی نسبت به دو مرد و دو زندگی را آیا می شود عشق گذاشت؟ آری همه این مفاسد و مظالم تحت عنوان عشق توجیه می شود. و بدان که خیانت جنسی بزرگترین نوع ظلم است بخود و دیگران. که در محور آن خیانت نگاه قرار دارد!

۴۱۶- آری فلسفه زندگی این زنان اینست که: آدم نبایستی عاشق شوهرش باشد و دل به شوهر دهد که مبادا ولایت او را بپذیرد. نام این ولایت و محبت پذیری و عهد متقابل در نزد این زنان همان بردگی است. در حالیکه این زنان برده جنسی مردان و فاسقان خود هستند و چون دوره جوانی بسر رسید تا آخر عمرشان تبدیل به روسپیان مجانی و منت کش میشوند تا کسی جواب سلامشان را بدهد.

۴۱۷- این سخنان سخیف که براستی نفرت انگیز و سیاه کننده دل و جان است مذهب امروزه اکثریت زنان جهان است که جامعه بشری را بسوی نابودی می کشاند و در عمل چیزی جز نبرد با عهد و وفا نیست و جنگ با عشق خدا به انسان! زیرا عشق آدم به حوا همان عشق خدا به انسان است که حوا با آن سر عداوت دارد زیرا نمی خواهد بدینوسیله متعهد باشد. پس عشق را به لجن می کشد و در پائین تنه نابود می سازد.

۴۱۸- «پس جستجو کن و دریاب در آنچه که خداوند از آخرتش به تو ارزانی نمود...» قصص۷۷- این همان نقد و دنیوی کردن ارزشها و مفاهیم حیات اخروی و متافیزیکی است. این همان کشف و شهود عرفانی است. این همان تعین و تأویل قرآن در آخرالزمان است. زیرا آخرالزمان دربِ آخرت است. این همان تعیّن متافیزیک در فیزیک است. این جستجو جز در سلوک عرفانی ممکن نمی آید. این همان امر به سیر و سلوک ماورای طبیعی است که کمالش لقاءالله می باشد و اینست که می فرماید: آنکه به دیدار با خداوند امید و میلی ندارد هدایت نمی شود و کافر است و دل به دنیا می دهد و گمراه می گردد. قرآن-

۴۱۹- کل آیات قرآن کریم چیزی جز به یاد آوردن حقایق اخروی در دنیا نیست و لذا اکثر آیات به امر ذکر (به یاد آوردن) یا دیدار شهودی ختم می شود: آیا ندیدی که خداوند زمین و آسمانها را برحق آفرید؟! کجا و کی؟ در مشاهدات عرفانی و اشراقات قلبی و تجربیات متقین. «براستی که پاکان در بهشت مشاهدات زندگی می کنند» قرآن-

۴۲۰- همسر یا درب جهنم است و یا درب جنت. یا رحیق مختومی است که درب مُشکینش بر کام مؤمن گشوده می شود و یا شراب حمیم است که در جان همسر کافر و فاسق می ریزد و به آتشش می کشد. اینست که طبق قانون ذاتی حق هرگز مؤمنی با کافر وصلت نمی کند الا در مورد اولیای الهی که به انتخاب است و امتحان است.

۴۲۱- رابطه زناشوئی یا انتقال و مبادله آتش دوزخ (شهوت) است که امارگی و کفر نفس معامله می شود بهمراه همه مفاسد و امراض نهفته در آن. و یا انتقال و مبادله روح است چرا که دل و جان مؤمن، روحانی و زنده به حق است همانطور که قرآن معرفت دینی موجود در دل و روان مؤمن از جنس نور و روح است که «خداوند روح را از نزد خود به هریک از بندگانش که بخواهد نازل می کند» قرآن-

۴۲۲- در اهالی درک اسفل السافلین (منافقان دینی و عاطفی) حتی شهوت و آتش هم مبادله نمی شود بلکه یخ بندان و جمود جان و روان است و اینان امروزه به زور الکل و محرکات و روانگردانها و فیلمهای پورنو موفق به ارضای حداقل غرایز خود می شوند اینان افسردگانند: مردگانند مپندار که زندگانند! قرآن- زندگانی اینان در کنار یکدیگر مثل همزیستی صخره ها در همسایگی همدیگر است.

۴۲۳- بخش عمده ای از ویژگیهای حیات بهشتی و دوزخی مؤمنان و کافران در قرآن کریم در همین حیات دنیا بیانگر روابط جنسی و عاطفی و رفتاری و گفتاری زن و شوهرهاست که البته در اندرون نهان این روابط بهشتی زیباتر و لذیذتر و عزیزتر و نیز جهنمی زشت تر و عذاب آورتر نهفته است. و این وضعیت در آخرالزمان روزبروز عیانتر می شود: بهشت بسیار نزدیک شد و دوزخ آشکار گردید! قرآن-

۴۲۴- و البته قلمرو محسوس و مادی ظهور و بروز این بهشت و دوزخ زناشوئی دو نوع حیات طبیعی و صنعتی است: عشق به طبیعت و حیات طبیعی که نماد دنیوی بهشت در قرآن است و عشق به صنعت و امکانات و ارتباطات تکنولوژیکی که نماد عینی دوزخ است که جوهره اصلی آن نفت و پتروشیمی می باشد «غذای اصلی اهل دوزخ نفت است» رسول اکرم ص -

۴۲۵- «بدانید که دین خالص فقط برای خداست و آنانکه غیر خدا را به ولایت بر زندگی خود برگزیدند به این نیت که هرچه سریعتر به خداوند تقرب جویند براستی که خود خداست که بر درستی این ادعا قضاوت می کند در اختلافاتشان. و بدان که خداوند ریاکاران را هدایت نمی کند... و هیچکس بار گناهان دیگران را بر نخواهد داشت... و خداوند بر نیت همه داناست... بگو آیا آنکه می داند و آنکه نمی داند یکسان است؟ هرگز...» زمر ۱۳-۳
این آیات بطور خاص مذهب امامیه و ولایت و عشق عرفانی را منظور دارد و مکر برخی مریدان را خاطرنشان می کند که گناهان خود را حواله به امامشان می کنند و دین خالص را که همان عشق عرفانی است به بازار می برند و از آن هویت بازاری می سازند. «آیا پس آنکس که عذاب بر او واجب گردید را می توانی از آتش برهانی» زمر-۱۹

۴۲۶- ای مسلمان ای اهل قرآن به یقین بدان که رابطه جنسی حلال و پاک و مؤمنانه و ذاکرانه منجر به لقاءالله می شود طبق نص صریح قرآن در آیه «حرث» که بسیاری از مفسران کبیر ما در این آیه به جستجوی حلال ساختن لواط با زن هستند. عجبا که «این کتاب مؤمنان را هدایت و کافران را خسارت و ضلالت و منافقان را رسوائی می آورد» قرآن-

۴۲۷- اینست که زناشوئی را به عشق و هدایت می کشاند و آنست که زناشوئی را به عداوت و فسق و خیانت و جنایت می کشاند. اینست که زناشوئی را درب بهشت می کند و آنست که زناشوئی را درب ورود به جهنم می کند. بقول معروف دانه فلفل کجا و خال مه رویان کجا!

۴۲۸- به یقین بدان که روابط جنسی قبل از ازدواج و حتی روابط عاطفی محض قبل از ازدواج درب دوزخ را در ازدواج می گشاید. پس نگران این مباش که همسر تو کیست و چگونه آدمی است بلکه نگران خودت باش که تو کیستی و چیستی. اینست که سرنوشت ازدواج تو را معین می کند.

۴۲۹- «براستی که هر روز و شب بر قوم لوط (لواط گران) می گذرید پس چرا تعقل نمی کنید» صافات۱۳۸-۱۳۷ یعنی همه قصص قرآنی در هر زمان بر روی زمین مصادیق جاری دارد و اساطیر الاولین نیست. «براستی که دین هر آن واقع است» قرآن-

۴۳۰- همه نژادپرستان و پائین تنه پرستان دیر یا زود به لواط دچار می شوند نخست با زنانشان و سپس با مردان- همچنین است همجنس گرائی زنان. و بلکه روابط جنسی با محارم از ویژگی نژادپرستان است که بهتر از خود قومی نمی شناسند. بنده این ادعاها را از روی تجربیات دوران طبابت و روان درمانی و مشاوره در امور زناشوئی نقل می کنم و نه از روی تجزیه و تحلیل فلسفی و جامعه شناختی و غیره.

۴۳۱- اگر امروزه همجنس گرائی و انواع مفاسد و جنون جنسی و روابط با محارم در سراسر جهان غوغا می کند دال بر غوغا و قیامت نژادپرستی و پائین تنه پرستی است. ادعاهای خودمختاری اقوام بشری در عصر جدید که تحت عنوان انقلابات خودنمائی می کند نیز دلیل دیگری از این وضعیت جهانی است که می رود تا هر قومی بر روی زمین تبدیل به حکومتی شود. و این نیست الا حکومت پائین تنه در جهان بر بالا تنه. یعنی حکومت سکس بر دل و حکومت شکم بر ذهن. و تکنولوژی مدرن عرصه تحقق اجرائی این حاکمیت ابلیسی در جهان است. و اینست راز واژگونسالاری کافران «کافران سرنگونند» قرآن- زیرا پائین آنها بر بالایشان فرمان می راند!

۴۳۲- و عجبا که پائین تنه پرستی در سراسر جهان کوس انا‌العشق می زند و انا‌العرفان!

۴۳۳- و بدان که فقط اهل عقل و دین و عشق و عرفان قرآنی از لذایذ بهشتی جنسی برخوردارست و لذا دچار همجنس گرائی و جنون و افسردگی و افسارگسیختگی و عذاب جنسی نیست تا روسپی صفت شود. «و متقین در بهشت دارای همسران و یارانی همسن و همدل و عاشق یکدیگرند و جمله اهل عصمت و پاکدامن می باشند و دست و چشم هیچ نامحرمی آنان را لمس نکرده است» قرآن-

۴۳۴- این بدان که اگر واژه عشق نمی بود هرگز فسق و زنا و خیانت و تجاوزی هم نمی بود. هر معنا و واژه ای که مقدس تر و توحیدی تر باشد شدیدتر در نزد ابلیس برعلیه انسان بکار گرفته می شود. بدان که کار ابلیس فقط و فقط فلسفه بافی و توجیه و تقدیس و عاشقانه و عارفانه سازی جهل و جنون و ستم و فسق و فساد است. پس بترس از بکارگیری بولهوسانه واژه عشق و عرفان! بنده دهها نفر را از نزدیک می شناسم که با توسل به این الفاظ به زنای با محارم و جاکشی برای خواهر و مادر و همسر و دختر خود پرداخته اند آنهم به اسم مسلمانی! لعنت خدا بر ابلیس عشق و عرفان که سلسله جنبان اکثریت فرقه های شبه درویشی و شبه عرفانی در سراسر جهان است و این دجالیت دوران است.

۴۳۵- به همین دلیل آنانکه نه اهل دین و زهد هستند و نه اهل عشق و عرفان و تمام زندگیشان صرف لقمه نانی حلال برای عیال و فرزندان است به هدایت حق نزدیکترند و چه بسا به زهد و عشق و عرفان میرسند بدون آنکه بدانند به چه مقامات ماورائی رسیده اند!! یعنی امییون! مثل داستان شبان و موسی! «اهل کتاب می گویند ما را با امییون چه کار...» قرآن- نگاه کنید که ملایان مذاهب و مدعیان عشق و عرفان در سراسر جهان اصلاً مردمان ساده و بی ادعا را آدم نمی دانند و اصلاً جز خود را آدم نمی خوانند!

۴۳۶- بنده بعنوان فردی که به دین و اسلام و قرآن از طریق تجربه و تعقل و معرفت نفس رسیده ام و نه وراثت و کتاب و درس و مسجد و خانقاه، اعلان میکنم که امروزه دین و عشق و عرفان جز از طریق شریعت محمدی و ولایت علوی و معرفت قرآنی مطلقاً محال است حتی رعایت حداقل عرف و شرع نیز!

۴۳۷- روزی دختری جوان که به انواع امراض جسمی و جنسی و روانی مبتلا بود به بنده رجوع نمود با شواهدی که در رفتار او دیدم از او پرسیدم آیا شما هیچوقت فیلم پورنو تماشا کرده اید؟ گفت فیلم پورنو چیست؟ توضیح که دادم با تعجب گفت: فیلمهای آموزش جنسی و عشق را می گوئید؟ نگاه کنید که پلیدترین پدیده های عصر ما چه عناوین مقدسی دارند: آموزش، علم، عشق، عرفان... .

۴۳۸- احتمالاً می گوئید: ای بابا دیگر کار از این حرفها گذشته و این نوع فیلمها و کارها تبدیل به عرف و سنت و فرهنگ فرهیختگی بشر مدرن شده است. دست از این حرفهای مرتجعانه و عصر حجری بردارید و...! اگر شما هم از پیروان این نوع تفکرات پسامدرن هستید بدانید که پیشاپیش مرده اید و با اموات حرفی نیست. «بگوئی یا نگوئی بحالشان فرقی نمی کند. آیا میتوانی مردگان را بشنوانی...» قرآن- ولی ما به یاری حق مردگان را نیز می شنوانیم زیرا در قیامتیم!

۴۳۹- برخی از دوستان بما تذکر داده اند که: «آیا بهتر نبود که این حرفهای سخیف و کثیف را تحت عنوان (اسرار عشق قرآنی) یکجا جمع نمی آوردید...» پاسخ ما اینست که در قرآن از اسرار درک اسفل السافلینی تا نجوای ملأ اعلی یکجا جمع آمده است ما مقدس تر از خدا نیستیم و کتابمان پاکتراز قرآن نیست که استغفرالله... در قرآن سخن اسرار ملائک عرشی تا نجوای قوم لوط یکجا حضور دارد.

۴۴۰- اتفاقاً در چنین دوران سیاه و فاسدی به رحمت و هدایت و نجات حق امید داشتن عین ایمان است. تسلیم عصر شدن عین تسلیم ابلیس شدن است و ابلیسی ملوس تر از یأس فلسفی نیست. به دهر (زمانه) امیدی نیست زیرا به قول قرآن کریم «این زمانه (دهر) است که می کشد... و خداوند همه اهل زمانه (اهل قرون) را هلاک کرده است...» قرآن- «و پیروان عصر در خسران هستند» قرآن-

۴۴۱- نجات بسیار نزدیک است به نزدیکی امید شما به نجات! وگرنه خود امام زمان عج و مسیح ع هم در ظهور جهانی بکارتان نمی آیند الا به قتل شمایند!

۴۴۲- «بدانید که ابلیس شما را عریان کرد همانطور که آدم و حوا را...» قرآن- پس فیلمهای پورنو پدیده ای ابلیسی است نه آموزشی و عشقی و توانبخشی! ای مسلمان اینقدر خودفریب مباش و فطرت و وجدان خود را تخدیر و نابود مکن! غرایز نیازی به آموزش ندارند همانطورکه خوردن و یا قورت دادن غذا و جویدن و هضم و جذبش در معده و روده. فقط نیازی به اندک عقل و صدق دارند.

۴۴۳- پدری مشغول آموزش جنسی به پسر نوبالغش بود که با او لواط کرد. و مادری که... .

۴۴۴- اینها اندیشه های مرتجعانه و عصر حجری نیست بلکه حماقتهای پسامدرن است که مورد مباحثه است حماقتهای خری و خوکی و مادون حیوانی! بلکه مالیخولیای شیطانی است که لباس علم و عشق و عرفان و مدرنیزم بر تن کرده است و صدها عنوان دارد: عرفان حلقه، انرژی درمانی، تکنولوژی فکر، انرژی مثبت، دلقک بازیهای اوشوئی و کریشنا مورتی و... .

۴۴۵- نژادپرستی حاصل پائین تنه پرستی و شهوت بارگی و افسار گسیختگی شهوانی و شکمی است و آن حاصل بی تقوایی و بولهوسی و تن بلی و فقدان تعقل و تفکر و معنویت است و فقدان صدق در بیان نیازهای حیاتی که خود از کبر و خود- برتربینی است و نیازهای غریزی را در شأن خود ندانستن و از پائین تنه خود قهر بودن و به آن فخر فروختن و تحقیر نمودن است. اینها جمله نشانه های کفر می باشد.

۴۴۶- همه مبتلایان به افسار گسیختگی و انحرافات جنسی و مفاسد اخلاقی کسانی هستند که اصولاً جنسیت و غریزه جنسی و ازدواج را تحقیر می کنند و عملی در شأن خود نمی دانند و بلکه آنرا عملی حیوانی و شیطانی می پندارند که اینک به شیطنت این غرایز و جنونش دچار شده اند. در این باره تأمل کنید!

۴۴۷- آنکه نیازش را به نزد اهلش نمی برد به دریوزگی و اسارت نااهل می افتد. آنکه نیازش را به نزد همسر نمی برد و تکبر و ناز می کند به فسق و خیانت می افتد. خاصه آنکه نیازش را به نزد امامش نمی برد مبتلای به شیطان می شود.

۴۴۸- بدان که نژادپرستی ظاهری عاشقانه و باطنی فاسقانه و شقیانه و کینه توزانه دارد. و منظور از نژادپرستی براستی عشق به نژاد به معنای حقیقی کلمه نیست بلکه ابتلا و بستگی های عمیق و عتیق روانی به نژاد است که همه در آن جان می کنند. و لذا همه اعضای یک خاندان نژادپرست که خود را نژاد برتر می پندارند در خفا رفیق بازند و در نزد رفقای فاسق خود راز دل می کنند و نیازهای خود را فاسقانه ارضاء می کنند.

۴۴۹- پس در معنای نهائی تنها علاج نژادپرستی و عوارض و مفاسد و مظالمش همانا تقوای الهی است که امروزه این تقوا جز در عشق عرفانی ممکن نمی آید که تنها علاج عشق نژادی است.

۴۵۰- در عشق نژادی نمایشات ایثارگرانه توأم با کینه های عمیق و سرکوب شده و رازهای مگو قلمرو اشد تجاوز و ستم در حق اعضای ضعیفتر و کم سن تر است و آنکه بیشتر نمایشات ایثارگرانه ایفا می کند خود را رئیس می نماید و بخود حق هر تجاوز و سلطه ای را بر سائر اعضاء می دهد. در این عشق، حقی برتر از سن وجود ندارد و این همان ابتلای به دهر و عصر (اهل قرون) می باشد «و همه اهل قرون را هلاک کردیم» قرآن-

۴۵۱- در قرآن کریم کمترین حق و برتری به سن و زمانیت و تاریخ داده نشده است الا حق عبرت گرفتن و عبور کردن و به دامش نیفتادن است. و اتفاقاً آنانکه سن کمتری دارند و ضعیفترند از حقوق بیشتری نسبت بـه سائرین برخوردارنـد. و تنها حقی که به افراد کهنسال و والدین داده شده است رعایت حرمت و رحمت دربـاره آنـان است و نـه سلطه و برتـری و ریاست و رهبری. حق رهبری و سروری به میزان عقل و ایمان و تقوا و محبت است و نـه سن. «برترین شما در نزد خدا از خودگذشته ترین شماست» قرآن- و تازه این برتری هم در نزد خداست و نـه بشر. و اتفاقاً بـه لحاظ کمی هم آنانکـه جوانتر هستند در زمان جلوترند و نـه پیرترها. یعنی بدین لحاظ هر فرزندی بـه مثابـه پدر پدر خویش است و لذا استمرار پدر خویش است پدر می میرد و فرزند می ماند و وارث می شود. پس فرزندان پیشروترند.

۴۵۲- این بدان که علت العلل و اساس وجودی نژادپرستی همان ولایت ناپذیری زن از شوهر و عدم تمکین اوست که عین محبت ناپذیری از شوهر است که اساس عورت پرستی زن و فمینیزم تاریخی و شقاوت در خانواده است. و اینست کـه در قلمرو نژادپرستی، مفلوکترین فرد همانا مادر است که این عذاب الهی است و این عذاب را ایثـارگری خود تلقی مـی کند در حالیکه عین خودپرستی اوست و شقاوتش!

۴۵۳- ولی مرد طبق قانون الهی حق ندارد تن به سلطه گری ناحق همسرش دهد و بـدلیل نیـاز جنسـی ولایتش را بـر زن و خانواده القاء نکند و دریوزه پائین تنه شود و بر سر آن تجارت نماید و عملاً زنش را روسپی صفت سازد و خاصـه دربـاره تمکین جنسی خداوند حق تنبیه بدنی هم به مرد داده است که این برحق ترین تنبیـه دربـاره زن است کـه بیش از هر کسی خود زن را نجات می دهد و شیطانش را از او دور می سازد و ناز ناحقش را درهم مـی شکند. زیـرا خـانواده زن سـالار در واقع شیطان سالار و بی سامان است.

۴۵۴- «و از هر چیزی زوجی آفریدیم تـا بـه یـاد آورید. پس بسوی خدا بگریزید براستی کـه من بیم دهنـده ای آشکار و بیانگرم. و در کنار خداوند کس دیگری را مپرستید...» ذاریات۵۱-۴۹
این زوجها در اتحاد روحانی است که خدای را به یاد آورده و بلکه دیدار می کنند. زیرا وجود نفس واحده است کـه خداونـد این نفس واحده را که خودش می باشد در عالم تجلی و خلقت بـه زوجهـا آفریـده و گـوئی دوشقه اش نمـوده است کـه چـون بهم آیند آن یگانگی درک و دریافت و دیدار می شود بشرط آنکـه این زوجهـا، همدیگر را نپرستند کـه این عین شرک بـا خداست که این شرک دل را دوزخ می سازد پس بایستی از شرّ ابتلاء و پرستش همدیگر بسوی خداوند گریخت. و بدان کـه جز در ولایت و ارادت و اطاعت بی چون و چرا از رسول زنده نمی توان از پرستش زوج در امان ماند. و بدان که پرستش زوج که همان اساس نژادپرستی و شقاوت است به دیدار با شیطان می انجامد در صورت بشری. اینست کـه در روایتـی از امام زمان آمده که آنکه امام ندارد بر همسرش حرام است. و این حرامـی برپـا کننده دوزخ زناشوئی و خیانـت و عداوت است.

۴۵۵- بدان که اصولاً دل خانه حق است و غیر حق در آن مقیم نتواند شد و لذا دلی که فاقد خدا یا امام است یـا یـک دوزخ است و یا قطعه سنگی شقی و بلکـه سخت تر از سنگ. و این از آن بابت است کـه خداونـد دل را مـی میرانـد تـا غیرحق نتوانـد بـر آن وارد شـده آنـرا تصـاحب کنـد. ولـی شـیاطین و اجنـه و خنـاس و بـت هـای جنسـی دل را از بـرون محاصـره و مصادره می کنند و راه ورود حق به دل را می بندند.

۴۵۶- در هیچ عمـل و رابطـه ای همچـون زناشـوئی، ذکـر خداونـد ضـروری و سرنوشـت سـاز نیسـت زیـرا ریشـه ای تـرین شرکها همان همسر است مخصوصاً همسر محبوب کـه پرستش او یـا برپاکننده دوزخ در جـان است و یـا کشنده و سـنگ کننده دل است. «ای مؤمنان بدانید که همسر و فرزندانتان فتنه و خصم ایمان شمایند» قرآن-

۴۵۷- آدمی باید بداند کـه زناشوئی و جمع آمدن بـا همسر مخصوصـاً در رابطـه جنسـی قصدی جز درک و دریافت وجود واحده یعنی خداوند، ندارد. «بدانید که زنان شما کشتزارهای شمایند از هر حیث که می خواهید بر آنـان وارد شـوید و خود را مقدم دارید و بزودی خداوند را دیدار می کنید و این مژده ای بـرای مؤمنـان اسـت» قرآن- یعنـی ازدواج کارگـاه سـیر و سلوک عرفانی و خلقت جدید و معراج است. «ازدواج سنّـت من است» رسول اکرم- سنت محمدی در دینی که مختص خـود اوست جز معراج و لقاءالله نیست. پس اگر حقوق این سنت محمدی ادا نشود این معراج وارونه می شود و سقوط در درک اسفل رخ می دهد.

۴۵۸- «هیچکس جز بـه اجازه خدا ایمـان نخواهد آورد و خداونـد بـر آنانکـه تعقل نمی کننـد نـاپـاکی را قـرار مـی دهـد» یونس۱۰۰
پاکی و ناپاکی امری باطنی است همچون کفر و ایمـان کـه مربوط بـه دل انسان است. و عجبـا کـه عقل و تعقل همسوی بـا پاکی است. و همانطور که قرآن را جز پاکان درنمی یابند پس اهل قرآن اهل عقل هستند. یعنـی خداونـد نـاپـاکی را بسـوی

کسانی می فرستد که از عقل و تفکر گریزانند تا شاید بخود آیند و فکر کنند که چرا این ناپاکی دامنگیرشان شده است. اینهم از رحمت خداست در حق دشمنان تعقل و تفکر که اصولاً عقل را در شأن خود نمی دانند و اکثرشان دعوی عشق دارند که این عشق همان توجیه حماقتشان است و جنونشان!

۴۵۹- متأسفانه در بخش عمده ای از ادبیات عاشقانه- عارفانه ما انکار و عداوت با عقل و هوش غوغا می کند که آفت و فسادی عظیم در فرهنگ ماست. و برخورد برخی از شاعران عارف مشرب ما با عقل بغایت غیرمسئولانه و افراطی است و این حقیقت تبیین نشده که عشق موجب اعتلای عقل است و نه ابطال عقل. یعنی عشق، ابطال و رسوائی عقول جزئی و فنی را آشکار ساخته و مقام عقل را در اندیشه آدمی بالا می برد و با ابطال هر طبقه ای از عقل، عقلی برتر رخ می نماید زیرا خود عشق جز به نور عقل دریافت نمی شود و عشق بی عقل مطلقاً قابل حصول نیست.

۴۶۰- حتی پاکی ظاهری و بهداشتی و جسمانی هم بدون عقل امری سطحی و مضحک شده و بیشتر به نوعی وسواس تبدیل می شود. نظافت و طهارت گرائی مقدسین بی عقل یک نمونه آشکار از این ادعاست که عین وسواس شیطان است که کل جهان را نجس می بیند. و اصلاً بیماری وسواس عین تعطیلی عقل است که در این تعطیلی عقل، ناپاکی بسویشان می رود. و لذا همه وسواسی ها پیشاپیش خرافی بوده اند و عقل را در شأن خود نمی دانسته اند. وسواس که همان حواله نجسی بسوی خرافاتیان است (از جانب خدا) آنان را به عقل می آورد که درباره این عذاب تأمل کنند.

۴۶۱- وسواس، عذاب مکر و بازی و نفاق با دین خداست و چون دین تحت الشعاع نور عقل درک می شود پس عقل که از میان رفت دین هم نابود شده است. و ناپاکی دل است که جهان را برای وسواس، نجس می نماید. این نجسی او را بخود می آورد.

۴۶۲- «دین خالص فقط برای خداست» قرآن- یعنی برای بهشت و هراس از جهنم نمی توان به اخلاص رسید و خدای را خالصانه پرستید و او را شناخت و در دینش صادق و خالص شد. پس چگونه توان؟ به قدرت عشق! کدام معشوق؟ یا لقای الهی و یا جمال دوست (امام) که آئینه خاکی جمال اوست. و لذا دین خالص دین جمال است چون برای خداست. برای چه چیز خدا؟ برای قدرت و رحمت و کرامت و بهشت و نعماتش؟ و یا برای ترس از عذاب دوزخ و قهر و غضب او؟ برای جمال او!

۴۶۳- و دین غیرخالص یعنی دین غیرجمال و غیرعشق، همان مذهب شرک است که «ظلم عظیم» است و دین نجس است زیرا «مشرکان نجس هستند» قرآن- پس دین پاک همان دین عشق جمالی پروردگار است در تجلی آسمانی (لقاءالله) و یا تجلی خاکی (امام).

۴۶۴- جهان هستی یک جام است که انسان درب لاک و مُهر شده آن یعنی رحیق مختوم است. و مؤمنان دربهای گشوده شده آن هستند و امام، درب اصلی و فتح المبین آن است: باب!

۴۶۵- پس «هستی» همان مستی است و لذا امام را ساقی گویند که بقول عطار: به میخانه امامی مست خفته است! یعنی امام، جام وجود را به طالبانش می نوشاند که همان عشق است که مستی می آورد که همان مستیِ هستی است و لذا یک مرید در رابطه با پیرش احساس وجود می کند و اگر در اطاعت بی چون و چرا نباشد کوس اناالحق می زند و چه بسا برعلیه امامش می شورد.

۴۶۶- و مستیِ عشق، دربهای لاک و مُهر شده ذات را می گشاید و هستی را نقد می سازد و در دسترس عاشق قرار می دهد و بواسطه معرفت نفس است که این دریای بیکران هستی بالا می آید و از دل و جان آدمی سرازیر می گردد و این کرامت است.

۴۶۷- و بدان که میخانه جهان هستی و کائنات است و هر موجودی یک خُم یا جام است. و این همان معنای «آیه» است: نشانه خدا! و نشانه خدا همان نشانه وجود است. و در این میکده اکثراً خمار و اندکی هم مست وجودند: کافران و مؤمنان!

۴۶۸- و اما انسان متکبر و مستکبر کوزه خالی وجود خویش را هستی می پندارد و خود را بی نیاز از وجود می داند مخصوصاً اگر در قلمرو ظالمیت قرار داشته باشد و دارای ثروت و قدرتی باشد و یا لااقل کسانی تحت سلطه عاطفی او قرار داشته باشند مثل فرزندان و همسر. این نوع آدمها اگر بناگاه از محبت خالصانه مؤمنان و مخصوصاً امامی برخوردار شوند یک شبه ادعای خدائی می کنند و ابلیس نفسشان به عرصه ظهور و فعل می آید.

۴۶۹- «می داند خیانت چشم ها و آنچه را که در سینه ها پنهان می دارند». مؤمن۱۹-
امان از چشم، امان از نگاه کردن، امان از نظربازی، امان از تماشاگه راز. هزاران امان که حتی چشم های کور مادرزاد هم می بیند. آیا نه اینست! مگر نه اینکه در خواب هم می بینیم آنهم چه رؤیاهائی! پس با چشم بسته هم می بینیم. و این فقط مختص حس بینائی است. با چشم ها می بینیم در خواب و بیداری و مشاهدات خود را در دلهامان پنهان می داریم. و خدا می بیند!

۴۷۰- بدان که پاکی و ناپاکی دل از آدمهای پاک و ناپاکی است که مقیم در دلند یا مقیم در دلشان هستی. اینکه دلبر یا دلداده ات کافر باشد یا مؤمن. عاشق باشد یا فاسق. ظالم باشد یا عادل و... . اگر ناپاکی و ناخواسته بسوی فسق و فجور و پلیدی سوق می کنی ببین چه کس یا کسانی در دل تو هستند و نیز بعکس! اگر بسوی پاکی و نیکی می روی ببین چه انسان پاک و نیکی در دل توست و یا تو در دلش هستی! ای برادر تو همه قلبی و بس مابقی تقدیس ابلیس و عبث.

۴۷۱- آری کافران هم عاشق می شوند عاشق کافرتر از خودشان یعنی عاشق امامان کفر. فاسقان هم عاشق فاسقترین ها می شوند. ظالمان هم عاشق ظالمترین ها. و دروغگویان هم عاشق دروغگوترین ها و... و بدینگونه در این عشق کمال کفر و فساد و ظلم و فسق و دروغ و پلیدی رخ می نماید یعنی یک انسان دوزخی با قلبی سخت تر از سنگ و ذهنی فسیل شده و تنی آتشین و رنجور و اعصابی فلج.

۴۷۲- شقی از شقی دل می برد لطیف از لطیف. کافر از کافر و مؤمن از مؤمن و ظالم از ظالم و دروغگو از دروغگو و... .

۴۷۳- ولی عشق کافران به یکدیگر منجر به اشد شقاوت و عداوت و نفرت و انتقام می شود زیرا هر یک خود را نسبت به طرف مقابل ایثارگر می داند و توقع پرستیده شدن دارد در حالیکه آنچه که بتدریج در نفوس آنها رخ می نماید شقاوت و نفرت متقابل است که بناگاه بصورت انفجار رخ می دهد و قیامت هر یک در این رویداد برپا می گردد.

۴۷۴- از آنجا که عشق و دلدادگی واقعه جانشینی است هر یک در دیگری عریان و آشکار می شود. و اصولاً قیامت بمعنای روی نمودن نفس است در درجات ظهور و بروز در غیر خود. و قیامت کامل و کبرا همانا رخ نمودن ذات همه آحاد بشری در خداوند است. که سیمای کافران همان درجات دوزخ است و دوزخیان. و سیمای مؤمنان هم درجات بهشت است و جلوه بهشتیان بر یکدیگر و خاصه همسرانشان. و سیمای مخلصین هم درجات رضوان است که آشکار می شود. و هر یک از این جلوه های وجود در درجات متفاوتش در دوزخ و بهشت و رضوان و برزخ آشکار می شود و آدمی از باطن خودش برخوردار می شود.

۴۷۵- جمال الهی در قیامت کبرا نیز به مثابه ظهور جمال بطن های نفوس آحاد بشری است و هر کسی خداوند را به جمال ویژه خودش دیدار می کند. و برخی چنان جمالی را دیدار می کنند که آتش دوزخ را ترجیح داده و با صورت خود را در دوزخ سرنگون می کنند تا نفسشان و متعاقباً جمالشان متحول و زیباتر شود. در واقع کافران همان جمال ابلیسیت نفس خود را دیدار می کنند که جمال استکبار و فسق و جهل و خیانت و ناپاکی و هراس و زجر است.

۴۷۶- در قیامت صغرای حیات دنیوی که بواسطه عشق برپا می شود نیز واقعه ای مشابه قیامت کبرا در کیفیت بس نازلتر رخ می دهد و هر کسی جمال نفس خود را در معشوق خود درمی یابد و در آغوش او تجربه و دریافت می کند و می شناسد.

۴۷۷- و اما در عشق عرفانی و امامی این خلافت و قیامت بکلی متفاوت است و مشرکان و منافقان و متکبران و مکاران و کذابان سیما و هویت باطني خود را در امام مشاهده و دریافت می کنند و لذا به قتل او همت می گمارند زیرا پلیدی و ناپاکی خود را در آئینه وجود او می بینند و همه پلیدیهای خود را به او نسبت می دهند و همه پاکیها و عشق او را از خود می دانند. و لذا خود را مؤمن و مخلص و پاک و عارف و او را کافر و ناپاک و جاهل می خوانند. همه امامان و عارفان به این وضع دچار بوده اند.

۴۷۸- بدان که در رابطه جنسی واقعه خلافت رخ می دهد و برخورداری و لذت جنسی همه جریان مبادله روح است که اوجش ارگازم جنسی است که به آنی موتی رخ می دهد و دو روح از تن رخت بربسته و به خانه وجود فرد مقابل وارد می شوند و اقامت می گزینند. پس وای بر زناکاران و وای بر ازدواجهایی که با روح افراد بیگانه ای انجام می شود و در حقیقت فرد زناکار حامل روحی از فرد دیگری است و با فرد سومی شروع به زندگی می کند. یعنی فرد X با روح فرد Y با فرد Z زندگی می کند. و طبعاً فرد Z با روح فرد W با فرد X زندگی می کند و نتیجه اینکه در زندگی بین X و Z آنانکه

زندگی می کنند Y و W هستند در قالب X و Z . پس این عین یک مالیخولیای متقابل و تو در توست. یعنی هرگز این دو فرد مزدوج نخواهند دانست که چرا زندگی کردند و چگونه زندگی کردند و برای چه یکدیگر را شکنجه کردند و چرا طلاق گرفتند و آنهمه زجر و عداوت و تهمت و جنون از برای چه بود. در این باره بسیار بیندیش زیرا این حقیقت اکثریت زناشوئی های عصر ماست که همه روابط نامشروع قبل از ازدواج دارند حتی اگر رابطه جنسی هم برقرار نکرده باشند و بلکه از طریق خیانت چشم افرادی را بر قلوب خود وارد کرده اند حتی از طریق تلویزیون و عکس.

۴۷۹- بدان که خودارضائی خاصه برای زنان راه ورود مردان در قلوبشان است از طریق تصورات. زیرا زن، مرد را بر خودش وارد می کند جسماً و قلباً. ولی مرد همانطور که شهوت خود را برون می افکند زن را از دل خود در هر رابطه ای در واقعه ارگازم به برون پرتاب می کند. یعنی مرد در هر رابطه ای با ارگازمش از زنی که در دل دارد پاک می شود ولی زن در رابطه اش مردی را بر دلش وارد می کند. اینست که به لحاظ دینی مسئله عفت و حجاب و تک همسری و کلاً مسائل جنسی برای زن بسیار مهمتر و شدیدتر و دقیق تر است و اساس دین و کفر زن در عفت یا بی عفتی اوست که درب اصلی و دائمی اش چشم اوست.

۴۸۰- «به نامحرمان نگاه نکنید و کاری هم نکنید که نگاهتان کنند» این سخن فاطمه اطهر کل راه و رسم رستگاری و پاکی زن است.

۴۸۱- از این منظر باز بهتر می توان دریافت که چرا کانون اصلی و وجودی نژادپرستی همانا زن است زیرا همه اعضای یک خانواده بر زن خانه وارد می شوند و زن همه را بخود راه می دهد. حال اگر زنی کافر یعنی خودپرست باشد می شود کارخانه نژادپرستی!

۴۸۲- روزی یک نفر که شاهد ظهور و بروز انواع فجایع جانی و مالی و جنسی و اخلاقی و عاطفی در اعضای خانواده خود بود از بنده رازش را پرسید که: اینهمه بدبختی و رسوائی و فساد و انحطاط از کجا بر سر خانواده ما فرود می آید؟ به او گفتم: مگر نه اینکه همه افراد خاندان شما همواره خودشان را برترین انسان جامعه و بلکه روی زمین می دانسته اند؟ گفت: راستش من از کودکی تاکنون احساس می کرده ام که انسانی ویژه و برترم و مادر و پدر و همه خواهر و برادرانم چنین هستند و بنوعی برگزیده هستیم ذاتاً! گفتم: به این می گویند نژادپرستی! پرسیدم: آیا شدیدترین درجه این احساس برتری در چه کسی از خانواده شماست گفت: مادرم! گفتم: اینک قیامت نژادپرستی خانواده شما برپا شده است تا ببینید که اتفاقاً پست ترین خانواده ها و آحاد بشری هستید و دست از این استکبار و ابلیسیت بردارید که گویا شما ذاتاً متفاوت و برترید همچون ابلیس که چون خود را ذاتاً برتر می دانست و آدم را تصدیق و سجده نکرد به جهنم رفت.

۴۸۳- آیا می دانید چگونه فرد یا خانواده و یا جامعه ای بتدریج به این نتیجه می رسد که برترین است؟ گام به گام که در ظلم و کذب و ربا و ریا و زنا و حرامی ها فرو می رود به چنین احساسی می رسد که برگزیده و ممتاز است و ذاتاً متفاوت است که براستی هم چنین است منتهی بطریقی معکوس درجه اول است. امروزه در رأس چنین احساسی بنی اسرائیل قرار دارد که شقی ترین و ظالمترین قوم روی زمین است و انگلیسی ها و آمریکائی ها و آلمانها و... .

۴۸۴- و بدان که هیچ استکبار و ابلیسیتی عمیق تر و شدیدتر و ظالمانه تر و پیچیده تر از نوع اعتقادی و مذهبی اش نیست که هولناکترینش نوع عرفانی آنست.

۴۸۵- بنده به تجربه و مشاهده عینی دریافتم که فرقه های درویشی و به اصطلاح عرفانی خودپرست ترین فرقه هایند که جز خودشان اصلاً کسی را آدم نمی دانند و لذا در اشد تباهی و فساد و رسوائی و عذابها زندگی می کنند و توبه نمی کنند!

۴۸۶- این فرقه ها به جائی از پلیدی می رسند که به این باور دست می یابند که ابلیس عاشقترین و مقربترین بنده خداست و خدا ظاهراً او را امر به سجده آدم کرد ولی باطناً به او گفت که سجده نکند. درست مثل خودشان که هیچ کس جز خود را قبول ندارند و کل مردمان را تحقیر و مسخره می کنند. اینها خدا را هم مثل خودشان حیله گر و فریبکار می دانند همانطور که ابلیس هم عاقبت خداوند را فریبکار خواند. این عصاره همه عرفانهای دجالی و ضد عرفان است: عرفان ابلیسی! عرفانی که جز «رندی» هنر دیگری ندارد یعنی فریبکاری و دجالیت! اینان اولیای شیطان هستند در مقابل اولیاء الله!

۴۸۷- در عشق، آدم کافر، پلید می شود جاهل، دیوانه می شود، مشرک هم منافق می گردد و نهایتاً جانشین شیطان!

۴۸۸- در عشق، آدم مؤمن، مخلص می شود، عاقل، عارف می شود و نهایتاً جانشین خدا!

۴۸۹- ولی عشق کافران، دارای هویتی شدیداً متناقض است یعنی معجونی از شوق و نفرت، خدمت و ذلّت، تمایل و تقابل، عیش و زجر و قرار و فرار است و لذا شعور فرد به سوی دو شقه شدن و فروپاشی کامل می رود و به جنون و جنایت منتهی می گردد.

۴۹۰- عشق کافرانه، ابتلاء و بستگی و اعتیادی زجر آور و جانکاه است و فرد برای توجیه عاشقانه این تضاد شقه کننده روز به روز به خودفریبی پیچیده تری می رود و در واقع بسوی خود- دیوانه سازی در حرکت است.

۴۹۱- از آدم شدیداً خودپرست که کسی جز خودش را قبول ندارد و آدم نمی داند همواره رفتار و گفتار و اعمالی رسوا کننده و مضحک سر می زند تا از این ادعا و احساس توبه کند ولی او حتی این رسوائی و خود- مسخرگی را هم به حساب صدق و صمیمیت و تواضع خود می گذارد و از خودش متواضع تر و ایثارگرتر نمی شناسد. بهر حال او همواره «تر» است.

۴۹۲- یک کافری که به عشق هم مبتلا شده دروغگوترین و ریاکارترین و خودفریب ترین بشر است تا آنجا که دروغهای خود را باور نموده و دیگر اصلاً از خود صادقتر سراغ ندارد و ایثارگرتر! و تنها مشکل او اینست که هیچ کس او را درک نمی کند و قدر عشق و ایثارش را نمی داند و ذاتاً دستش بی نمک است و همه دستش را گاز می گیرند!

۴۹۳- یکی از ویژگیهای آدمهای شدیداً خودپرست که خود را ترین می دانند شهوتبارگی افسارگسیخته است که آنان را دریوزه و چاپلوس همه جنس مخالف می سازد تا بدین طریق این احساس نژادپرستی و برتری در آنها بشکند ولی آنها همین له شدگی و دریوزگی خود را ایثار خود می دانند و افسار گسیختگی شهوانی خود را هم عشق می خوانند. و لذا امروزه در سراسر جهان شاهدیم که عشق و هرزگی امر واحدی تلقی می شود.

۴۹۴- مؤمن، عاشق ایمان برتری می شود و کافر هم عاشق کفر برتری. و شقی هم عاشق شقاوت برتری. و جاهل هم عاشق جهل برتری. و کذاب هم عاشق کذب برتری. و عاقل هم عاشق عقل برتری. و پاک هم عاشق پاکی برتری. و عاشق هم عاشق عشق برتری می گردد.

۴۹۵- «مثل کافران مثل عنکبوتی است که برای خود خانه ای ساخته است و بدانید که بی بنیادترین خانه ها خانه عنکبوت است. و خداوند می داند که غیر او را می خوانند... اینگونه مثل می زنیم تا اهل خرد عبرت بگیرند...».

۴۹۶- اینجانب در آغاز جوانی بر حسب اتفاق با این آیه روبرو شدم و احساس کردم پیامی بزرگ دارد این بود که برای فهم ماهیت خانه عنکبوت به تحقیق پرداختم و دانستم که خانه عنکبوت از جنس تن اوست و لذا خانه ای پروتئینی است یعنی عنکبوت خانه اش و دنیایش را از پوست و گوشت و خون و جانش می سازد یعنی از طریق خودفروشی. آنانکه وجدان و عقل و ایمان و دین و سلامت را خرج می کنند تا صاحب خانه و منصب و همسر و موقعیت و امنیت و جلال و جبروت شوند ولی دیگر از وجود خود چیزی باقی نگذاشته اند و با اینحال خانه شان همچون تار عنکبوت سست و بی بنیاد است و با نسیمی نابود است. «آنچه که از خود صرف دنیا می کنی هرگز قابل جبران نیست».علی ع -

۴۹۷- آنانکه عصمت و عزت و شرف خود را صرف عیش و لذایذ دمدمی می کنند دین و ایمان و عقل را فدای معیشت و مقام و مال اندوزی می کنند و دل را ملعبه بولهوسی و شهوتبارگی می سازند در واقع روح را خرج تن و دل را صرف گل و معنا را فدای ماده و یعنی آخرت را خرج دنیا می کنند دنیایی که به بادی بر باد می رود همچون خانه عنکبوت. «آنانکه خود را به خدا فروختند تاجرانی هوشمندند و هرگز پشیمان نمی شوند...» قرآن-

۴۹۸- و مهلکترین این خودفروشی همانا عشق را خرج اراده به پرستیده شدن کردن است زیرا عشق همان روح خلاق است که به قلمرو اراده به ظهور و خلق جدید آمده است. اراده به پرستیده شدن به سرعت کل عشق و دل را تبدیل به شهوت و بولهوسی و عیاشی می سازد و بزودی گندش درمی آید و تهمت ها وعداوتها آغاز می گردد.

۴۹۹- از عشق بعنوان موتور محرکه و قدرت خلاقه خلقت جدید عرفانی بهره گرفتن مستلزم معرفت و صبر و بردباری و تقواست. صبر بر حق راز آخرین است که در نقطه مقابلش شتاب و حرص و ولع و شهوت و زیاده خواهی قرار دارد: تبدیل عشق به معرفت و محبت و توسعه دل و جان. و تبدیل عشق به شهوت و منیت و تن بلی و هرچه سریعتر به انتها رسیدن.

۵۰۰- جرعه جرعه و اندک اندک نوشیدن یا به آنی سرکشیدن و بلعیدن. آن یکی غذا می شود و این یکی ادرار و مدفوع. انتهای حرص و شتاب و نفس پرستی، تفاله و تعفن و نفرت از خویشتن است و تهمت به نعمات.

۵۰۱- آنانکه هر چه سریعتر می خواهند ببینند که انتهای هرچیزی چیست جز به نفرت و تهمت نمیرسند. مخصوصاً اینکه موضوع عشق در میان باشد. عشق، انتها ندارد زیرا خود مقصود است و نه وسیله! آنانکه عشق را وسیله خوشبختی و بکام رسیدگی قرار می دهند بسرعت آنرا به گند کشیده و عاقبت انکارش می کنند که: همه چیز دروغ و توهم بود!؟

۵۰۲- عشق، کارگاه آفرینش جدید است که هویت جاوید انسان را رقم می زند. آنچه را که عامه بشری از قیامت کبرا به بعد آغاز می کند مؤمنان در حیات دنیا به انجامش می رسانند و لذا بقول قرآن در قیامت محشور و محاسبه نمی شوند زیرا حسابشان پاک شده است و بلکه مرگ در دنیا را هم تجربه نمی کنند زیرا به موت اراده در خلق جدید پیشاپیش موت را تجربه کرده اند. «تا موت را نچشید خدای را دیدار نمی کنید» قرآن- «و همه در آنروز برانگیخته و محشور می شوند الا پرستندگان عاشق» قرآن-

۵۰۳- شتاب زدگی که ویژگی عصر ماشینیزم است عرصه ظهور شتاب نفس بشر است که به بشر مدرن حتی مجال لحظه ای تفکر نمیدهد و لذا بناگاه در اندک مدتی کسی را هلاک می یابی. این همان اراده به آخر راه رسیدن است زیرا عصر آخرالزمان است که آخر راه خلقت است یعنی روز هفتم! و اینست که صبر بر راه از اهم امور دین و معرفت است.

۵۰۴- «آخرش چی؟» این لفظ و معنای مشترک عامه مردمان جهان در همه امور است. و پاسخ به آن جز شتاب پرستی و عبث و پوچی گرائی و گرایش به خود فراموشی و تخدیر نیست. این سئوال همه بولهوسان و تنوع پرستان و ماجراجویان و ظاهرپرستان است که از حرکت جوهری و کمال روحانی غافلند یعنی از باطن خود بیگانه اند.

۵۰۵- اگر قرآن کریم صبر بر صلوة را امری کبیر نامیده صبر بر عشق اکبر امور است زیرا عشق واقعه صلوة و صلوة وجودی است. از اقامه صلوة تا وقوع صلوة تا تحقق صلوة تا مقیم صلوة شدن که همان فنای از خود و بقای در حق است. که همه سراسر مراتب صبر و بردباری می باشد.

۵۰۶- در یک کلمه شتاب و غایت گرائی در عشق بزرگترین آفت عشق است که عشق را به شهوت و فساد و فسق می کشاند. و عکس آن که صبر بر عشق است در تقیه عشق به کمال میرسد که بقول رسول اکرم که پیامبر عشق است تقیه در عشق مترادف مقام شهادت است یعنی شهود حق!

۵۰۷- «آنانکه عهد با ربشان را پس از بستن، شکستند به فساد در روی زمین می پردازند» انعام- این بدان معناست آنکه چهار صباحی در راه هدایت قرار گرفت و دوباره پیمان شکست این بار دارای رسالت شیطانی می شود و چه بسا از عیاشی و بولهوسی های خود می گذرد و با اسراری که از راه می داند به گمراهی مؤمنان می پردازد و ره زن دینشان می شود و این معنای مفسد فی الارض است که برای خودش این رسالت را قائل است که هر عهد و وفا و محبتی را نابود سازد زیرا خودش با خود چنین کرده است و محبت الهی و عهد با امامش را لگدمال کرده و خود را به فساد کشیده و به قحطی وجود انداخته است و لذا چشم دیدن محبت و ایمان و وفا در دیگران را ندارد.

۵۰۸- یعنی خیانت به عشق، خیانت به ذات خویشتن است زیرا عشق نور خلق جدید و حیات جاوید الهی است. همه خائنان به عشق اشقیاء و بدبختان انگشت نمای روی زمین هستند.

۵۰۹- آنکه در عشق است، هوشیارست، بیناست، شاهد بر خویش است حتی در خواب. مستی عشق، مدهوشی و نسیان نیست بلکه اشد هوشیاری است. بدان!

۵۱۰- عقل از آن عاشقان است و جهل هم برای فاسقان! جهلی که در لباس علوم فنی و حساب پنهان است. عقل، ذهنیت عشق است و عشق هم قلب عقل است. عقل و عشق، ظاهر و باطن یکدیگرند.

۵۱۱- عشق یا نبوی است، و یا ولوی. یا وحی مستقیم خداست و یا وحی ای است که وحی کرده می شود (سوره نجم) بواسطه اولیای معصوم. و این وحی آخرالزمانی و عشق آخرالزمانی است که عشق و وحی قمری است و نه خورشیدی! بدان!

۵۱۲- و اما آن وحی که وحی کرده می شود بواسطه محمد مصطفی ص و امامان و اوصیای او به دل مؤمنانش که علی ع سر سلسله آن است بواسطه معرفت نفس درک و دریافت و استخراج می شود در جریان استغراق عرفانی! و این همان کتاب متشابه و مثانی است بقول قرآن که عین قرآن است به زبان روز آخرالزمان. مثل مثنوی مولوی و یا فتوحات ابن عربی. و یا آثار اینجانب. و این همان عقلِ عشق است. بدان!

۵۱۳- «آنکه صورتش را بسوی خداي گردانید و تسلیمش نمود اوست مُحسن...» بقره -۱۱۲- در این جا مُحسن همان صاحب جمال الهی است و ظهور هوی حق است: و هو محسن! این امامت است! جمالی که مصدر نور خداست و طالبان را هدایت می کند به عشق! این همان جمالی است که مؤمن در صلوة بر آن سجده می برد تا مقیم آن شود و آن جمال را بر دل خود وارد سازد. این جمال درب جنات نعیم است. «متقین مقیم در نعیم هستند» قرآن- امام صادق ع «نعیم» را همان امام می خواند.

۵۱۴- «مشرق و مغرب برای خداست پس هر کجا که به آن روی گردانید روی خداست...» بقره ۱۱۵- و آنکه چشمش به جمال یک مُحسن (امام زنده) بینا شد چشم دیدن وجه الله (جمال خدا) را در طلوع و غروب آفتاب پیدا می کند. تجربه شهودی اینجانب مصداق این کلام خداست. «... بگو مشرق و مغرب برای خداست که بواسطه آن هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند» بقره- ۱۴۲ پس هدایت امری جمالی است یعنی به نور عشق است.

۵۱۵- «آگاه باشید بدرستیکه هر چه در آسمانها و زمین است برای خداست...» این آیه مکرر بدین معناست که هرچه که هست برای رسیدن به خداست و راه خدا و نشانه خدا و سمت و سوی خدا و روی خداست. هیچ چیزی مال خدا نیست هر چند که مالکیت عالم از اوست زیرا او بی نیازست. پس همه چیزها جهت هدایت انسان بسوی او و دیدار اوست و در واقع جهان هستی و هر آنچه که در آنست قلمرو سجده و صلوة بر خداست و نمازی که در آن این آیات شهودی و وجودی حضور نداشته باشد خودپرستی آشکار است و آدمی نفس خود را سجده می کند.

۵۱۶- خداوند در شدیدترین لذایذ و رنجهای بشری بیشترین حضور را دارد زیرا دل آدمی در این دو وضعیت در زنده ترین و خلاقترین موقعیت حیاتی خود قرار دارد. چرا که در اشد لذت و رنج است که آدمی به موقعیت موت نزدیک می شود و موت اراده رخ می دهد. «آنگاه که بلائی نازل می شود خالصانه خدای را می خوانید...» قرآن –

۵۱۷- در اشد لذایذ نیز دل آدمی در اوج حیات و خلاقیت قرار می گیرد ولی متأسفانه نفس بشری در این وضعیت دچار اشد از خودبیگانگی و دوری از خدا قرار می گیرد الا پرستندگان عاشق.

۵۱۸- بنابراین در رابطه جنسی که عمیق ترین و شدیدترین لذایذ رخ میدهد نیز اگر خداوند یاد شود دیدار شود به مصداق آیه«حرث» که ذکرش رفت. چرا که در این رابطه خداوند با دو دوستانش مشغول خلق انسان است هم خلق جدید عرفانی در مؤمنان و هم خلق جدید جسمانی در تولید مثل.

۵۱۹- و بدان که در رابطه جنسی خاصه در ارگازم که اوج این رابطه است موت رخ می دهد که در این موت انتقال روح اتفاق می افتد که همان واقعه انتقال ولایت زناشوئی است اگر رابطه سالم و مؤمنانه با ادای حقوق زناشوئی باشد و زن هم تمکین و مشارکت جنسی داشته باشد و به امر ابلیس خودش را فرشته تصور نکند ولایت شوهر را قلباً پذیرا می شود ولی اکثر زنان به امر شیطان حتی تظاهر به بی نیازی جنسی می کنند که این تظاهر عاقبت تبدیل به افسردگی و دل مردگی می شود که عذاب حاصل از این مکر نازوار است. و این افسردگی به کل تن و روان سرایت می کند و انواع امراض جسمانی و عصبی و روانی پدید می آورد و برخی از زنان را هم به هرزگی و خیانت می کشاند که در روابطی نامشروع به ارضای نیاز جنسی خود بپردازند زیرا در رابطه زناشوئی آنرا انکار کردند تا ولایت و روح شوهر را نپذیرند و این اساس ابلیسیت و تباهی و مکر و بدبختی زن است.

۵۲۰- آنکه در لذتها خدای را انکار نماید و یاد نکند و نشناسد و دیدار ننماید در عذابها یاد می کند. پس می بینیم که رحمت خدا همواره پیشی دارد بر عدلش.

۵۲۱- بدان که در رابطه زناشوئی و خاصه جنسی اگر خدای یاد نشود شیطان وارد شده و بین آن دو عداوت و خیانت می اندازد. و حالت سومی ندارد.

۵۲۲- کفران نعمات زناشوئی و خاصه جنسی که در مرد و زن هریک به نوعی حضور دارد که در زن بسیار شدیدتر است، اساس کفر و فساد و فلاکت بشر است. و ناز در قبال نیاز جنسی هم لطیف ترین نوع کفر است. و بدترین آن احساس

ایثار در رابطه جنسی است که معمولاً از جانب زن است که روح ابلیست حاکم بر نفس اوست. هر چند که در مردان زن صفت عصر ما این ناز و احساس ایثار گوئی بمراتب شدیدتر است.

۵۲۳- پس بدان که خداوند در هیچ جائی به اندازه زیر لحاف حضور ندارد و اگر تو هم حاضر باشی حضور بهم خواهد رسید «زنان شما کشتزارهای شمایند... پس اگر تقوا پیشه سازید بدانید که او را دیدار خواهید نمود و مؤمنان را مژده ده». بقره-۲۲۳

۵۲۴- اصلاً اساس همه امتحانات الهی در بشر، دعوی عشق و ایمان و عهد و وفاست. و هسته مرکزی قیامتهای نفس بشری هم جز این نیست زیرا ادعای عشق، شدیدترین عهد و وفا را می طلبد. «در قیامت آخرین میزان، عشق است» علی ع

۵۲۵- عشق، وصال و اتحاد و عهد دل است به منبعی از عشق حق. پس امتحان عشق، این امتحان است که تا چه حدی به دل خود وفاداری و نسبت به آن احساس مسئولیت می کنی زیرا دل تو قلب وجود توست و امام جان توست و منظر حق و خانه خداست. پس هر امتحانی، امتحان مسئولیت انسان بخودش می باشد، مسئولیت در قبال هستی جاوید!

۵۲۶- مسئولیت به هستی جاوید، عهدی جاوید است و هر امر جاویدی همان عشق است زیرا عشق، اتصال و تعلق جاویدان است. پس عشق همان به هستی جاویدان است که رخ نموده و در دل شکوفا شده است. پس خیانت در عشق عین نابودی پرستی است و کفری هولناکتر از این نیست. پس عشق هم میزان است هم مقصود و نه وسیله خوشبخت شدن. عشق خود خوشبختی است. و این مذهب اصالت عشق است.

۵۲۷- هر که تو را برای خودت دوست می دارد نه برای خودش، امام توست در درجات. و تو دارای تعهد جاویدانی نسبت به او می باشی پس به این عهدت وفا کن و حقوقش را ادا کن زیرا در محبت اوست که نور حیات و هستی جاویدان خود را می یابی! همواره تو از غیری و نه از خودت. پس خداوند در دل کسی که تو را دوست می دارد مشغول خلق روحانی و عرفانی و جاودانی توست، خلق انسانی و یزدانی. پس به خدایت در دل عاشقت وفا کن و حقش را ادا کن. مبادا که عاشقت را بفروشی تا دل ناکسی را بدست آوری و او را پرستنده رذالت و شیطنت و نابودگی خود سازی.

۵۲۸- همانطور که تو از خودت پا به حیات دنیا نگذاشته ای بلکه از کمر پدر و در رحم مادرت پدید آمده ای یعنی از غیر. پس حیات اخروی و روحانی و جاویدان تو هم از خودت و در خودت نیست از غیر و در دل غیر است.

۵۲۹- و اینست که در خیانت به عهد خودت در رابطه با کسی که تو را خالصانه دوست می دارد و جز سعادت تو منظوری ندارد، منجر می شود به خدمت کسانی که دشمنان سعادت تو هستند. یعنی دشمنان را دوست می داری و این عذاب آن خیانت به دوست است. «ای مؤمنان دشمنان خدای را به دوستی مگیرید که دشمنان شما هم هستند حتی اگر پدران و برادران و عزیزان شما باشند...».

۵۳۰- و اما چرا عشق و دوستی های درون نژادی به شقاوت و حسادت و عداوت می رسد؟ عشق زناشوئی، مادر و فرزندی، خواهری و برادری، عمه و عمو و دائی و خاله و... . خاک، قلمرو مرگ و نیستی و تباهی و بیرحمی و بیوفائی است هر چند که مهد زایش و رحمت هم هست. زمین هم زایشگاه بشر است و هم قبرستانش. بنگر که چگونه فرزندان پس از ازدواجشان بناگاه از والدین و سائر اعضای نژاد خود قطع رابطه می کنند و کمترین عاطفه ای هم از میان می رود و لذا عداوت والدین و فامیل را نسبت بخود برمی انگیزند. یعنی با هر پیوند ژنتیکی جدید سائر پیوندهای نژادی قدیم لگدمال می شود. و این خیانت ذاتی دنیا و دنیاپرستی و نژاد و نژادپرستی است. این خیانتِ عدم است. عدم نسبت به وجود، خائن است و از وجود انتقام می ستاند که البته این امر بر حقی کبیر استوار است که از اراده خداست که آدمی در نبرد بین بود و نبود، از میان برخیزد و از بود و نبود فرا رود و هویت الهی یابد چون انسان برتر از وجود و عدم است چون خلیفه خداست و خداوند قبل از عالم وجود هم وجود داشت.

۵۳۱- ابلیس شقاوت و عداوت نژادی با مرکّب نامرئی و بیرنگ در دل آدمی القاء می کند تا ردپائی آشکار برجای نگذارد پس انسان باید در نگاه کردن بسیار دقیق و صبور باشد. معرفت نفس از جنس تفکرات علیتی و تجزیه تحلیلی نیست بلکه از نوع تأملات شهودی و بصیرت است حاصل نگاه کردن است. معارف عرفانی، دیدنی هستند نه استنتاج کردنی. «انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است». قرآن- این همان معرفت نفس است و تن و دل و جان و روان شناسی شهودی است.

۵۳۲- «ای مؤمنان در امرآزادگی (برّیت) و پاکی (تقوا) همدیگر را یاری دهید» قرآن- این همان واقعه غدیر و امر ولایت عرفانی بین مؤمنان است در درجات ایمان به رهبری شخص امام. این همان شالوده عشق عرفانی و ستون فقرات مذهب امامیه (تشیع) است. برّیت (ابرار) و تقوا دو روی امری واحد است. آزادگی یعنی برائت از غیر خدا و تقوا هم یعنی برائت و پرهیز از خود: پرهیز و منزه شدن از خویش و غیر. زیرا «خود» هرکسی همان عدمیت اوست که لانه عدم پرستی و عدم پرستان است و امور عاریه ای! پس از خود پاک شدن همان از غیر پاک شدن است زیرا خودیت هر فردی عبارت است از نژاد و جامعه و تاریخ و فرهنگ و جبرهای اقتصادی و سیاسی و تربیتی و آموزشی و... و آدمی منهای اینها هیچ و پوچ است. پس برای رهائی از غیر بایستی از غیر یاری گرفت منتهی غیری که دوست است یعنی مؤمنان! این همان اساس امر ولایت و امامت است: مؤمنان برخی اولیای برخی دگرند- قرآن – این ولایت و یاری جهت رهائی از جبرهای نژادی و اقتصادی و اجتماعی و تاریخی و علمی و فنی و سیاسی و... می باشد. این یاری و تعاون همان قلمرو ارادت و عشق عرفانی و رابطه مراد و مرید یا امام و مأموم است.

۵۳۳- بیائیم باور کنیم که دین همان راه رسیدن به خدا و لقاءالله است در آخرالزمان محمدی. لذا احکام و شریعتی که این مقصد را در محور و رأس همه اجزای خود در ذهن و دل آدمی نداشته باشد همان دین ضد دین و مذهب ابلیس است و تبدیل به شریعت پرستی می شود یعنی ابزارپرستی. زیرا شریعت کوله بار سفر در این راه است که خود مقصد پنداشته می شود و بت پرستی و شرک و نفاقی ابلیسی تر از این نیست و این مذهب شرک است که اساس نفاق می باشد. شریعت منهای خدا یا امام زنده، ظرف القائات ابلیس است.

۵۳۴- قانون حجاب و عفت و عصمت زن در دین خدا در یک کلمه بدین معناست که خداوند به زن می گوید که: ای زن اینقدر ارزان و در دسترس مباش! بدان که حامیان بی حجابی بزرگترین دشمنان عزت زن هستند.

۵۳۵- نفس زن بی حجاب و بی عفت، لانه مردان هرزه است و همین امر است که او را بیقرار ساخته و به فحشاء و زنا می کشاند و این عذاب بی عفتی است و بدان که درب ورود این هرزه ها و شیطان صفتان به وجود زن همانا چشم اوست و سپس سائر دربهای وجودش (فروج) و بدان که هر عضوی از بدن زن یک درب است. و فقط زنی که ولایت مردی را قلباً پذیرفته همه این دربها را به روی نامحرمان بسته است.

۵۳۶- زنی که در خانه قرار ندارد نفسش بواسطه هرزگان اشغال شده است و همانها او را به بازار می کشانند. نفس مبتلا به نامحرمان همچون یک معتاد هروئینی است که فقط در زیر نگاه هرزه ها نشئه می شود. این ابتلاء در عصر ما موسوم به عشق است. در حالیکه چیزی جز هرزگی و روسپی گری و شهوتبارگی نفس نیست: آتش گرفتگی!

۵۳۷- آدمی برای اینکه ایثارگر بودن خود را به دیگری ثابت کند براستی حاضر است از کل عزت و شرف و عصمت و عقل و فطرتش بگذرد و آنرا در زیر پاهای دیگران له کند تا او را بپرستند و خدایش بدانند. ولی آخر چگونه چنین آدم حقیر و له شده ای می تواند قابل پرستش و بلکه قابل دوست داشتن یا حتی قابل ترحم و توجه باشد بلکه منفور می شود. پس این تلاشی کاملاً ابلیسی در بشر است و فریبی بغایت مالیخولیائی است به وعده خدا شدن در نزد دیگران! این اشد کفر آشکار بشر است که به رهبری ابلیس به اجرا درمی آید: خودت را نابود کن تا پرستیده و خدا شوی!؟

۵۳۸- آری انسان در نزد رحمت مطلقه و عشق الهی، از خدا برتر است نه در نزد خودش و برای خودش! هیچ عارفی خود را خدا نمی داند و بلکه از خاک هم پست تر می بیند! «و آنان را می بینی که با پوزش بر روی زمین راه می روند... و چون خدای را یاد کنند به لرز می افتند».

۵۳۹- پیر طریقت حد فاصل بین مردم و خداست: خدائی بشری و انسان خدائی! و لذا مریدان اتفاقاً از منظر بشریت ابلیسی و فاسقانه و کافرانه خویش است که به او متصل می شوند و لذا اکثریت مریدان در مرحله نخست او را کمال فسق و کفر خود می پندارند: هرکسی از ظن خود شد یار من، از درون من نجست اسرار من! و این منشأ سوء ظن بعدی به پیر است اگر توبه ای خالصانه و مستمر انجام نگیرد. پیر آئینه باطن مرید است.

۵۴۰- کفر و انکار عامه نسبت به اولیای الهی به دو صورت بروز می کند: عده ای می گویند اگر راست می گوید پس چرا صاحب کاخ و حشم و خدم و گنجی لایزال نیست و ملائک وی را خدمت نمی کنند. و برخی دگر می گویند اگر راست می گوید اصلاً چرا مثل ما غذا می خورد و در بازار راه می رود و زن و بچه دارد و... (قرآن-)
بهر حال هیچیک از این دو دسته او را بشری معمولی نمی خواهند بدانند. حتی بسیاری از مؤمنان و مریدان هم درمواقع امتحانات و بی تقوائی ها دچار این دو نوع مسئله و بهانه جوئی می شوند. مسئله اینست که ارزش های وجودی او بعنوان یک بشر معمولی را منکر می شوند تا بی اطاعتی و بی تقوائی خود را توجیه کنند که: «هرگز نمی توان چون او

شد!» و برخی دیگر حتی او را خدا می خوانند تا به نوعی دگر بی عملی و بی تقوائی خود را توجیه کنند که: او ذاتاً دگر و برتر است و اصلاً بشر نیست پس ما به راه بشری خود می رویم...!!

۵۴۱- تلاش برای آدم خوب بودن در نزد دیگران و بلکه ایثارگر بودن در چشم این و آن، تلاش ابلیسی دیگری است که بستر همه مفاسد و ستم بری می باشد که اکثر این تلاش مترادف عشق و عاشقی پنداشته می شود و این همان اراده به پرستیده شدن است و مغز کفر پنهان می باشد که در جوامع مذهبی به وفور دیده می شود که مورد نفرت همگان قرار می گیرد زیرا اکثراً چنین هستند و لذا بر نیت چنین تلاشی آگاهند.

۵۴۲- فقط عاشق حقیقی است که معشوق و محبوب می گردد بی آنکه چنین قصدی داشته باشد و این ویژگی اولیای الهی است که برخاسته از عشق حق در خلق است و دیدن حق در خلق. زیرا خود مظهر حق در خلق هستند.

۵۴۳- علاوه بر این ایثار حقیقی (از خودگذشتگی) نه تنها موجب کاستی فرد ایثارگر نیست بلکه موجب فزونی و رشد و تعالی و کرامت وجودی اوست و لذا در ایثار حقیقی هرگز منتی پدید نمی آید زیرا چیزی از دست نمی رود و بلکه افزوده می شود و مظهر کامل این ایثار خود حضرت حق است که در دهها آیه قرآن خلقت هرچیزی موجب فزونی خداست: و تبارک الذی خلق... : افزون آمد آنکه آفرید... .

۵۴۴- ایثارگریهای مردان خدا نیز بی مزد و منت است زیرا از بابت آنچه که از دست میدهند ارزشهای روحی بس برتری از همین دنیا حاصل می کنند مثل وسعت دل و غنای جان و برکت و کرامت کلام و عمل و قرةالعین و جنات نعیم.

۵۴۵- «براستی که هیچ شی ای بر خداوند پنهان نیست در عالم ماده و آسمانها» آل عمران-۵ و این بدان معناست که خداوند در هر چیزی و بر هر چیزی از درون و برون حضور و احاطه دارد و با هر چیزی هست از ذرات تا کرات. پس اگر ما او را نمی بینیم در هر چیزی و با هر چیزی، بدان معناست که به کلی کوریم. ولی آیا آنچه که می بینیم چیستند؟ تصورات عادی و مزمن ماست. یعنی از واقعیت جاری جهان بیگانه ایم مگر آنکه با «واقعه» یعنی واقعیت روبرو شویم که همان قیامت نفس است و قیامت حواس و هوش و ادراک. «و قیامت هر آن جاریست...» قرآن- و دیدگان باز نمی شوند الا به عشق دیدار حق.

۵۴۶- «آراسته شد از برای مردمان عشق شهوات...» آل عمران۱۴- و اینست آن عشقی که عامه مردمان بدان مبتلایند شهوت بمعنای زیاده طلبی و حرص شدید درباره چیزی است از جمله شهوت جنسی و هرزگی و روسپی گری! و این همان خودپرستی و هوای نفس و بردگی امیال خویشتن است که عشق نامیده شده است. و لذا مردمان هر میل شدیدی را عشق گویند از جمله شهوتبارگی شدید جنسی را. این تشابه اسمی در قلمرو فرهنگ یکی از مهمترین علل بدبینی و تهمت به عشق عرفانی و الهی در اهالی شریعت و فقاهت است زیرا عشق عرفانی را که تجربه و درک نکرده اند و لذا از عشق، تصوری جز حرص و شهوتبارگی و پائین تنه پرستی ندارند.

۵۴۷- «براستی آنان را که به نشانه های الهی کافر می شوند و پیامبران و سخن گویان عدالت را می کشند به عذاب دردناک بشارت ده» آل عمران۲۱- می دانیم که پیامبر اسلام آخرین پیامبر است که مخاطب این آیه می باشد. پس پیامبران که مخاطب این آیه هستند چگونه پیامبرانی هستند که زین بعد کشته خواهند شد؟ این آیه نیز از جمله دهها آیه دیگر در قرآن است که نشان می دهد که ختم نبوت در پیامبر اسلام ص به معنای پایان یافتگی نبوت نیست بلکه بمعنای کمال نبوت است و پس از محمد مصطفی ص هم انبیائی می آیند که حامل و احیاگر و مبلغ نبوت محمدی در هر زمان و مکانی به زبان هر دوران می باشند که ما آنها را انبیای محمدی می نامیم که همان عارفان واصلند که بواسطه کشف قلبی قرآن را به زبان زمانه دریافت می کنند. «زین پس فقط رهروان معرفت نفس هستند که حقایق دین را دریافت می کنند» رسول اکرم ص - این عارفان حامل وحی ای هستند که وحی کرده می شود بواسطه شخص پیامبر اسلام ص - اینان عاشقان جمال پروردگارند و بر سنت ویژه محمدی هستند که همان معراج می باشد.

۵۴۸- «خداوند آدمی را آفرید و در نفس او پاکی و ناپاکی نهاد...» قرآن- تا او را به نفس خودش امتحان کند که میل به کدام سو نماید بسوی صدق و وفا و محبت و خیراندیشی و یا بسوی دروغ و دغل و دزدی و خیانت و رذالت. بسوی سلطه و مالکیت و تجاوز و یا بسوی گذشت و عدل و حق. بسوی بخل و تباهی و نابودی و یا بسوی سخاوت و پاکی و زیبائی و جاودانگی. و «آدمی نسبت به نفس خویش بیناست» قرآن- و اینست که در قبال انتخاب و اعمالش مسئول است.

۵۴۹- گاه آدمی در سمت شرارت نفس خود چنان فعّال است که پاکی و نیکی از نفس برمی خیزد و نفس بطور اتوماتیک در هر عمل و ایده ای بسوی شر می رود تا آن حدّ که آگاهی فرد و قدرت اختیارش را هم به تمامی قبضه می کند و در

کنترل خود می گیرد در اینجا فرد موجودی شرور می گردد و از لشکریان شیطان می شود و عاشقانه در خدمت شیطان قرار می گیرد. و این شیطان پرستی است که عین بی ارادگی بشر است و اراده اش در خدمت شیاطین برتر از اوست. چنین فردی اگر در شرایطی مجبور به کار نیک شود و یا از جانب دیگران مورد نیکی قرار گیرد تعادلش بهم می ریزد و به انکار و عداوت برمی خیزد و گوئی که به او خیانت و تجاوز شده است.

۵۵۰- شرارت و ناپاکی نیز دو نوع دارد: فاعلیت و مفعولیت! ستم گری و ستم بری! و ستم بران در قبال ستمگران احساس ایثار دارند همانطور که ستمگران در قبال ستم بران! این احساس ایثار متقابل منشأ عداوت و کینه های پنهان این دو گروه است که گاه به انفجار و برون افکنی و انقلاب می انجامد.

۵۵۱- عجبا که آدمی در قبال پلیدیها و شرارتهایش نیز حسّ عشق و ایثار دارد و بدون آن قادر به ارتکاب اعمال زشت خود نیست.

۵۵۲- و در هیچ عمل و ارتباطی همچون رابطه جنسی، تمامیت پاکی یا ناپاکی نفس به عرصه فعل و ظهور نمی رسد چرا که در این رابطه دو خلقت توأمان دخیل می گردد خلقت قدیم و جسمانی (تولید مثل) و خلقت روحانی و وحدت وجود بسوی دیدار با خدا. پس خدائی ترین و خلاقترین و تمام وجودی ترین رابطه هاست.

۵۵۳- پاکی نفس از خودگذشتگی و تقوای نفس است و همه ناپاکیها از خودپرستی است. و بزرگترین اجر تقوا و از خودگذشتگی همان محبّت است به عالم و آدمیان و نسبت بخویشتن! انسان خودپرست از همه متنفر و متوقع است و این تناقض زجرآور است از جمله از خودش. آدم خودپرست از خود منزجر و لذا فراریست.

۵۵۴- مرگ، قطعی ترین و نزدیک ترین اراده ای در بشر است که چون بخواهدش در حال محقق شود یا به موت اراده و یا موت تن. زیرا آدمی از عدم است پس ریشه در نابودی دارد و چون اراده اش کند واقع گردد و از نو هستی یابد و این اساس خلق جدید است که حاصل موتهای اراده است که جز از عشقی تمام وجودی ممکن نمی شود در وادی فراق.

۵۵۵- سوءظن و تهمت ناحق به پیر و امام هدایت عین تهمت به فطرت و شرف و هویت و بلکه ذات خویشتن است که اگر هر چه سریعتر توبه ای خالص رخ ندهد عین آن تهمت بر وجود فرد واقع می شود. امام تو خودِ خود توست و ایمان و عزّت و ابدیّت توست.

۵۵۶- اصلاً مهم نیست که پیر طریقت حقیقتاً پیر برحقی باشد و یا حتی یک دجّال باشد ولی اگر تو او را پیر ایمان و هدایت خود قرار داده ای حق تهمت به او را نداری و بسرعت مجازات می شوی بواسطه فطرت و وجدان خودت.

۵۵۷- تهمت به امام، عین تهمت به رحمت مطلقه خدا و حضرت عشق است. و لذا اگر به توبه و بخشودگی نرسد به اشد شقاوت و انهدام در زیر پاهای شقی ترین مردمان می انجامد. زیرا کسی که به عشق تهمت زده به آن عداوت نموده است پس با شقاوت و رذالت دوستی خواهد کرد و در دوستی با اشقیاء نابود خواهد شد. این انتقام عشق است. «و بدان که او صاحب انتقام شدید است» قرآن- همانطور که عشق الهی از وجود مردان خدا رحمت شدید حق است.

۵۵۸- به یاد آوریم که سالها پیش از این یکی از دولتمردان طراز اول کشورمان به امام علی ع اتهاماتی بغایت ناحق زد و از جمله امام را فئودال خواند و اینک سرنوشت سیاه و فضاحت بارش را شاهدیم.

۵۵۹- این بدان که هیچ عذابی نیست الا اینکه ریشه در تهمت ناحقی دارد که بر عشق و عاشقی وارد شده است و محبتی متهم به فسق شده و یا به عکس فسقی لباس عشق پوشیده است. زیرا حقی جز عشق نیست و ناحقی جز بازی با عشق و ابطال آن نیست.

۵۶۰- در جریان هر عشق جنسی و ازدواجی، واقعه ای ویران کننده تر از مراسم خواستگاری و عقد و عروسی نیست که کارخانه مبادلات شقاوت نژادپرستانه طرفین است که عشق طرفین را نابود کرده و مبدل به فسق ساخته و آن دو را همچون دو جن و شیطان به حجله وصال می فرستند و لذا در این حجله است که عشق به فسق و محبت به عداوت بدل می شود. و این دو بجای ورود به بهشت آدم و حوائی، مستقیماً بر جهنم داخل می شوند بهمراه دریائی از سوءظن، تهمت و حقارت و عداوت.

۵۶۱- این مراسم و سنن خواستگاری و عقد و عروسی قربانگاه عشق زناشوئی است در اکثر قریب بـه اتفاق مـوارد. و عروس و داماد در این مراسم گام به گام جان می کنند و دلشان به گل و لجن و مفاسد و بخل ها و عداوتها و شقاوتهای نژادپرستانه دو طایفه آلوده گشته و خفه مـی شـود. خوشـا بحـال آنانکـه این فتنـه و فسـاد و شـقاوت را دور مـی زننـد و بـی آلایش و تبلیغات دنیاپرستانه و نمایشات فاسقانه به خانه بخت می روند.

۵۶۲- آنچه که عشق را فسق می کند گریز از تنهائی و تفرید است زیرا عشق است که دل را از غیر پاک و منزه مـی کنـد. و جز به قدرت معرفت نفس (قلم) نتوان با این تنهای احد همنشین شد زیرا تنهائی حضور خدا در دل است.

۵۶۳- مستی عرفانی همان تنهائی است و تفرید که کمالش در محمد مصطفی ص است و علی مرتضی و فاطمـه زهرا س! که تار و پود نژاد را در خود دریدند و یگانه شدند آنهم چه نژادی!

۵۶۴- عشق، آدمی را تنها می کند به لحاظ باطنی. و فرار از این تنهائی است که عشق را به فسق می کشاند.

۵۶۵- و اگر معشوق، امام باشد فقط در خدمت خالصانه به او می توان با او که خود نور تفرید و تجرید است بـاقی مانـد و در غیر اینصورت فسق رخ می دهد.

۵۶۶- یکی از بزرگترین و محوری ترین مسائل ادراکی و شناخت شناسی بشر مدرن اینست کـه محبت را درک نمـی کنـد و آنچـه را کـه عشـق و محبت مـی نامـد جز شرایط و امکانـات بولهوسـی و راحت طلبـی و خودمحوری نیست و طبعـاً چنـین بشری با عشق حقیقی اولیای الهی در تضـاد و عداوت قرار مـی گیـرد زیـرا ذات ایـن عشـق نـهی از خودپرستی اسـت. پس ماهیت عشقی که در نزد عامه مردم است ضد عشق الهی در اولیای خداست که کل حیات و هستی خـود را وقـف خدمت و بیداری و نجات مردم می کنند.

۵۶۷- بدان که زن، دل مرد است و تماماً دل است و لذا نیازمند غلاف و پوشش و حجاب است. و ایـن راز نقـاب فاطمـه است که پدیده ای فوق شریعت است. این شریعت عرفانی است. آنکه آشکارتر است باید پنهان تر شود الا از چشم محرمان جمال حق همچون خود جمال خداوند!

۵۶۸- و مردانـی کـه بیناترنـد نیـز بیشـتر حجـاب و عفت نگـاه را رعایـت مـی کننـد و آنانکـه کورترنـد، هرزه ترنـد و چشـم چرانتر!

۵۶۹- «آنانکه به خدا و رسولش کافر شدند می خواهند بین خدا و رسولش جدائی افکنند... و مـی خواهنـد کـه از بـین ایـن دو راهی پدید آورند» نساء۱۵۰-
این مصداق بسیاری از اهل کتاب و مدرسه و روشنفکری دینی عصر ماست که خدا را بدون رسول زنده اش می خواهنـد و می گویند کـه مـا خـود بـا خداونـد ارتبـاط مستقیم برقـرار مـی کنـیم و نیـازی بـه اطاعت از رسـول نـداریم حـال آنکـه خـدا جـز بواسطه رسولش شناخته نمی شود و یافته هم نمی شود. این خدای جماعت اهل ظن (خدای فلسفی) همـان ابلیس است کـه شقی و خودخواه و خصم محبت است زیرا رسولان الهی نور محبت خدا در میان خلق هستند و بدون این نور نمی توان راه خدا را یافت و طی طریق نمود. «ای مـردم شـما را از جانـب پروردگارتـان حجّتـی آمـد بهمـراه نـوری بیـانگر» نسـاء۱۷۴- بنگر غایت شقاوت این کتاب پرستان را که امروزه تحت عناوین روشنفکری دینـی و عرفانهـای فلسفی و کلامـی و ادبـی و داستانی و هنری چه عداوتی با انبیای الهی دارند و بلکه عارفان زنده هر عصری که رسولان دورانهایند! «و می گویند ما را با امیبون چکار!...» قرآن- «ای اهل کتاب (سواد و مدرسه) براستی که آمد شما را فرستاده ای کـه بیـان مـی کنـد بـرای شما بسیاری از حقایق را که پنهان می داشتید و عفو می کند بسیاری از این انکارها را. براستی کـه آمد شما را از جانب خدا نوری و کتابی بیانگر. و راه می نماید خداوند بواسطه آن هر کسی را که خواهان رضای او باشد به راههای سـلامت و عزّت. و بیـرون مـی آورد ایشـان را از تـاریکی هـا بسـوی روشـنائی و رهنمـون مـی سـازد بـراه سـریع و کوتـاه و آسـان» مائده۱۶-۱۵ بدان که این نور، نور محبت رسولان است از انبیـای محمدی و عارفـان واصل و ایـن بیـان هم عرفـان نفس است که پنهان مانده بود.

۵۷۰- نور محبت حق موجب رویداد خلافت در مخاطبان است یعنی خود را بجای خدا و رسولش می یابند که این عین حق است که شفاعت و کرامت وجود خدا از رسول است. ولـی اگر این محبت و خلافت بـا اطاعت از رسول همراه نشود امر مشتبه شده و احساس خدائی پدید آمده که عین الحاد و انکار حق و مصدر ابلیسیت می گردد و همانست که در سوره نساء آمده که بین خدا و رسول جدائی افکنده و راهی بینابینی ابداع می کنند که همان نفاق است و ادعـای ارتبـاط مستقیم بـا خـدا

آنهم یک شبه، رخ می نماید و اندک اندک عداوت با رسول پدید می آید که همان رسوائی است و عاقبت انکار دین و احکام الهی به عرصه ظهور می رسد و شعار برابریهای رنگارنگ که همان برابری کفر و ایمان است.

۵۷۱- «... کسی که کشت تنی را به ناحق گوئی که همه مردم جهان را کشته است و کسی که زنده کردش پس گوئی که کل بشریت را زنده کرده است» مائده ۳۲- این بیان وحدت وجود انسان است نه فقط بر زمین که در زمان و کل تاریخ بشری از ازل تا ابد. و این جز عشق معنائی ندارد که در کالبد بشریت خواه ناخواه جاریست. و اینست که تا یک ظالم در جهان هست هیچکس احساس آسایش و امنیت ندارد و تا یک کافر در جامعه حضور دارد هیچ ایمانی کامل نیست و تا یک خیانت و زنا رخ می دهد کل نفوس بشری احساس نجسی و پلیدی دارد. و این حقیقت در وجود مردان خدا که محل حضور و ظهور و عرفات نفس واحده اند هزاران چندان درک و احساس می شود و اینست ناله های امام علی ع در دعای جوشن کبیر که: الغوث خلصنا من النار یا رب!

۵۷۲- «و آنانکه در حال رکوع زکات می دهند» مائده ۵۵
«و کسانی که خداوند دوستشان دارد و آنها هم خدای را دوست می دارند» مائده-۵۴
«و کسانی که خدا و رسول و مؤمنان را دوست می دارند» مائده –۵۶
زکات از روی تواضع و منت کشی و تعظیم و تکریم و نیاز و نه از حس تکبر و برتری طلبی و نخوت و ناز، خاص عاشقان حق است که حق را در خلق می نگرند پس در قبال خداست که اینقدر با منت کشی و تکریم و نیاز خود زکات می دهند. به خدا می دهند و نه خلق. ولی بدست خلق می دهند. این بدان!

۵۷۳- از جمله نتایج فجیع نژادپرستی ابتلای به شهوت جنسی نسبت به محارم است که کل یک خاندان را مبدل به جهنم شهوت جنسی می سازد و این عذاب احساس برتری نژادی و خانوادگی نسبت به سائر مردم است که فرد برتری طلب نژادی را به دام زنای با محارم می کشاند و بدینگونه نژاد خود را بدست خود نابود می کند امروزه شاهد این عذاب در سراسر جهان می باشیم خاصه در جوامعی که این نژادپرستی را لباس مذهب می پوشانند.

۵۷۴- والدینی که با فرزندان خود روابط جنسی برقرار می کنند همانهایند که خود را بهترین والدین و فرزندان خود را برترین فرزندان می دانند. و لذا اصلاً میل ندارند فرزندانشان ازدواج کنند الّا با سلاطین و صاحبان قدرتهای برتر و این مسئله خود از علل مفاسد اخلاقی در فرزندان می باشد و ناسازگاری با همسران آینده!

۵۷۵- در عصر جدید بدلیل فروپاشی خانواده ناشی از سلطه تکنولوژی، ارتباطات نژادپرستی خانوادگی تبدیل به نژادپرستی قومی و قبیله ای و ملّی و زبانی و جغرافیائی شده است و لذا هر روزه شاهد پیدایش کشور جدیدی هستیم و مستمراً کشورهای بزرگ به جمهوریهای کوچک و کوچکتر تقسیم می شوند که این امر هیچ معنای آزادیخواهانه و دموکراتیک ندارد و بلکه اتفاقاً دارای ماهیتی ضد مردمی و ضد انسانی است. و لذا این کشورهای کوچک به ناگاه تبدیل به دیکتاتوریهای بزرگ و خون آشام می شوند. با نگاهی به جغرافیای سیاسی جهان به این حقیقت دست می یابید. و این بمعنای توسعه جهانی نژادپرستی است. تا آنجا که شاهد رویاروئی نژادهای کلان هستیم همچون نژاد زرد و سفید و سیاه و قهوه ای.

۵۷۶- به یاد آوریم که دوجنگ جهانی در اروپا چیزی جز جنگ بین دو نژاد ژرمن و انگلوساکسون نبود که به پیروزی انگلیسی ها منجر شد که تاکنون ادامه دارد. و امروزه امپریالیزم و استکبار جهانی چیزی جز سلطه جهانی نژاد انگلیسی نیست.

۵۷۷- پس بدان که استکبار و امپریالیزم جهانی و اصلاً نظام سرمایه داری محصول نژادپرستی است: خاندان هیوز، راکفلر، فورد، میتسوبی شی و... که ارکان امپریالیزم جهانی هستند. امپریالیزم جهانی، امپریالیزم نژادپرستان جهان است به رهبری صهیونیزم که کهنه ترین نژادپرستان تاریخ بشرند و بنگر که بسیاری از ایدئولوگهای امپریالیزم آمریکا، صهیونیست ها هستند.

۵۷۸- پس بدان که کفری جز نژادپرستی نیست و شقاوتی و عداوتی و رذالتی هم جز این نیست و شرارتی. و برای آدم کافردل (نژادپرست) چیزی ملعون تر و مشکوکتر و غیر قابل تحمل تر از محبت نیست. و اینست روح حاکم بر جهان ما!

۵۷۹- و نژادپرستی، بندتنبان پرستی است و بس!

۵۸۰- «... برای هر یک از شما راه و روشی مختص در هدایت قرار داده ایم و اگر می خواستیم همه را امت واحدی می ساختیم تا شما را در آنچه که بخشیده است امتحان کند... و آنگاه به راز اختلافتان آگاهتان خواهد نمود. ... آیا حکم دوران جاهلیت را می پسندید؟ برای اهل یقین و معرفت، داوری بهتر از خدا نیست» مائده ۵۰-۴۸
یعنی همسان سازی و تقلید در امر دین و هدایت یک حکم عصر جاهلیت است بمعنای: خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو! یعنی برای هر کسی در سیر الی الله شریعت و طریقت مختص خود اوست و به تعداد آدمیان بسوی خداوند راه وجود دارد که حدیثی از حضرت رسول ص هم مؤید این امر است. و فقط اهل یقین یعنی اهل عرفان نفس بر این امر باور دارند و دین خود را تحت الشعاع جماعت قرار نمی دهند و خداوند را در داوری کافی می دانند و همرنگ مردمان نمی شوند. «از ملامت مردمان مهراس و از خدای بترس» قرآن- و این یقین و عرفان جز از عشق عرفانی حاصل نمی آید که مولد شجاعت عرفانی نیز می باشد که برخاسته از یقین است و یقین هم مولود معرفت قلبی است. «بدانید که دین خالص فقط برای خداست» قرآن-

۵۸۱- دین خالص یعنی محبت خالص و معرفت ناب و ایمان کامل. و آن عشق است که نه زمینی و نه آسمانی است بلکه بین این دو می باشد یعنی از جنس بیّنه است که بر مرز بین بود و نبود و خیر و شر و کفر و ایمان و وصال و فراق نازل می شود. و لذا منحصر بفرد و بی تاست یعنی تاریخی نیست نه از جنس تاریخ زمینی بشر و نه تاریخ آسمانی مذاهب. و بقول مولوی بی رنگ و بی نشان است یعنی نوری است. روشنی بخش است بی آنکه خودش دیده شود و لذا وجود عاشق آینه است و همه جاهلان و کافران و مشرکان بسویش سنگ پرانی می کنند و مؤمنانی که اسیر متشابهات هستند زیرا محکمات قرآنی و دینی جمله بیّنات می باشند که اموری نازل شده بین زمین و آسمان می باشند (سوره طلاق، آیه آخر).

۵۸۲- عاشق به هیچ سو و کسی میل نمی کند و لذا از چشم دنیاپرستان آدمی سرگشته و مجنون وار است زیرا در جستجوی جمال حق است. «آنانکه به دیدار خداوند شوقی ندارند دل به دنیا می دهند و اینان هدایت نمی شوند...» قرآن- و بدان که محبت قلبی را درنمی یابد الا دلی که مرید منبع محبت است. دلهای متکبر و خودپرست هم محبت را نیاز و چاپلوسی می دانند.

۵۸۳- عاشق، ذاتاً مرید است به این معنا که در نفس خود صاحب اراده ای مستقل و متکی به ذات است و تحت تأثیر القائات زمانه قرار ندارد و دیگر اینکه هر معنا و حقیقتی در هر کسی را می پرستد و بقول علی ع هر کسی را که او را کلمه ای بیاموزد بندگی می کند یعنی عاشق معلمین خویش است. یعنی عاشق علم و حقیقت است. و دیگر اینکه آن راه و روش خاص خودش را که خداوند طبق آیه ۴۸ سوره مائده، برای هر فردی معین کرده جستجو میکند. و آدمی تا این شریعت و طریقت ویژه خود را نیابد راه هدایت خود را نیافته است. این بدان! از همین امر است که راه هدایت از تقلید و رسمیت و سنت و تاریخ جدا می شود و بر قلمرو بدعت وارد می گردد و اینست که همه هدایت یافتگان الهی یعنی امامان و عارفان بالله از چشم علمای رسمی و عامه مردمان متهم به بدعت شده اند. و اینست که امام صادق ع علم بداء را برای شیعیان از اهم علوم نامیده است (اصول کافی). زیرا امر هدایت الهی در بشر برخاسته از اسم «بدیع» می باشد. زیرا هدایت حاصل خلق جدید و آفرینش عرفانی است که تجلی زمینی و زمانی همان خلقت ازلی حضرت آدم است. یعنی امر هدایت و سیر و سلوک عرفانی همان تحقق زمینی خلقت آدم و واقعه آدم شدن حیوان دوپائی به نام بشر است.

۵۸۴- امر ولایت وجودی در عرصه ختم نبوت و غیبت امام مطلق عج جز عشق مطلق با حضرت حق نیست خاصه آنکه ولی خدا به مسئولیت خودش رسالت عرفانی و نبوت محمدی را هم عهده دار شود بی آنکه از نزد خدا دارای حکمی تضمین شده باشد. این همان مؤمنی است که در آخرالزمان مقامش در نزد خدا از انبیای مرسل هم برتر است و مصداق آن کسی که خداوند دلش را آزموده است بقول علی ع. یعنی دلش را به قمار عشق آزموده است حلاج وار!

۵۸۵- عشق در کوره امتحانات و شکستهای پی در پی و استقامت و استمرار در این قمار است که در دل عاشق تبدیل به نور یقین می شود.

۵۸۶- بنده تمام عمرم در عشق به مردمان مستضعف و قمار در این عشق بین یقین و شک در نوسان بوده ام تا اینکه بالاخره در آخرین قمار عشقم در نجات یکی از مستضعفترین بندگان خدا تمامیت جان و آسایش و آبرو و شرف و امنیت خود و همه دوستانم را به مسلخ بردم و در نینوای عشق به انتظار ایستادم و بتدریج دیدم که همه دشمنان آگاه این عشق و دوستان جاهل آن دست به فتنه و دسیسه و تهمت زدند و یکی پس از دیگری ساقط و رسوا گردیدند و بسیاری به همان تهمتی که زده بودند دچار گشتند و لواط ها و زناها بود که برملا گردید و طلاق ها که رخ نمود و بلاها که نازل شد و من در حضور حضرت عشق شرمنده همه عمر گردیدم و دیدم که چه بسا خود من هم گهگاه بخودم بدگمان می شدم از فرط هجوم بدگمانی و تهمت همه دوستان و دشمنانم توأمان.

۵۸۷- «فکّ رقبه» یا رهانیدن گردنها از یوغ اسارتهای رنگارنگ که بدترینش اسارتهای نژادپرستانه و بردگی های در لباس عشق و ایثار است همان برپائی عدالت آخرالزمانی است که آخرین شعبه از نبوت انبیای مرسل است که بر گردن مؤمنان امت محمد است در سراسر جهان. و در این دوران کسی چون این بنده توفیق فکّ رقبه را در جهان مدرن نداشته است و آن برداشتن قدرتمندترین و لطیف ترین زنجیر اسارت بر دل و جان و روان بشر مدرن است اسارت و سلطه و ستم و جنون و جنایت و شقاوت و شیطنتی به نام عشق نژادی و بندتنبانی. که قدرتمندترین شاه کلیدی که قفلهای این زنجیر ابلیسی را گشوده و می گشاید همین رساله «مذهب اصالت عشق» است که دفتر ششمین آن، بندتنبان ابلیس را پاره کرده و لذا گوئی سخیف ترین و تهوع آورترین دفتر این سلسله عشق است. همانطور که ابلیس، بقول قرآن کریم، بندتنبان پدر و مادرمان آدم و حوا را پاره کرد و رسوایشان نمود ما هم به یاری حق با او چنان کردیم.

۵۸۸- یکی از خوانندگان ما به نقد می گفت که: یکی از نقاط ضعف این رساله آنست که آدمی را به ناگاه از عرش عشق و عرفان در درک اسفل السافلین فسق و جنایت ساقط می کند و بکلی مستی عشق را زائل می سازد. و ما عرض می کنیم که این سبک نگارش را هم مدیون کتاب خدای محمد ص هستیم که یک آیه در میان دربهای بهشت و دوزخ را بر ما می گشاید.

۵۸۹- ای عزیز برحذر باش و بترس و بلرز از اینکه واژه مقدس عشق را بر زبان رانی و در رابطه ای ادعایش کنی که درب رسوخ ابلیس به دل است.

۵۹۰- سوء استفاده از واژه مقدس عشق است که قلوب انسان مدرن را لانه اجنه و شیاطین و مفسدین و هرزگان حرفه ای نموده و ارواح بشری را از میان برداشته است و هر دلی را قطعه ای از جهنم ساخته است. بپرهیز از هر مکتب و مذهبی که با شعار عشق در بازار فعالیت می کند. حتی اگر همین رساله حاضر به هر طریقی برایت توجیهی در تقدیس فسق و زناکاری است در حقش تردید کن و یا در ادراکت از این حق تجدید نظر نما!

۵۹۱- به خدای محمد ص و علی ع سوگند که اگر جمله ای از این رساله عشق حتی یکی از فروعات مستحبی شریعت محمدی را خدشه دار سازد حق است که کل این رساله سوزانیده شود و نویسنده اش لعنت ابدی گردد.

۵۹۲- هیچ مقوله تکراری در این رساله مجوی و مپندار، که هر تکراری بر حسب ظاهر بیانگر حقیقتی کاملاً جدید است از واقعیتی قدیم. پس مطالب به ظاهر تکراری را با دقت بیشتر و دوباره بخوان. بنده این راز بزرگ را نیز از قرآن آموختم.

۵۹۳- بدان که همه بیّنات الهی که عناصر هدایت بخش دین هستند از بین و ورای خیر و شر و کفر و ایمان و باید و نباید ها فرود می آیند یعنی از میانه زمین و آسمان یعنی از خلاء مطلق و عبث منطقی و بیهودگی احساسی. یعنی از جا و سوئی که مطلقاً در مخیله و تجربه و سابقه ات نمی گنجد یعنی از سوی بی سوئی و از لا مکان و بی زمان!

۵۹۴- بدان و آگاه باش که عشق هم عاشق را می زند و هم معشوق را تا که من و توئی نماند. عشق، ما است و آنجا هم که تجسم یابد «هو» می گردد یعنی مظهرالعجایب می شود چون علی ع که نه خداست و نه بشر! و این بیّنه عشق مطلق است که بین خدا و انسان فرود می آید. در اینجاست که هم بشر افزون می شود و خدائی می گردد و هم خدا افزون می شود و بشری می آید و این مصداق فتبارک الله است: خدا افزون آمد!

۵۹۵- برکتی جز از عشق نیست فقط از عشق است که آدمی چنان فزونی می گیرد که کوس اناالحق می زند و بلکه همچون بایزید دم از برتری خود نسبت به خدا می زند. ولی آنکه در بایزید می گوید: «من برتر از الله هستم» خود الله است که اکبر شده است! بدان-

۵۹۶- بدان که خدا عاشق آن انسانی است که بخواهد از خالقش هم برتر باشد و این برتری همان عشق خدا به انسان است. در این معنا بمان و کژ مغژ!

۵۹۷- باز هم می گوئیم و اصرار می ورزیم که معرفت حق، هدف کل دین و از جمله عبادات است و هدف از عبادت رسیدن به عبودیت است و عبودیت همان عشق است و نه بردگی و بندگی و مفلسی و چاپلوسی و گردن کجی و التماس و زاری. خداوند از التماس کنندگان درگاهش بخاطر رزق بیزار است و این بزرگترین معصیت و تهمت بخداست. و خشوع همان خاکساری و خاک روبی و آب و جارو کردن درگاه اوست با ابرو و مژگان و آب دیدگان!

۵۹۸- عبادت بی معرفت، صراط المستقیم رسوخ ابلیس در دل و جان است. این بدان! پس وای بر نمازگزاران آنهم در آخرالزمان!

۵۹۹- بدان که قرآن با بسم الله آغاز می شود و به «ناس» ختم می شود و این فاصله را عشق است که پر می کند و عشق هم یک اسم یا صفت نیست بلکه یک موجود واقعی و عینی در صورت انسانی است که امامش خوانند که خود او نیز یک جمعیت است یک حزب است حزب الله است یک حزب سیصد و اندی نفره. و امام همان «ما» (نحن) است یعنی وجودش محشر خدا با خلق است.

۶۰۰- عاشق یک موجود وقفی است. وقف خدا در خلق است و وقف خلق برای خداست. و لذا از زمان و مکان برون است. پس وی را متهم مساز که متهم می شوی به فعل!

۶۰۱- یکی از یاران دبستانی ما که زمانی دم از عشق به علی ع و عدل او می زد در سودای قدرت ایمانش را باخته بود که پس از سالها دوری همدیگر را دیدار کردیم که با کمال حیرت و حسرت دیدم که کل ایمانش را به سخره گرفت تا آنجا که گفت: «امامان شیعه جمله جنون خودکشی و مظلوم نمائی و شهید بازی داشتند و برای مردم هیچ کاری نکردند و لذا مذهب شیعه یک مذهب انحرافی و ظلم پرور است و من بالاخره بیدار شدم و تصمیم دارم که زندگی کنم و از زندگی لذت ببرم و عمری را که در این جنون از دست داده ام جبران کنم و...» از دیدن و شنیدن این حرفها به گریه افتادم و التماسش کردم که: «اگر این حرفها را از دل می زنی توبه کن تو را بخدا اینکار را با خودت نکن...» ولی او کاملاً جدی بود و به سخره ام گرفت. ماهی نگذشت که سر بریده اش را در خیابان یافتند. این خود امام بود که شیعه فریب خورده و شیطان زده خود را قبل از نابودی کامل، به شهادت رسانید و نجاتش داد زیرا او براستی در جوانی عاشقی پاک و بی غش بود که قربانی زمانه گشته بود در آخرالزمان!

۶۰۲- ای عزیز! امام تو امّ هستی توست با هر که بازی می کنی با او مکن! غیرت خدا به امامانش بسیار برتر از غیرت او بخودش می باشد، زیرا امام همان حضور خدا در خاک است. بدان!

۶۰۳- ای عزیز شیعه! قدر مذهب و مکتب خود بدان که بزرگمردی چون هانری کوربن پس از نیم قرن تحقیق شبانه روزی در مذهب شیعه هنوز هم خود را لایق این مذهب نمی دانست تا بالاخره با اصرار و خواهش بزرگانی چون علامه طباطبائی در آخرین سالهای عمرش به مذهب عشق تشرف یافت. چون معتقد بود که شیعه باید عاشق باشد و من هنوز نیستم!!! و این در حالی بود که این جوانمرد در عشق به علی و فاطمه و سلمان و حلاج و روزبهان و... شعله ور بود و نورش را هر اهل دلی می دید و مصداق آن مؤمنی بود که با نورش راه می رود (قرآن).

۶۰۴- بدان که «شیعه» یعنی مرید (در لغت). و مرید یعنی عاشق و سر و جان و دل سپرده به دل داده ای دل ستان. و اگر این نیستی بدان که شیعه نیستی پس مدعی مباش و عاشقان را فتوای ارتداد مفرما که مرتد زمین و آسمان شوی!

۶۰۵- اینجانب اذعان دارم همانطور که بارها اعتراف نموده ام که آدمی هستم بیسواد از فلسفه و عرفان نظری و ادبیات عرب و صرف و نحو و کلام و فقه و علوم زمانه که اطلاعاتم از این بابت حتی از حد یک محصل دبیرستانی هم کمتر است و جز حمد و سوره هیچ آیه و یا حدیثی را از بر نیستم و تلفظ درست حتی یک لغت عربی را هم نمی دانم. نه فلسفه شرق را خوانده ام و نه فلسفه غرب را و نه فلسفه اسلامی را و نه حتی یک کتاب عرفانی را جز در حد تورق مطالعه نکرده ام. و در علوم دینی و معقول و منقول هم نه حوزه دیده ام و نه دانشگاه و نه هیچ استاد و مرادی در بیرون از خود داشته ام. فقط چند سالی در دانشگاههای غربی پرسه ای زده ام از باب تحقیق که اصلاً چه خبر است و براستی دیدم که خبری نیست که نیست. این را گفتم تا خیال همه کسانی را که در صدد اثبات بیسوادی بنده هستند راحت کرده باشم و بیش از این عمر گرامی خود را در این راه هدر نسازند. بنده مفتخرم و از خدای خود همه عمر سپاسگزارم که بمن اجازه نداد که مغز و دل عزیزم را با مقادیری فرمول و نظریات و شعارهای تو خالی و عاریه ای سیاه و تباه سازم. و هرچه دارم از این نعمت امّیت دارم و از اینکه یک بچه دهاتی چوپان باقی مانده و تا ابد باقی خواهم ماند خدایم را تا ابد شاکرم! و اگر گهگاهی برخی الفاظ و اصطلاحات قلمبه سلمبه را بکار می برم از عادت زشت غربزدگی و روشنفکر بازی ایام نوجوانی ام در غرب است که متأسفانه هنوز از سرم نپریده است و از این بابت معذرت می خواهم که ساحت مقدس معرفت را با این الفاظ آلوده می سازم هرچند که امروزه حتی برخی از روحانیت و مراجع ما بسیار بیشتر از بنده به این مرض مبتلا شده اند.

۶۰۶- ای عزیز! می دانم که در قبال عظمت کبریائی عشق و عرفان احساس حقارت و بلکه نابودی می کنی ولی سعی کن که این احساس را تبدیل به خشوع و عبودیت سازی تا شیطان لعین آنرا تبدیل به بخل و عداوت با حق نسازد که بد مصیبتی است.

۶۰۷- یکی از دوستان درد دلی می کرد که: «در مطالعه آثارتان آدمی بدجوری کم می آورد از هر حیث دینی و عشقی و عرفانی و انسانی و روانی و اجتماعی و عقلی و ایدئولوژیکی و... و تا می خواهد بخودش بگوید که «هان این دیگر منم» در چند بند بعد بازهم پوچ می شود و این موجب ایجاد عقده حقارت و حسادت و عداوت با شما می شود آیا نمی شود جوری بنویسی که چنین احساسی در خواننده ایجاد نشود!» اگر براستی چنین است بسیار متأسفم و معذرت می خواهم در محضر خدا و خلق، منتهی نه از بابت احساس عداوتی که نسبت به بنده پدید می آید که اگر این عداوت بدلیل بیان حقایق باشد خود افتخارست که فرموده: «حقایق را بیان کنید هرچند که مورد ملامت خلق قرار گیرید...» قرآن- و رسولش هم می فرماید که «هر که حقیقتی را بداند و از مردمان پنهان دارد مورد لعنت خدا و خلق است» - بشرط آنکه خواننده از دین خدا و رحمت و هدایت حق مأیوس نشود و نسبت به حق عداوت نورزد هرچند که تا حدودی چنین عداوتی با حق حتی در خواندن قرآن هم در قلوب اشقیاء و ظالمان پدید می آید. ولی مسئله دیگری که ویژه آثار بنده است آسیب شناسی دینی و عاطفی و عرفانی می باشد که طبعاً امری دردناک است و همچون جراحی دل و جان و روان است. از خدای مهربان، عاشقانه می خواهم که نور محبت و امیدش را در جان آثارم چنان فزونی بخشد که تلخی و درد و زخمهای این جراحی ها بسرعت علاج و جبران شود همانطور که همو این قلم را بدست این مستضعفترین بندگانش داده است. بدان که زخم قلم و زهر حقیقت بس لذیذ و عزیز است و بزودی شفا می یابد همانطور که بسیاری از دشمنان دیروز بنده امروز از بهترین دوستانم هستند همانطور هم که بسیاری از دوستان امروز، دشمنان قسم خورده فردایم خواهند شد. و چه لذت بخش است که دوستی و دشمنی مردم با آدمی برای خدا و حقیقت باشد و نه برای قدرت و ثروت و ریاست و سیاست و دنیا. و نابترین دوستی ها و دشمنی ها از عشق و برای عشق حق است و بنده مفتخر و سپاسگزار پروردگار عالم هستم که برای عشق او مورد حمایت و عداوت قرار گرفته ام هرچند که یقین دارم همه عداوتهای حاصل از نور عشق و حقیقت به محبت منتهی می شود. وافریادا از عشق وافریادا. کارم به یکی طرفه نگار افتادا. گر داد من شکسته دادا، دادا. ورنه من و عشق هر چه بادا بادا!

۶۰۸- هیچکس همچون خود بنده در طی نگارش این رساله رشد و تحول نیافته است. چه بسا نظریه ای در اوایل این رساله در جلد بعدی نفی و باطل شده است و یا ابطالی مصدر حقیقتی گردیده است. و این از ویژگی مجموعه آثار بنده است که شاید در اثر هیچ نویسنده دیگری مشاهده نشود. مجموعه آثار بنده چون پلکان نردبانی است که ابطالهایش تناقضات عقیدتی و اصولی نیستند بلکه فراروندگی و استعلاء و رویش و عروج هستند درست مثل کودکی که بتدریج بسوی کمال می رود که دوره کمالش در تناقض با جوانی او نیست و جوانی اش در تضاد با کودکی اش نیست.

۶۰۹- دفتر ششم عشق هم به پایان می رسد که امید است دفتر هفتمش همچون مثنوی مولوی مسکوت نماند. هر چند که مجموعه آثار بنده به لحاظی همان فصل هفتم مثنوی است که هرگز به نگارش نیامد و هزاران راز ناگفته را به مدت هفت قرن به تأخیر انداخت. و به یاد آوریم که آخرین پیام و آخرین حکایت آخرین فصل مثنوی این بود که: سومی کاهلترین هر سه بود صورت و معنی به کلی او ربود. یعنی از میان آن سه برادری که به جستجوی حقیقت بر آمده بودند برادر سومی که به لحاظ سن و سواد و توانائی های علمی و دینی از آن دوی دیگر مستضعفتر بود به حقیقت رسید آنهم در باطن و ظاهر. این همان اثبات کلام خداست که مستضعفین به مقام امامت و خلافت حق می رسند که مقام انسان کامل است و این همان گوهره امیت است که به امامت می رسد.

۶۱۰- و اما خود مولوی در مثنوی مطلقاً بیان امّی ندارد و بلکه بیانی سوپر روشنفکری و سوپر علمی و سوپر فلسفي و سوپر کلامی و فوق تخصصی دارد و لذا حتی یک بیت از مثنوی او را جز اشراف قلمرو علم و فن و دین و هنر و فلسفه و کلام درنمی یابند. ولی آثار ما براستی امّی هستند هر چند که آفاتی هم دارند. انشاءالله که در دفتر هفتم این نقیصه و آفات منتفی گردد و عشق و عرفان حق به امی ترین و زلالترین بیان ممکن متجلی گردد. و این آموزه شمس تبریزی به مولوی است که همه علم و فن و هنر و تقوا را رها کن و غرق جمال من شو! و این همان کاری بود که برادر سومی انجام داد یعنی آنقدر در آن تصویر نگاه کرد که جمال حق را شهود نمود. آن عکس قلعه ذات الصور مصداق وجود امام حیّ است.

۹۱/۱/۷